

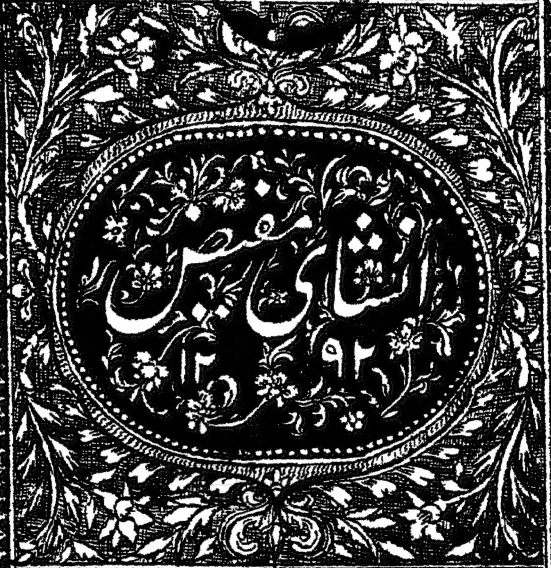






سبحانك يا ذا الجلال والإكرام  
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام  
 سبحانك يا ذا الجلال والإكرام

الحمد لله الذي هدانا لهذا  
 ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله



مصحف جلاله وکرامه  
 مصنفه جلاله وکرامه

در کتب و ابلیه آیه  
 در کتب و ابلیه آیه  
 در کتب و ابلیه آیه





بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بی پایان شایان غشی قدیر است که در انشا عالم شش جت محتاج بفکر و مشاوت  
نبوده هر فرد خلقت را با کمال صور حکمت پیدا نمود و انسان خاکی را با حسن تقویم و فرمان  
شرف و تکریم بسیار دیدار کند و خاص اختصاص بخشیده مہبط انوار و منظر اسماء و شرف  
فرمود جل جلالہ و عم نوالہ جائیکہ ہادیان سبل بعینہ گروہ انبیاء و رسل سیما خاتمہم و افضلہم  
علیہم علیہم اکمل الصلوٰۃ و التسلیمات اذ ہم باد پاک طلاق را در بیدار ناپیدا کنار محبت پی  
معترف بہ الا حصی شفاء علیک گردیدہ اند و دیگرے لب عوی چه تواند کشود و نعت شایگان  
در خور جناب سالت بآبی کہ بمصدق رحمۃ للعالمین از فیض عمیم و لطف جسمیم خود ہم در دنیا گشتگان  
ہامون ضلالت را بشاہرہ رشاد و ہدایت با بشارت کفالت رسانیدہ و ہم و عقبی گرفتار  
اقسام اسقام معاصی ناجو در ابدار الشفا مقام محمود از جاندار و شفاعت کبری مدا و فرمودہ

بعد غسل صحت اثر بر لب کو فرمایند نیز هفت گاه جنت الماوی می گردانیده صلوة الله وسلامه  
 علیه و علی آله و صحبه و من تابعه و انتهی الیه هر گاه که خالق کینا بتعظیم و توصیف آن محبوب  
 الیه همتا در آیات قرآنی و احادیث قدسی ذات تقدس آیات را مقصود آفرینش هر دو عالم  
 و مظهر صفات کبر باری و خلق عظم فرموده که اجمال که حد فی ازل و قدر مراتب کمال نبوی رقم توانند و  
 بنا باحصا آن چه بسد و بیستی فرموده مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی که تا وسیع مکان اکثر  
 چنانچه مصطفوی و اگر ده بسند و کافی است یا صاحب الجلال یسید البشیر جن و جنک  
 المنیر لقد نور القمیر لا یکن انشا و کما کان حقّه کما بعد از خدا بزرگ تو فی قصه مختصر  
 و در فراوان سزاوار حضرت آل اطهار و اصحاب اختیارش که یسند احادیث بسیار و لا و ائمه  
 ایستان پایه صلاح و فلاح هر دو جهان و جزو لاینفک ایمان آمده رضوان الله تعالی علیهم اجمعین  
 اما احمد سیکو بندۀ آثم تا چهر محمد عبد العزیز غفر له الله العزیز ابن مولوسه  
 حاجی غلام رین تعابین المعروف بسطان میان ابن قاری غلام حسین الخاکی صاحب فرزند  
 اسکندرا الله تعالی بمحبوته الجنان که حضرت قبله گاهی مرحوم چنانکه در تحقیق زبان فارسی و تدقیق لغت  
 شعری و انشا و کمال انشا و حسن تدوین و تقسیم و آموزش گامی ماهر و متبحر مشهور و ممدوح نزدیک  
 و دور بودند کالشمس ضل النهار محتاج بتشریح و اظهار نیست جائیکه گفته مشاقان این فن  
 که در کتب سخن ایجاد منصب تادی و دشمنند و بر و قوت نکته طراز و قدرت انشا پرواز  
 آن زینت افزا کنند سخن پرور سر بگرمایان اعتراف خا برده باشند من ثرو لیده بیابان بصیرت  
 چه طایقت که قدر قیمت آن انجینه جواهر ثبات و نصاحت شناسم و نمانشنا بغیرم غواصی آن

بحر و قمار رزانت و بلاغت پردازیم و امی حسرت بردار و فی ممت که با وجود اصرار و شفقت  
و صحبت ممتده آنحضرت که نعمت بی بدل بود عمر عزیز و قابوی فرصت در غفلت و بطالت  
از دست رفت چنانکه نهاده ام مردم این بلده حیدرآباد و هم مدراس بهمنوی قاید شوق و ثوق  
اساس با پیروی سابق تربیت آن مصداق خیر الناس من ینفع الناس بشهرستان  
فضل و کمال به قیاس فرسیدند من گریخته بخت گم کرده راه رخت یک بخت در تیه جهالت  
سخت در مانده هنوز بخيال باطل سعادت روزگار جفا کار سغله پرور در خواب غفلت سر اسر  
به جوش و بیخیز بودم که بیک ناگاه آن سایه پناه پایگاه در ماه رمضان المبارک سال پار  
بجایزه سوختن و استسقا و غیره بجا گشته بتاریخ هشتم شهر شوال المکرم ۱۲۹۱ هجری  
صلی الله علیه و آله بابر که کمال استقلال حسن یقین و نور ایمان عازم ریاض جناب و حریم وصایا  
محبوب حقیقی جاودان گردیدند ان الله وانا الیه راجعون در ماتم این مصیبت عظمی جان گسل که  
مسند صدارت فی مکتب مدرسه دارالعلوم محفل افاضت و افادت این مرز بوم را به رونق و سرور  
منور انقدر دست تاسف طالبان و شایقان بل سائر معنی پروران زیر دندان تلهف  
به پایان فرسوده همدم خون آلود بیا و حرمان حصول بود و قستیکه احوال و دستان شاگردان  
چنین بوده باشد که گوئی اکثری را مرگ ناگوار بمذاق جان بقدر خوشگوار آید تباهی این گریخته  
روزگار ناچار چه پرسیدن دارد تا بمرگوتاهی ممت اذلی از سعادت ظل عکاسان بهای امج  
سایه گستره که در کمالات ظاهری و باطنی مصداق شفاق پدری برتر از آب و نهر و اعطاف  
معارف مقرر بود و معفو از شباب محروم و دل کباب گردیده ام در چه شکلی با آلام و حوادث فکلی

که کشیده نمی‌شوم و در چه احزان و مصائب نبوی که گرفتار نیم روزی نیست که خون جگر روزی  
 نیست و شبی بی که از دو و آه بر سرم منت و کسور نیست بمصدق خسر الدنيا والآخرة نه محقق  
 توقع نجاتی و کرامتی و نه در دنیا سرمایه سعادت و یا سامان راحتی و بهر انتقام آن کشد  
 اکنون زمینی که داشت به آسوده چند روز به پشت پدر مرا به و چنین حالت سراسر ملالت که از  
 دست بیدست گاهی کاری نمی‌کشد و باری نعمتاً صورت یک گونه را بی ازین دل گرفتگی بمیان  
 مرا به سبب غیبتی جلوه نمود نمود و اعنی مشفق محسنی سر دفتر عالی بهتان مظهر لطف و احسان  
**حاجی کرمان محمد قاسم صاحب** لمة الله الوهاب از غایت عطوفت و علوهیت و خلوص  
 مودت باین عزت گزین غول و سکت فرمودند که مفاوضا حضرت مغفور چنانکه در مراتب فصاحت  
 منشور منشور ادب آموختی و نکته اندوزی نزدیک و دور است برابر با انش و هیتش محجب مستور  
 نیست تا کی چنین لالی کتای معانی را با نزوای اختصار و ادبستن و چرا و در بازار سخن پروری  
 هدیه انظار و توالا بصاریا و ررن تانیض عا و نفع تاتی جبت ستفیضان مکتب فضل و کمال  
 طوریکه در حیات آن زنده و خجسته فال سیر یغ و علی الاتصال بود از ترویج و تشهیر آنها  
 جاری ماند و تا قیام قیامت یاد از دستگاه و حسن نیت آن فارس مضمار بلاغت و ماند و دست  
 امکان اگر خود کمر همت بر میان جان بسته متوجه طبع آن شوند عین احسان شایق  
 جهان خواهد بود و الا اجازت دهند که در طبع نوح فرزند خود و حسن اهتمام کار پروران  
 تجربه کار سلیقه شعار که بتلاش بسیار گیر آمده اند تیمنا و تبرکا باختتام این کار پروران  
 به علم اعتبار در این روزگار برافرازم به استماع این مژده غیبی همچون و شیرای و پامیر دای

آن کرامت پایگاہ گردیده جبین نیاز را با دای شکر جناب باری تعالی سجدہ ریز  
 ساختم و این اسنیت دیرینه را که نظر بر در ماندگے حال امر محال مینمود و همچو غنبت  
 غیر سترقب قبل از تردود و طلب از پرده غیب بر منصفه شہود اقدام فرمود و غنیمت عظمی  
 و ذریعہ اواخر سعادت آخری دانسته با وسعت قلت بضاعت و کثرت ندامت بحکم  
 ضرورت بتحریر این دیباچہ سقیم العبارت پرداختم و مسودات مرقومہ را کہ بعد تلف  
 و تحلیل از دست افتنا و بی اعتنائے طبع مبارک آن شہسوار میدان براعت و بلاغت  
 محض از اصرار و مسامحی این ہوسمند قدروانی و حفاظت آن خزینہ ننگہ پرداز سے  
 بمشایہ و رفتے از دفترے مصنون و موجود مانده بود فی الجملہ بحسب وقت و سلاست  
 عبارت ترتیب داده بمناسب تاریخ و فیضان مرحوم بہ الشاہ فیض موسوم گرد  
 و تفویض آن فیاض بے عدیل نموده سعادت جنیل اندوختم و چہرہ شاد بہبود بنا  
 حصول مقصود و فروختم خداوند کریم این کارنامہ دیوان تدوین و ترقیم را همچو حیات  
 آن حشر شہ فیض عمیم در حق ستفیہ ان مدرسہ تعلم و تعلیم مصداق اسم کرامت  
 تضمیم گرداناد بالنون والصاد و بحر مہ النبی وآلہ الامجاد۔

قطبہ تاریخ رحلت از بندہ مستہام ناچیز محمد عبد الغریز غفرلہ اللہ الغریز

چون صنوبر نالہ روید از زمین

رفت از دنیا چو زین العاہلین

اندرین آوان ماتم آنسہرین؛

شد مکدر خاطر اہل صفا؛

اشک مردم دامنا جاری چو سیل  
بود یکتا در زمان خویشتن  
سینه اش پر نور از انوار حق  
چارشنبه بخت رخت آخرت

یکجهان از هجر او گشته نهمین  
گوئی زهد و ورع بر دوز مستقیم  
پاسبان مرقدش روح الامین  
بود از شوال روز هاشمین

سال فوتش گفت رضوان امی عزیز  
در ارم سلطان است زین العابدین

ایضا از طبع او شاعر شیرین بیان یکتا جناب حاجی  
سید محمد علی صاحب المتخلص به نوا

از وفات محقق بکست  
سال فوتش نوا چنین گفتا  
سینه عالمی ز غم شوق شد  
بنده خاص و اصل حق شد

ایضا از نتایج طبع نکته سنج فصاحت امترج اغنی  
مشفق سراج الدین صاحب تلخیص سراج

بود زین العابدین در باب علم  
چارشنبه هشتم شوال وعصر  
منبع اخلاق نیک دکان فیض  
جان بحق تسلیم کرد آن جان فیض

سال فوتش ز در قم ملک سراج  
های زین العابدین سلطان فیض

از جانب ملک التجار ذی الاشفاق والمنائب

۱۰  
در این بیت از شایعات است  
نشد اما در کلام است  
مجموعه اتفاق است  
از غایب بنیاد است  
نسخه علی حزن است  
در لغت می گویند  
کرد و پیش فایز است  
نجم و در کلام است  
بمشایب در کلام است  
عربی در کلام است  
و البیوتی در کلام است  
سفر بایست  
غور در کلام است  
دعوی بلخ عطف است  
بار و ضمه است  
حکیم خانی در کلام است  
الشمسی نوید است  
از جامه دیار است  
زین بنیاد است

# اعنی حاجی کرتان محمد قاسم صاحب سلمہ اللہ الواہب

مولوی وحاج زین العابدین	عرف او سلطان میان صاحب یقین
چارشنبه ہشتم شوال بود	شد بوقت عصر بارحمت قرین
چون زوال آفتاب فصل بود	در زوال روز ثانی شد و فین
بود با فیض و ویرج استاد و عمر	عالمی زان گشته از فوٹش حزن
غوطہ در بحر لطف کز چون دم	سال فوٹش آہ از ماتف جنین

حیف از دارفت ما پدر کشید  
وارث فرودس زین العابدین

من طبعزاد سخنور سید عبداللہ حسین صاحب المتخلصین افتر  
منشی دفتر خزائن عامرہ سہ کار عالمی

واصل حق گشت سلطان علوم	بود ذات او بکیست منتخب
------------------------	------------------------

سال وصالش افسر مجور گفت  
گشتہ زین العابدین واصل بر ب

دیگر

استادی زین عابدین زہی شان	زین عالم شد بجالم قدس روان
افسر سن رحلتش بگفت از سر آہ	سطحان مدرسین برقت از گیمان

## آغاز مکتوبات

**رقعه** بذروه عرض اقدس اعلیٰ میرساند کہ فدوی رسپے بہ استحصال رضا کشوال  
 وارو این محال شد الحال بدولت نیکواری تصدق فرق مبارک کار خیر فدوی زیادہ بہت و بخیال  
 کہ ہمدارنجا افاست دار منجملہ واجبات وقت آمدہ اور اطلب داشتہ امیدوار مرام خداوند  
 است کہ برخصت یکماہ و پانزدہ روز دیگر ہم معزز و منفخر گرد و تا از ادای رسم کتخائے  
 فارغ بالی یافتہ شادان شادان بعد از عید قربان بقربان کام جان قربان آستان  
 ملائیک پاسبان گردیدہ سعادت سرمد حاصل کنند زیادہ حد ادب۔ **رقعه**  
 مرزا صاحب گرامی قدر سعادت مناقب بسیار مہربان مرزا محی الدین صاحب الرحمن  
 بعد از سلام و دعا و تحیت و ثنا کہ اخص مدعاست الملائکہ احوال داعی قرین خیریت  
 و صحت است و نوید عافیت آن حوالی مطلوب از حضرت ایزدی بتاریخ بہت و مفہم  
 رمضان المبارک خط بنام آن صاحب متضمن اینکہ پیش موسیٰ خان صاحب بسفارش واقعی  
 پرواختہ این عاصی را رخصت ماہ ذیقعدہ ہم بدہانند تحریر کردہ تبلیغیت خط بر خوردار  
 فرستادہ بودم و تا حال منتظر جواب شدہ است چون خبرے از وصول و عدم وصول آن جم  
 از بر خوردار۔ وچہ از ان مہربان معلوم نشد این رقمیہ بمع دیگر لغافہ ما بر جہشری ارسال  
 نمودہ ام بایہ کہ نور اجواب با صواب بر خوردار شنوند تا بمن اطلاع و بد زیادہ جہش  
**رقعه** خان صاحب شفیق شفیق بسیار مہربان کرم فرما مخلصان مولوی محمد علی رضا  
 فایز سلمہ اللہ الرحمن۔ حکایت اشتیاق و شکایت فراق ابتذال روز بازار مر اسلاک



براختیار این متاع دست فرسوده همت نمیکند و غنچ و دلال ناظور و نیای دنی  
 که از مالیش صدق عبودیت و بندگی است بهم محل چون و چرانیست چاره سوا تسلیم  
 و رضا بر مقتضای صیبت فان مع العسر یسر ان مع العسر یسر ان ربما تکره  
 النفس من الامر؛ له فرج کحل العقال؛ یا باری شکست یزد باری که از گرانباری  
 مدیونی و قرضداری صورت ربانی بکلی پیدا آمد دل مضحل ز خود رسیده و خاطر آزرده  
 پژمرده و حواس حشت اقتباس بهم خورده اندکی بر جا آمد عمده مدرسی مدرسه  
 العلوم بخصوص کتب فارسی بعد از ورود این حدود و بهفت ماه راه کشالیش در مقصد  
 و نمود و تا بهفت ماه دیگر قصد نوکری با اہل اہم تعین مشاہره علی الاتصال جاری بود  
 مصداق فحوائص الامور سز و جنة باوقاتا پس از چهارده ماه یکبارہ نقاب چہرہ  
 متعارف انداختند و باستماع استقرار ما ہوا صدر و سپہ جلینی بطمانیت و جمعیت مزب  
 و مضطرب پرداختند چنانچہ در ماہ پانزدہم مع بقایا تمام و کمال واصل شد و خیل  
 سبکدوشی و خاطر جمعی باہر آسید از قرض حاصل شد اگرچہ حوصلہ این ذرہ کم ارز  
 ازین قدر ہم کمتر است اما در اینجا علاوہ گرانہای اشیاء التزام صرف بجا و تکلیف  
 ظاہر و از خود نمائی بیشتر از بیشتر است و بدین رہگذر فراخ دستی مستعذر و یسر  
 خاطر خواہی متعسر از کتاب گستان بخواست و و بیت شیخ سعد زبان دعا می کرد  
 ای فدایت تو نگرم گردان؛ کہ ورا کہ تو هیچ نعمت نیست؛ پنج صبر خستیا  
 لقمان است؛ ہر کہ صبر نیست حکمت نیست؛ ہر چند ہر سال فرج بعد الشدة

از دست مولوی حمید الدین صاحب ماور بودم مگر چون ایشان اراده رکوب انداختند من  
دارند بدست یک از اعزّه که وارو آن بلد اند ارسال نمودم خواه هر رسیده البتّه که از صو  
اطلاع خواهند بخشید والسلام علیکم وعلیٰ من لدکم **رقعه** بعرض عالمیرساند  
که بنده پریشان حال الحال از وبال و نکال حسرت تا شکیب نذر و آنچه از جناب والا  
بالتجا میخاهد یک از سته چیز بیش نیست اولاً اینکه موافق معروضه سابق و ایضا وعدّه  
معقوله لاحق از حق صریح اجرا مشا هره فوقی حیده خویش حسب تقاضا قانون مسنّمه  
سرافرازک یا بدنا ثباتاً اینکه در صورت محرومی این ملت من بر عهده خدمتیکه مستلزوم حوصله  
اینکس باشد نامزد شود ثباتاً اینکه اگر نگونی تمت موجب عدم اجابت این مسئلت <sup>مسئله</sup> **رقعه**  
از انجا که فیض عمیم خداوند با صناعات طرق و انواع وجوه جاری است چیر چیر حبه بشد باین  
قدوی عطا شود تا آنرا سرمایه را دور احک کرده راهی حرمین شریفین و مشاهد مقدسه و کما نطن  
گرویده سعادت سرمد و از ذلت و خواری المی ربائی یابد و اجر عظیم این امر عاید روزگار  
بناب نواب صاحب علی القاب گردد که **الدّالّ علی الخیر کفایه** و تانفس و الپین بر جای  
از دیاد عمر و دولت ابد مدت شتغل باشد زیاده چه التماس نماید **رقعه** بعرض عالم  
میرساند بعد از تقدیم لوازم آداب عبودیت و مراسم کورنشات قدویت که این بنده کمتر  
بسعی وافر در صناعات هنر بکلی ماهر و پیش اصاغرو اکابر دروین نزدیک بصیغه هنروری  
و صنایع معروف بیشتر گردیده الحال بعلت فلک زدگی کلفت مصیبت می کشد که بخوان  
مع سایر عیال و عشایر خود را بکشد از یک جانب آفت فاقه کشی شب روز و از یک سو

مخافت آبروریزی بزیادتی قرضداری و از یک جهت داعیه ضرورت شادمانی و خست  
که نامزد و مقرر گشته مدتی گذشته و اکنون بشدت تقاضا مردم سمت دیگر رنگ امکان برگ  
و مقرر مقرر ادای رسم بنظر تخیل تفکر و دیده نامل و تدبیر منتقش و تصور نمی شود جز ظلال  
از یال افصال جناب نرحم مآب که هزار بار مردم ناکام را بقبض عالم نوال از خاک برداشته  
زایه از آنچه میخواستند و حوصله داشتند بهره مند مقاصد و مطالب گردانیده اند جای نپاه  
خود ندیده بعد التماس زاری التماس کنند که بتصدق فیض بخشی و قدردانی ذات ملکی صفات عالی  
هر گونه که ممکن باشد از مملکت جان کنی نجات و رهایی یابد و قدوسی بخود و در ادای شکرانه نوازش  
و عطا و الا و سرفرازی خود بهر کار یک حکم سامی نافذ و جاری گردد و در می فاداری کافی  
بتقدیم لوازم پرستار و خدمتگزارانی وافی قاصر بسیار می بخوابد و زیاده حد ادب ر قحله  
خان صاحب الانساب فضایل نپاه بلند پایگاه متذخر و معالی بهرگاه خباب موسی خان صاحب  
دامت مکارمک - بعد از اهدا اسلام ستون الاسلام کمشوق برای مسرتبخشای بیضا ضیا  
باد که آنچه تدوین کتب امتحانیه موقوف علیه اعطاء بیانت نامه تعیین یافته مثل اخلاق جلال  
و ناصری و وقایع لغت خان کا و رسائل طغری مشهدی روشن خدمت فدی کرامت خواهد  
که بدون سبحد و کامله علوم او به فارسی خوانان را احتفاظ و التذاف و رسیدن ببطایف  
معانی آن صورت امکان نمی بندد و بعد مآله فی الجمله سوا طالع علمی از معقول و منقول پیدا  
آید احتیاج درس گرفتن اینها اصلا باقی نمی ماند و تکلیف خواندن چندین کتب از بهر تکمله  
فارسی بر تلانه گماشتن در نظر عاصی رحمت لطایل میاید در صورت رضا خاطر ملازمان

اگر بر سایل ملاحظه می ترشیزی در قعات بیدل در نشرو دیدان ناصر علی باشکوت بخاری  
 در شعر قرار گیر و احسن اولی بنماید که هر آینه بواسطه این کتب بسیار کتب فارسی عبور کلی  
 دست میدهد آنچه مناسب پنداشتم برنگاشتم و زمام اختیار بقبضه اقتدار آن فرد منتخب  
 جریده روزگار است و دل هوا منزل از بهر جواب با صواب این کتاب در اضطراب انتظار  
 والسلام علیکم وعلیٰ اهلکم **رقعه** لوازم تسلیمات و مراسم کورنشآت بحداوب  
 فدویان عبودیت سمات، بجا آورده معروض ملازمان حضور لامع النور میدارد که این سید  
 دعاگو از روی مراحم خسروانه و مکارم خداوندانه بعد از جلوس سمیت مانوس بمشاهره  
 پنج ریال کشف مکرمات خدمت و کالت مدینه منوره و سرگرم تقدیم امور عمده مفوضه  
 بالتزام دوام دعا عمر و اقبال ملازمان خداوند در آثار مقدسه و اماکن و اوقات مستجاب  
 الدعوات حرمین شریفین زاده شد شرفاً و تعظیماً از سر خلوص قلبی و رسوخ باطنی بسیار  
 و تصدق معینه سرکار فیض آثار را باقتضای فتوای احسن ادب تسلیم و رضا و اذعان  
 و افتیاد فرمان قضا جریان ملازمان و اال در حق خود از مات والوفت فایز تر و افرتر  
 می پذیرد و از آنجا که بذل فضل خداوند نعمت بر سایر مستوسلان و امن دولت ابد مدت <sup>نعمت</sup>  
 و در خصوص ماده این نمک پرورده و پرورش یافته دیرینه که استحقاق نسبت سابقه <sup>ضمیمه</sup>  
 اثبات رسوخیت لاحق و بدیه بار لقا علوم مرتبت خصوصیت جدید که عبارت از  
 نیابت و وکالت خدمت ذی سعادت بندگان فیض موهبت در گرد و دلی و جار و کشتی  
 آستان عرش نوالمان حضرت ختمیت و رحمت علیه علی آله افضل الصلوة و اکمل التحیه لواذین

میش از پیش برخویش می نازد شخصاً از هر من شمس امین من الاسل جملای اصناف  
 تشا ویش ناهنهای گرانباری مدیونی از عدم انتقای کفایت به ماکل و ملا بس عظامی جمیع  
 اشیا ی حرمین شریفین سیما مدینه منوره و شتاد و برودت مفرطه که ناگزیر به شترای ثیاب  
 متعدده میگردد و شیوع السلاک در ملاء زمان ملک پاسبان که علاوه بر اختیار بهنجار و قار  
 و اعتبار در خو و نمائی رفتار و کردار و باعث التزام از و هام رجا و چشمداشت سایر عوام اناس  
 میشود و اسیر شکنجه حالت محصور نموده با وجود عدم وجود وسیله و وسیله جمیل حضرت خیر البریه  
 علیه النوار و التحیه مافوق همه و سایل جهان انگاشته معذور جرات عرض حال عسرت  
 اشتغال مجبور و ثوق توقع مراحم خداوندانه و وفور ابتذال افضال ملازمان عد و مال است  
 قبله توئی زو بکه آریم ما به چشم ترحم بکه داریم ما به رقع ۸ شکر یه وصول انبه  
 که لایق هدیه نبود ترقیم و ترسیل یافت حضرت من زید فضل انبه عنایتی سرکار ریشیه  
 شتا در حدیقه و لهما دو انید و با جفیدگی توام حلاوت در علاج ترش رویی روزگار مذاق  
 آبکی زبان را یاد از قند و نبات دهانید عظیم خسته آرزو مند این نعمت در پوست نگنجید  
 و هوای پرست کم مغز و شکر این عطیه نغز سر اسر مغز گردید رقع ۹ آداب تسلیمات  
 و قواعد کور نشات بجا آورده معروض ملازمان حضور لامع النور میدارد غلام خانه زاد  
 موردی که اباً و جداً منک پرورده سرکار فیض مدارس است بحسب اقتضا آب و خور و چند  
 در شهر حیدرآباد اقامت نموده بجا ذمه اشتیاق و تمنا باز یافت دولت از دست داده  
 موردی ملازمت سرکار و الا اقتدار و ارجا گردیده از مدت و از ده سال کامل بار داده

نیل سعادت انساک ملازمان دست و پا بی اختیاری زده از نامساعدت طالع محروم  
 و از حصول مدعا مایوس گردیده اراده سفر حرمین شریفین زاد بجا الله شرفاً و تعظیماً جزم  
 کرده بتاریخ ۲۴ ماه حال در صدور وانگی بوده ب تحقیق نسبت ننگوارگی قدیمی خانه زادگاه  
 موروثی خود جرات پرداز عرض است که اگر چیزی بقصدی فرق مبارک مرحمت شود در آن  
 منزل مقدس بدعا عمر و دولت ابد مدت بگیم صاحبه متعالیه مشغول و موظف باشد زیاده خدا  
 رقع **۱۰** بر خوردار سعادت آثار نور بصیرت جگر حکیم عبدالباسط طالع عمره بعد از دعا  
 وافی و استعدا توفیق کافی از من داعی عاصی مطالعه نمایند که حکایت شکایت زمانه سیر  
 بهانه بسیار است و پست بلند شارع پر هیچ و تاب انقلاب چرخ و وار بشمار آرزوهای  
 عالم دنیا پایان و غایتی ندارد و دغدغه اندیشه جهان عقیقی انجام و نهایتی آنچه از مقاسا  
 رنج و عناد درین سفر مبارک برداعی شما اتفاق افتاده جز بهنگام دیدار فرحت باز عرض  
 اظهار نمی توان آرد بای حال زیادت تجربه حاصل شد و الحمد لله که بعد بعد زمان غارت  
 بقرب آوان موصلت و اصل شد یک قطره قیمه موسومه مردم خانه نکاشته ام و آن را  
 بتلفیف خط نه ارسال داشته باید بشنوند و حسب الفحوا کار کنند در خصوص کتابت  
 کتب تعزیت غلام رضا صاحب خداوند عالم ایشان را بیا میزد قلت فرصت مانع شد  
 درین صورت ادک مراتب تعزیت سایر غمزدگان سیما خوشدامن از جانب این مجبور  
 پریشان موقوف ابلاغ آن بر خوردار ذخایر توفیق جامع شد زیاده چه برنگاهم الا که  
 بنخیریت ام و خیریت شما را اطلبکارم همه بزرگان و عزیزان مراتب و جناب نام برسانند

**رقعه ۱۱** بر خور دار نیک کردار سعادتمند از لی عبد العلی طول عمر که بعد از وفات  
طول حیات و مزید توفیق حسنات استشنا قلم میشود که آن فرزند بر خور دار روزگار  
که نه شب می آید و نه روز اندیشه بسیار دارم که مبادا او همه باطله و شواک تحصیل علم  
عربی لباس سواسن یقینی بر خاطر تو هم مظاہر آن بر خور دار کرده است از آمد و شد خانه  
این محرم در گاه آتی باز داشته باشد تا مدامت ملاقات از بهر درس فارسی بنجر بازگشت  
زحمت آغاز درس آن نگردد و درین صورت این داعی از سر مقصود اصلی خود در گذرشته  
صرف همت و اشتغال بآل آن مصدر افعال پسندیده و صفات حمیدیه به تحصیل کمال  
که منتهی غلافی ماضی و صلاح استقبال توان بود از زخمتات حال می شمارد و بهیچ نحو  
امر و نهی کار ندارد و اگر فردا بتقریب فاسخه علی مرتضی کرم الله وجهه که در خانه محبت کاشانه  
مقیم است یکبارس روز برآمده قدم بر بجه کند و سید بیان صاحب را هم بذریعہ  
همین شفق دعوت که از باعث ابتنا بر اسلوب یگانگی و یک جهتی و عدم مشوب و آمیزش  
رسم ظاهر هر مرتبه بر رقبهای متعارفه راجع و فایق است تکلیف قبول زحمت داده  
همراه خود بیارد و باتفاق دیگر برادران متداول طعام نماید تدارک مافات بعمل آورده باشد  
زیاده زیاده - **رقعه ۱۲** برادر بدل مهربان من سید غلام علی صاحب سلمه الله الوداد  
بعد از سلام ارقام اینکه شب گذشته پاپوش این ضعیف نحیف دل خسته بصدقه و کفاره  
شرایع فائیه سنه پارینه پوشش پاپی یکے از نایبانیان پاک مستحق همان کالا بود گردیده  
الکرچه قربان قدوم شریف ماه صیام و زکوة اولی نماز شریع تبرک فرجام می پذیرم

اما پایی تهنی علاوه دست تهنی گشته بدامن عجز و در ماندگی پیچیده و چون دست در ستین  
 شکسته از رسائی هر جا باز کشیده از اینجا که نسبت به تکلفی با آن جان عزیز برادران  
 آنچنان در میان میباشد که یگانگی برادران حقیقی بگرد آن غیر سداست نای قلم میشود  
 که در صورت امکان یکصد روپیه بوعده سه چهار روز فرستاده از محبوس بی جرم  
 و خطا برآرند و درین ضمن سحاف بعضی مصارف ضروریّه لاحقه را باعث منت بی نهایت  
 شمارند زیاده چه - **رقعه ۱۳** مولوی صاحب فضیلت مناقب کریم الاخلاق قدیم الاشفاق  
 مولوی غلام رسول صاحب ملة الدخلاق بعد از سلام اشتیاق پیام ملکشون خاطر علم  
 عالی مقام باد که احوال این ستمام بفضل رب انام مستوجب حمد و شکر صحت جسمانی است  
 و نوبه طرب جاوید جمعیت صور و معنوی آن شفیق جمعی سؤل و مطلوب از حضرت رجائی  
 قبل ازین در باره سعی و کوشش ایداد و اعانت سفارش برخواهزرق بیوه بسویله  
 این صداقت منش پیش برادرزاده گرامی اظهار اشعار و از شرف قبول عواطف شمول  
 آن سر حلقه علما فحول بدان مامول قلب طول تکرار و عده و اقرار می فرست اکنون عدم تاثیر  
 لاجت و حاجت کثیر در قلوبا سیه و رنه ظلمه تغلبه صدق علیه آیه قَسَتْ قُلُوبُکُمْ  
 مِنْ بَعْدِ ذَٰلِکَ الْآیَةِ بِكَفَالَتِ حَامِیَتِ سِکَی از اجله اعزّه حسب فحوائی السیف آخر الخیل  
 صورت عزیمت جازمه استغاثه و تذکره ماضیه حقیقت حال و استعانت موعوده استقبال  
 و ارسال علیه طویل و مفوضه این رقیبه بلا صغ حبت مطالعه لامعه متضمنه سرگذشت و رقیه  
 مفصله بیوه معلومه بخندست ذی رتبت مفتی صاحب از معرفت آن تفقد مناقب



به تعلیف سفارش نامه مرحمت علامه در صورت استصواب را مصواب نصایب الاکتفا  
 بر محض استطلاع جواب بنفس نفیس مکرر متانینس لطف ایاب گرفته رجاء که سرعت قبول  
 مسؤل بر فرصت حصول مامول دامن ذمبول بنفشاند زیرا که چه المارود —  
**رقعه ۱۴** به برخورداری با وفارسات دثاری من مرتضی خان طول عمره بعد از دعا  
 خلوص انحاء و سلام سنون الاسلام صفا پیرا ملائیکه و عده مستیقن الوفا ی حصال که  
 قایده و سابق تو تن بهمت از پیرا آمدن یک زن مشکفله امور ضروری بود فی الحال در شرف  
 احتمال امثال فسخ عزمیم نمود لیکن تکلیف تحت بطلب آرد موعوده گندم و ظروف مسی  
 نو قلمی از خانه مولوی غلام مرتضی صاحب و شتر ای اشیای مفصله چچی علخده و تحویل آنمه  
 به حامله چچی ایصال تابخانه او بر سرود و شش یکا جیر مضایقه نکرد و مهلت اقدام بر محلات  
 اہتمام استیلا کنند و توفیق الی رفیق وقت سعادت رخت باد۔ **رقعه ۱۵** انفضل فرما  
 قدیم الاحسان من نواب مصماں الدولہ بہادر دام تطفہ پس از تبلیغ سلام سنون اخلاص سام  
 مسکین بے تسکین غلام زین العابدین بعد مدت البعد و زمان محنت خود را فرمایا و خاطر  
 ناظر شفیع سابق الاحسان خویش میدہد و بتضمیم توقع نجات از مملکت نواب آفات  
 اجمالاً بعض شکستہ و پریشان حالی کہ نصیب جسده و اعادہ بادل می نند کہ این ممتحن  
 چرخ بر رفتن و شرر بریدن حوادث زمن از ابتدا بحال و کلفت عسرت و گران بار  
 فرزند که بعلت قلت مدخل و کثرت مصارف خیلہ سر اسیمہ و پریشان بال بوده و علاوہ  
 آن عروض بیایر مردم خانہ اول از شکایت ضیق بنفس تا دو سال و کسری و ضیق نفس خود

و تمام دنیا بخوشی و تب و تاب و هم خود گویا و در شب و در روز و تالفاً تحویل مشایره پیشن خویش بوجه قضا  
 در گروه شخصی و این جمیع قرا و مدار کار و بار گذران بر محض مشایره بر بخور و کار با وصفت عدم کفایت  
 آن و التزام اخذ قرض لغت به لغت و در هر زمان و در اینجا انتقال مرایض مذکوره به دست جهان  
 ذلیقه مشایره ازین جهان جانستان به عالم جاودان آیینة قالب بجان  
 و تمام نمودار مغز و لی بر بخور و کار از عمده مدرسه اسکول سابق و نصب اسکول تازه و عزم  
 جزم کشتن ان شیا طین الانس بر تعیین مدرسین سرآمده امتحان انترنس از حواس خمس  
 ظهور و در حالت نزع روان مجبور و معذور و بلا تکلف از زندگی بنیاد و نفوس است  
 غمخیزه دارد که کس سبب نادانها تلاش و جستجوی اتالیق و معلم فارسی در سر کار و دست  
 اعظم النساء بگیم برای تعلیم نبش نشان عرق هوس بحرکت آورده و دیگ طلب بر اجاق  
 این انفاق نماده تا اگر مضایقه نه بینند جبت این گننام نا کام که بفخوای الخریق بتبش  
 بالخشیش مضطربانه از هر بیخوله و کاشانه سبیل خلاص مناص خویش میجوید بطوریکه مناسب  
 دانند بر گرسی ظهور سعی مشکور نشانست الهی تا فرما بنده باشد به بدنیان نام تو  
 پاینده باشد به زیاده ازین زیاده - **رقعه ۱۴** خا نصاحب الانصاب اشفاق  
 مناقب سید عارف الله خا نصاحب سلمه الله الوهاب - بعد از سلام سنون الاسلام که  
 فاتحه الکلام و خاتمه المرام است ارقام خلوص ارسام می شود که ابرام اعلام شوق و یاد  
 و اعلام آلام در و انتظار است دست فرستاد سیر ایشا روزگار نامیجار اختیار این  
 شعار نامیکار بر دل زار سر بسیر فگار بسیار دشوار و ناگوار و ازین روز برافتن

در کار مدت متبادی سپری است که از خیرت و کیفیت ذات گرامی، بخیر است هر چند که  
 درین نزدیکی از زبان عزیز و محبی سید طیب صاحب اصفا صحت و تندرستی  
 و قرب زمان دولت بهیمنی نوسان دل ده بیدل افسرده خاطر می شده اما اگر بیشتر بحیفه  
 شریفه ساجی بنفس نفس از دور وصول در آید هر آینه طبع تانس نفع سر اسیم بطمانیت  
 کله گراید پیش و توانا سر عت انصرام کار خیر بر خوردار از حد در گذشته و زمان بعید  
 بگشته که گشته درین سودا گشته بعد ازین تحمل فرصت شماری شاق و طاقت شکیبائی  
 طاق آخر شرف ایما که خدیرة مدعا از پرده کتمان و اختفا کی لقای جهان آرامی کشاید  
 و رعنا شاهانیت دیرینه در کدام هنگام بر منته شود جلوه گری میفرماید زیاده زیاده -  
**قوله** شفیق البقیق من سید غلام بتکلیف صاحب سلمه الله الواسع - بعد از سلام  
 انفعال پیام مکشوف ضمیر تمخیر باد که روی بے زری سیاه خوی جبهه خجالت را آب و  
 مقالات میداند مبلغ معلوم بر طبق وعده مرقوم برای ابلاغ خدمت ذی سعادت تفویض مردم  
 خانه شده بود دست تصرف ایشان در مصیوق عسرت خرج از مقتنات وقت انکاشته  
 جرأت خیانت در حفظ امانت ننمود چون حقیقت حال پس از سه چهار روز باین داعی صمیمی  
 حالی گردید دست افسوس آید و آن دل مضحک گشت تا وصول نشن ناچار خار انتظار  
 در پیراهن بایستگشت فی الحال مضطرب و غمناک با داند داشت استغفار از کرم اتم ابرجی زمانه  
 نلط انداز بعد ازین برینگونه غلط نخواهد گماشت زیاده بجز توقع مزید لطف عطا چه املا  
**قوله** پر خوردار سعادت الکناه محمد رحیم سلمه الله البقاه بعد از دعا که انخص

مدعاست معلوم نمائید که فی الحال از زبان نجبت تبیان مروج نماید الفت نظام  
 بودیست گذارش و نگارش این سیه جریده ستانہ شدہ کہ مطابق رسم و عادت منور  
 نامہ التزام است دعا و اما در ارسال محفہ طلب خبر بدلائل التزامی حجت عدم حاجت حضرت  
 دعوت و نظر یقینی ما در نظر اہل نظر از کفر الہیس ثابت تر و شتر تر بود العجب بقصور شعور  
 کافرو چرمینہ دوز مرسلہ این ہمہ طبع شمار خجہ و مکر مکر تعزیر و تقصیر سیاست خطیبت  
 کہ در کافات مافات از حد میگذرانید باید کہ حوصلہ کردہ شدت غیظ فرو خورہ فی الحال خود را بشناسا  
 تا بارسانید و شریک غذا و عشا باشید کہ اجابت و دعوت سنت است زایل بجز دعا و دعا  
 رقم ۱۹ خانہ صاحب الامر علی مناصب اشفاق مناقب سید عارف اللہ خانہ صاحب  
 سے اشتیاق از حد گذشت اجاب راہ ماہیان جویند دایم آب را بہ آب و تاب کلام  
 صفوت نظام ابلاغ ہر یہ سلام سنون الاسلام سے سلامی چو اخلاق تو مشکبوی  
 سلام چو الفاظ تو در فشان ہے اما بعد تعویذ بازوی جان منتظر و سر ماہ راحت روح و روان  
 منکسر یعنی سامی صحیفہ نطف نشان گرامی رقیبہ تفقہ عنوان چہرہ وصول افروز  
 رہن منت یاد آور ہر ساختے بمانا دان دوست کو دوستان راہ غذا سی دل و  
 راحت جان فرستدے تقصیر و تقاعد در ارسال جواب بعلت کمال ناسازی مزاج مروج  
 خانہ راہ یافت تشویشی عاید حال کثیر الاختلال بود کہ نمی توان اظهار نمود و دو ماہ کامل است  
 کہ طبیعت ایشان از سر بعارضہ ضیق نفس ناخوش شدہ ضعف و خافت کہ از سابق  
 استیلا داشت نوبت کار بجائے رسانید کہ صاحبہ فرارش گردانید باری توفیق بارے

یاری داد که از حاجی سید محی الدین حسین خان صاحب المصطفیٰ به غوث نواز جنگ هاید  
استعلاج افتاد و بفضل خدا لا شدت مرضی و با مخطاط آورده و طاقی نشست و بر خاست  
پیدا آمده و حال طبیعت روز بهت توقع شفا سکه از لطف خفی و جلی قوی گردید  
آن غایت امنیت و قصداً متغاسرت انصرام کار خیر بر خوردار است و از توجه گرامی  
سید و ار درشت خاطر و نگا پوی تیمار مردم خانه توفیق ملاقات شاه علی میان صاحب بم  
بسیار در پرده توفیق افتاد است ز دست اهل عدم هر چه آید اعجاز است پانچم  
پذیرید که کم تقصیر درین نزدیکی که کمر تبه صحبت هم نفس با پدر بزرگوار ایشان دست  
داود چهره یقین کشاده که تقریب است از روی تسلیم و تفویض بسپر موقوف صوابید و تجویز  
و تعیین پدر شده بالجمله اہم امانی و اخض مرام سر کد ام انصرام این مہام در ایام رضای  
جنوریت و استحصال رضا بعد از قضا این روز با بم تعطیل امور قضا با در محکمہ نصاری  
از صورت امکان تسامح خارج و بری ظاہر کہ غور و تأمل در صلاح و عدم صلاح امری شہوت  
و تحقق وجود و می منحصر اینجا کہ باب وجود از علت مہلت سد و تا بفکر خیر و غیر و نفع و ضرر  
دران چہ رسد اگر از رضا خاطر تبیین تاریخ آغاز و اتمام شادی شرف آگاہی  
بخشد در خوض او اہل و عواقب این امر خطیر تقصیر نخواہد رفت استماع مژدہ عزیمت  
تدوم بہت لزوم سا از زبان سید شیو صاحب لمہ اللہ الوہب جان تازہ بقالب انتظار  
فرسودہ میدہ سرا یادیدہ منتظر گردیدہ س کی باشد و کی باشد و کی باشد و کی باشد  
من بہشم و می باشد و می باشد و سنے، زیادہ بجز استرساں کرم نا محاجات خیریت آیت

چه بقلم و آید **رقعه ۲۰** برادر صاحب مشفق مهربان چشم و چراغ و دودمان مولوی  
 محمد مهدی صاحب اصف سلمه الله الرحمن السلام علیکم ورحمته الله وبرکاته حالا این جبات  
 در عین تضاد و حوادث و آفات که حسب قضا و امضا خلاق کائنات جهت امتحان معرکه  
 آریان عرصه تسلیم و رضا صبح و مسایق عنای آهیز و هم توجیب شکوه و مستلزم صبر  
 در نیولانچا نچ بسمع شریف رسید باشد انتقال خیر کلان برادر دم و دوازده ماغ عافیت  
 بر انگیزد و غبار فحیعت و ناشکیبائی بر فرق تشکیبائی چیت شیشه دل ماده تحمل بجاک  
 توزع ریخت آخر چون بدون استرجاع چاره نبود سنگ صبر لا علاجی بر سینه کشیدیم  
 پیش ازین معذرت عجز بمقدار از نگارش نداشت نامه وسیله آمرزش جرم فی خیات  
 جسته بتوقع قبول مترصد وصول جواب کرامت شمول نشسته مگر ناگامی خلقه محرومی لطف  
 خلقه که خلقه ازان بهره یابند آمده ما الآن و لغ فرودش عدم اطلاع احوال خیر مال باشد  
 ای خیر برادران تا ایندم همانم که بودم و تا و پسینم همان باشم نه بهتم محبت که داشتم از  
 دل زایل نشد و نخواهد شد تا حد جسمانی تقارب روحانیت امید که گاه گاه بمضی المکتوب  
 نصف الملاقات تسکین خاطر مضطرب داده باشند **رقعه ۲۱** بر بخور و نور الابصار  
 سعادت دثار محمد عبدالعزیز طال عمره و دوام سعده بعد از دو عا طول عمر و حیات و مزید  
 توفیق کسب سعادت و عافیت جسمانی و حصول کامرانی و سعادته من رو سیاه بارگاه اله  
 حسبیت صمدیت تا این مدت در قید شدیدی است که تراز حدیاب و دانه چارنا چار مضطرب  
 بد و نجان الفت کاشانه سید منور رقم خالصا صاحب سلمه الله الوهاب لبس برده مال کار کرده

کم کرده روزگار مدار البوار شتافته صرف اقامت و ران دیار نابکار نیافته بمقر قانون از  
 خرو برون آن ناحیه بلا ملاقات و طوع باراجه خرو آن بقاع عینا عزیمت بسمت خانه نیامده  
 هم از آمد و اعانت خان صاحب صوف صورت زاد و راحله پدید آورده چنانچه اتفاق افتاده  
 تا به ترنا و پل بندهی کریمه مبلغ سی روپیه و هشت آنه پدید آورده بتاریخ چارم ماه  
 ربیع الاول ۱۲۸۰ هجری و پنجشنبه رخت سفر بسته هشتم آن در ترنا و پل بخانه  
 فرید الدین صاحب فروش نمودم در ماندگی طالع مانع و رادع و جان بندهی دیگر با و  
 تملاش متوافر و نکاپوسه مشکاثر تا چهار روز متواتر در آن مقر ایم و حایر داشته خضر  
 توفیق رب قادر باخر فریق و رهبر حصول یک بندهی تا منزل مقصود بکریا به دست رسیده  
 شده تاریخ سیزدهم روز شنبه از انجا برخاسته به دست و یکم روز یکشنبه در بلده گنگا  
 نزول حرمان شمول دست داد جهان بگشتم و در داکه هیچ شهر و دیار به نیافتم  
 که فروشند بخت در بازار به مرا زمانه طنازد دست بسته و تیغ به زند بفرقم و گوید که آن  
 سر می خوار به راجا نیجا که سیاه کریمه المنظر عظیم المیکل خفیف العقل عدیم الامتیا  
 آدم شتاس ناسل ساس خنایر شیناس است قبل از ورود من به پانزده شانزده روز  
 در سوگواری مرگ فجائی یک زنجیر خنیر بر صحرائی تا سده روز زار و نزار بے خورد خواب  
 بتلاش پدید اعوض آن سوی بیابان فته سیزده خنیر اسیر و دستگیر آورده خرم  
 و فیروز از نزول من بچار روز باز آمد گفتا که متعدد خدمت پیشکار است و مشاهیر و  
 روپیه دار و با شماع خبر ورود من در فرودگاه من آمده با خلق تمام ملاقات کرده و متقا

جهت سکونت من نشان داد و اشیای خوردنی از خانه خود بسبیل ضیافت فرستاد  
و با اهلکار و دیوان نیز که هزار روپیه ماهیانه می یابید ملاقات دست داد و دیوان مذکور و

نصرت یکصد و پنجاه روپیه بمن تواضع کرد حسب صلاح حال از اقبال چاره ندانستم و هر روز  
با هم میگزبان شده عذر آوروند که تعب شکار تا حال از بدن راجه صاحب زوال نیافته

اگر سه چهار روز دیگر توقف فرمایند ملاقات شان ممکن است مدعا ایشان دریافت  
و نفتم مصیوع گفتن همین بس است که اسب من ابلق است و شمارا که دیده ام از

دیدن راجه صاحب تغنی گردیده ام الحاصل تبارخ بست بیستم از سیونگاکا برآمده دوم  
برسج التانی به نظر نگردد درآمد یکروز ضرورت مقام کرده چهارم آن گام زن و پی سیر

گردیده منزل بمنزل مرحله به مرحله مستوجب دیدار شامی هشتم انشاء الله مستعان نزدیک تر  
نور و سرور دیده و سینه می اندوزم به مجمع مهتران و همسران و کتیران ع بهر که باشد

ز حال ما پرسان تسلیم و سلام نیاز و دعا و دیده بوسه برسانند **رفعه ۲۳**  
بر خوردار عزیز القدر سعادت دثار محمد رحیم الله ساک طالع عمره بعد از سلام و دعا ایما

اینکه صحیفه قیمیه دست آن غریب با تمیز بدو مرتبه اولامو رخصت و نهم رجب المرجب  
باسم جبرایم رسم این مجرم رب ثانیاً از طرف مردم خانه مرقوم نهم این شهر و رود سرور بنمود

و یاد دوازده الف و روده محبت قلبی افزود و اسب خانه جل شانۀ آن سرما به اهلست  
توفیق کسب و زیادت کس و لبغفت تحصیل علم انشا و تنیع محاورت و مناسبت

و فصاحت لفظ و عبارت اختصاص دهمی بر خوردار عزیز القوار هر چند که نوشت روزمره



شما آنمه زبون و زشت نیست که شائبه فوت مطلب مدعا مدینه داشته باشد  
 اما نویسنده بجهتین سیاق کلام درشت الفاظ و لبست مضمون و فطرابط معنی اصلاح  
 میطلبید باید که از نگارشش من خاطر رنج خاطر رنج نشوند و در پی رفع و دفع این سقم بوده  
 چندے مشق مسوده کنند و خود ازین لبست و لبست در نوشتن برخورداران جمست  
 محمد عبدالعزیز و فقه الله العزیز نیز احساس منستند هوا پیوند است باید با اتفاق هم اگر  
 دست و پا تامل واقع در لبست و بند صحبت عبارت بکار برده بر سببیه اصلاح پیش من  
 فرستند یا از نظر کسی در گذرانند و مربوط تر گردانند و بدانست که از لحاظ لقب و  
 حفاظ ادب با اصطلاح اهل ترسل هر لفظ و هر کلمه تفاوت محل دارد و هر چه که من حیث اللغه  
 سخته المعنی بود مثل مهر و شفقت و لطفت و رافت و عزیز و مکرم و گرامی و محترم پس این  
 الفاظ نسبت بحال یک کس استعمال نتوان کرد و کسی را که بزرگترین خود شناسند  
 مد ظله العالی و القاب نویسند الطاف منظر و توجه تر رقم نمودن نازیباست و ضابطه  
 فارسبان آنکه چه با همی ضمیر جمع لالحین کنند و لفظ دیگر صفت آن بیارند ایراد همان ضمیر  
 درین صفت روان دارند مثلاً مجبوران غمزه میگویند نه مجبوران غمزگان در نبضوت  
 اصناف لفظ اول سبب ثانی خواهد بود نه صفت شما در خط اول نگاشته اید که جهان  
 در چشم مجبوران دور افتادگان تا یک است مجبوران دور افتادگان محض نامربوط  
 و افاده معنی مقصود نمیدهد و الفاظ دیگر که در عبارت چسبان و دست و گریبان نیست  
 اصلاح آن موقوف حضور و شهادت میباشد و القاب مردان از طرط زمان مستغنی و مجز و

و انکسار و فروتنی باید بود نه از سر کبر و تار و همسری که الرجال قوامون علی  
 النساء پس زن باید بشوهر رقیم کند خداوند و آقا و مربی و ولی نعمت و سرپرست  
 و معاذ و ملاذ و امثال اینها و برگارند که پس تسلیم و بندگی و عجز و نیاز و فروتنی مورد  
 میبارد و کار را گفتن است و کار شما شگفتن از ما راه نمودن است و از شماره پیون  
 ۵ من آنچه شرط نصیحت بود بتو گفتم، تو خواه از سختم پند گیر و خواه ملال، نه زیاده از بند  
 زیاده است - **رقعه ۲۳** بر خوردار نورالا بصر محمد عبدالعزیز طال عمره - بعد از دعا  
 و اینک خیریت این ششت مبتلا و ابتغا صحت عافیت قاطنین آنجا ایما اینکه درینولا  
 به نزدیک سته چهار روز ملاقات من سراپا سوز باراجه خردمستار روز لقا افروز بروز  
 گشت و از وی نیز خلق دلاویز پر بلا و غم زد اپرده کشا و چهره نما گردید روز ثانی  
 ملاقات عرضی ثانی درخواست خدمت افتا با سفارش نامه میجر ڈرولی رزیدنت  
 ثانی از دست منشی مدعی و هم یک گاه غدر پورٹ متضمن ضرورت نصب مفتی در کورٹ  
 از طرف برہمن لسنوری جرج کورٹ بحضور بی نور راجه صاحب گذشت امروز نزد  
 اعیان بلد عرضیه به ثبت دستخط خود با جهت این مجرم ایزد صمد پیشش برده اند تا از  
 باین متخاصمین کامیاب جواب با صواب کدام میشود باید دید وقت وقت سفارش  
 کلاه پوشش است چون گذارش خط سفارش صمصام الدوله بهادر ناظم جنگ از عدم  
 حضور مکتوب الیہ لجنۃ اللہ علیہ بچنک تعویق قصد طلب سفارش تا جزا مورار بٹینٹ  
 کمشنر ساید راکس نزد راجه و جاہت وجیه دارد تحریک سلسل تکلیف استخصال ارسال

در رقیه جان جهان خان سلمه الرحمن کرده ازان برخوردار سجا اهتمام بالنصر ام این مرام  
 بشطر اسکان حساب توان استحکام تمام ینماید زیاده چه نوشته آید بسید لطیف الدین  
 و همه نور چشمان و شاگردان و دوستان و خویشان دعا و دبدبه بوسی و سلام شوق و ثوق  
 مهتابه سر قحط ۲۴ برخوردار عزیز القدر سعادت و ثناء مولو محمد مرتضی صاحب  
 طال عمره و جل قدره و عز مجده و دام سعده السلام علیکم و قلبی لدیکم بعد از دعا خیریت  
 دین و دنیا و زیارت سعادت اولی و آخری اینا اینکه وثیقه نیک کرداری اعنی محبت نامه  
 آن برخوردار در عین بیقرار پرده کشای ستوده اطوار و آئینه صورت کما دله او و غمگسار  
 گردید مع ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی بهی بے تکلف آن برخوردار عزیز  
 کمتر از فرزند عزیز محمد عبدالعزیز نمی پندارم امید وارم که همینسان بنوامیق مودت  
 عنوان در زمان هجران گاه گاه به نفس خوش برآرم ع فراموشم مکن مقصودم  
 این است به در باره محاوره ز کام گشتن بمعنی مزکوم شدن اگر چه سندی از کتاب  
 بیاد ندارم مگر از زبان اهل لسان گوش خود من است و گذارش دلیل موقوف  
 نتایج جلیل آن برخوردار سلیم الطبع زمن و پے غلط و پے گم مراد هم اند در اینجا  
 پے غلط بمعنی فریب دادن و کسی را از سلوک مسلک مقصود بکرو و غا باز گردانیدن  
 و معنی بیت واضح و صریح بگوید که شوق ما غره فریب عشق شده از ما بیگانگی و رزیده  
 و نحو آشنای دیگران گردیده و مستی و نباله دار بهمان مستی دایمی است و در رباع  
 اول سالک مرصعه اول بندش خبث ندارد و در مرصعه ثانی لفظ سور که بدون

ضمیمه و رقیل الاستعمال است اگر برآورده شود احسن و اولیٰ مینماید و خاطر من تغیرش  
 بدین منط میگذرد گل کرد بهار حشیش این سیالگره بهما شد خرم و شادان ز سرورش  
 که دمه به تارشته که عمر نور چشمان شمرده در رقص طرب ز نگله بند زگره به و در صحر  
 راجع ربانی بجای لفظ همیا پیش داعی شما اگر لفظنا و ولایت یا مسلم مسلم باشد  
 مسلم باشد و لفظنا محض زاید تنها بلا ذکر عد و در هیچ جا دیده نشده و در ربان ثالث  
 آن بر خور دارد کی مانند بیت ناصر علی مفید معنی آنتها غایت است یعنی خم گردیدن  
 از باعث پر بار در همه شیا ساری است حتی که تادخت بار دار هم پس این معنی بر بار  
 قویست که هرگاه فغان پر از اثر شده بالا رفتن که مخالفه خم شدن است صوت نخواست  
 جهت استقامت نسبت کنند ای بر خور دار محمد عبد العزیز و فقه الله العزیز حسب الامر  
 حقیقت بهر مشفق مفتی مولو سید بخش صاحب سلمه الله الواهب که عند التلا  
 از زبان صدق ترجمان ایشان استماع داعی افتاده و رباب جوابان مردم خواستگار  
 سابق انتظار بسیار دارم از حقیقت آن بحجت روح و روان بخشید تا قیمة خواستگار  
 خود موسوم به ایشان بزرگوارم و از بر خور دار استفسار اینمعنی که معارضه مواخذة حصه  
 متروکه مصطفیٰ علیخان رحمت مکان چنان نقش اعلان امکان بر بست و چگونه کچه  
 آرزو از سر گفتگو گل کرد و شتر دعوی جامعه دیگر سو بر چه پهلوشست و قبل ازین  
 یک قطعه خط تغزیت مشتمل بنیان دعا جنان مردم خانه که حسب انماستصلیٰ آن  
 بر خور دار بگانه از طرف بے حواس ستانه روانه شده و جوابش نامعلوم اگر معلوم بابرنگانند

و خاطر از تردد بر آرد زیاده بجز دعا و استعاذہ و دعا و چہ الملاہ بر خور دارے  
 خوف محی الدین طال عمر کو دعا و تمناے دیدہ بوسی و لہو الد ماجدان سعادت و ناری  
 سلام اشتیاق پیام موصول و مقبول باد۔ رقم ۲۵ برادر صاحب عزیز القدر مرید  
 مؤنس و ہم و غمگسار برادران سید علی صاحب ید قدرہ و عز مجاہد و طال عمر کو  
 و دام سعادت پس از تبلیغ سلام سنون الاسلام و دعا اعتکاف اعلام سعادت مندی  
 و کامیابی و نیوی و اخروی کہ فاتحہ کلام و خاتمہ مرام و احیان خلوص التیام است و واضح خاطر  
 خاطر محبت و خایر آن برادر صاحب فرخندہ فرجام باد و احوال بخیر است لی از توجہ اشیئ  
 خار خار و در فراق از جان الم نشان آن عزیز با اخلاق پر سیدین دارد و دل را بادل  
 رہے است درین گنبد سپهر تکلیف تصنیف آن البتہ کہ سوہم تکلیف و تصنیف ظاہر  
 نسبت بہ باطن صفوت موطن آئینہ اسف و تہمت معنی الفت عبارت آشنا کی میشود  
 شک اشتراک طایفہ ناپاک مترسمان با تلبیس مشہور تر از کفر البیس دل صداقت منزل بارگاہ  
 درین باب کجا رضا میدہد اسی بقربان تو صد دل من و این کار کنم طومار فکر و تشویش  
 در ماندگے کہ از لوازم بندگے گردیدہ و انگہی درین شہر ہر اسر کنندگے از سر غمخوار گے  
 آن دست مایہ زندگے بپایان آورون جز کاہش جان و افزایش ازان نتیجہ بارانی آو  
 ع کہ زیر انغم زخودن کم نگید و عطف عنان تو حسن قلم بجوان اعلان ماہو الاہم  
 احسن و اولی کہ اصاحت بضاعت اوقات در تربات و مہلات بے غایات مذکرہ و کاتبہ  
 محض عنان ع ہرچہ ہر ہر فرزند آدم بگذرد و از نگارش صدق و راستی تراوش بر خور دار

محمد عبدالعزیز وقفہ اللہ العزیز حقیقت اخبار آن یگانگی آثاری بگذارش سفارش کسے  
 از ہوا طلبان این عصبان نور و بارگاہ بری پیش رزڈینٹ این حوالی حالی شد و رزڈینٹ  
 قبل از وصول رقیہ و عودہ صمصام الدولہ بہادر بہ تلفیف خط بر محور دار ازین نواسے  
 بسو بند کوچی را و چون نامہ مور و تازمان و رود آن مرد و مطر و در پردہ تعویق نمود  
 سود بود و نابودش کیسان بمان وجود مطلق حاصل عتی وستان قسمت راسخ و  
 از ہر ہر کامل ہا و بارہ دریافت بایافت نامہ فرخ فرجام آن کس فریاد رس کہ ناہان  
 با غایت و ادا و این کس پاک استبداد افشردہ مروانہ و مرہیانہ ہمت دلیرانہ بکار بردہ  
 ہر قدر کہ بیشتر نظر رفت کمتر فرخندہ شد آخر الامر از روی تحریقی قلبی سیاهی اسم کہیم  
 رسم آن محب صمیمی نام دیگر و مقام خاطر بطن قوی منطون یقینی نگردید ع این کار از تو  
 آید و مردان چنین کنند، در صورت صدق این عن حبت کشف غطا کثمت باید تصریح  
 و توضیح تقریر تحریر رنگ تصدیق مرکوز و مخزون باطن باید رنگ تردد از مراتب حقیقت  
 زواید اخبار و اہمہ از سیمینہ زاعمہ عازمہ جازمہ باید ع کیست جز سبیل کہ بگور غریبان گذرد  
 الغرض چون رزڈینٹ، مذکور بجانب کوسچہ مرور و عبور نمود و نشان اسم اعانت  
 تو امان آن سر بے ہم مفقود باومی خطایا بیانہ مخلصانہ دارم کہ ع آغاز کردہ برایش  
 بانہما، زیادہ بجز رسول جواب این کتاب چہ نہا۔ **رقعہ ۲** شفیق با تحقیق  
 من بعد از سلام و خجالت ابرام اتمام ایشکہ در بارہ ادا و عارضہ صلیب ضرب الشان عرو  
 مشہور پیش این حقیر بندگان و آن دستگیر در ماندگان پیش آمد کہ سید اسماعیل گنہگار

۱۲ سالخ مجادی الف الف اصل سود مبلغ نود و سه روپيه سكه حالي بود انكار سا بهوا ز كسرت و اصرار  
 بكميل كيصد روپيه ناگزير اختيار صدر روپيه چلني و طي محاسبه سابقه و اجابت و عدم اعتنا  
 خسارت مبلغ دور و پيه چا د هشت فوس بخصوص ست بيديني از اين دست شكسته  
 سالوس زمانه ستم مانوس نمود تلسيه و انصاف كه نقصان و حصر ان اصل سود سابق و حال تا چا  
 بجملي كيصد و دور و پيه سكه چا رسيد در نيتور بر دمه من داعي كه در مانده مدوني سو فوره  
 خودم مغبوني محض بود تا مبلغ ست و هفت روپيه سكه چا كشيده چون در زمان پشين از  
 زبان اعانت ترجمان آن مشهوره مطف قرين باين مسكين بے شكين تسكين يقين فته  
 كه از اجبه بقرض سود فيصله در متفاده تا كياه صبر و كيبائي كن سودش هم بنفس نفيس خود خواهم داد  
 و درين اشنا و فتر اولي به هم خود و و حادثه اسباب طبع گرامي را از اجبار و اينهمه كشمش ناگذاشته  
 بر دمه ايچ خوان دبستان پيچيده لازم و مستقيم افتاد اكنون بعلت فرط ناچار خویش را تمام  
 بدست اقتدار آن حق پرست خير انديش اگذاشته ام و توقع رفع و دفع اين خسرتان  
 بعتا كيصد روپيه چا كه سكه چيني به تر ايد سود نا ايدم مبدن كالي است و نقاضا  
 بے پا بان به و ن شائبه ريب گمان يقين كل سكه چه حاجت است به پيش تو حال دل گفتن  
 حال خسته و لان را نونيك مبداء، عفو شوخي و جرات گستاخي را انكرم يقيني يقيني است  
 س ز نتم آب شدم آب رانسته نيست به، بحيرتم كه مر اروزگار چون بشكست به  
 رفق ۲۶ خانصاحب و الشافق اشتقاق مناصب حافظ صدر الاسلام خان حب سله الله الواسع  
 الاسلام عليكم و رحمته و بركات آمده بودم به به دولت سر و بي نصيب گشتم از ملاقات

و لکشار قیمه که نوشته بودم از نظر گذشته باشد و حسب المرقوم بعد مطالعه چاک گشته منظور  
 دل ضعیف از حضور نسرل شریف اول تاسیس ساس مغربی و محروم فاده و میان از حرمان  
 بخت زبون ایشان ثانی یار و هانیدن و عده موکده جرج و اعتراض بر شاه به هفتاد و پنج  
 بر خور و بتعلیم و تدریس تراض در صورت گذشتن کو اغذرو و داد از نظر کرم منظر شفقت ایجا  
 ثبات هفتاد و پنج بار و بتشار زبان خوزان اضافه شاه به که به باره اش از شدت انتظار کار د  
 باستخوان رسید و کار بجان کشید باقی هیچ و تا وصول جواب ل بیتاب بر سر هیچ —  
**رقعه ۴۸** دوست مهربان من ناظر صاحب بیافیت باشد جواب رفته مولوی علی عباس  
 بطبق اجازت آنچه حقیقت ماجراست رست می نگارم محل بر تعلیق گوئی و دروغ باقی نکنند  
 که سخن کذب از سر نزل هم بر زبان من نبرد و نخواهد رفت مولوی صاحب من کتاب عطیه کبری  
 و انمودند و ترغیب تحریص هیچ و تعلیم آن فرمودند و تکلیف کردند که غلط دارد و نسخه دیگر  
 پیدائی شود تصحیح باید کرد و از دست هادی علیجان صاحب نویسانید اگر چه تعطل در لیس تلافی  
 در تصحیح آن با تامل اوقات منقسم میکان عذر اجابت داشت از مراعات آئین مروت انگشت  
 بر دیده نهادم مظنه که تا نصف کتاب بل زیاده بمطالع و در آوردم و بخانه صاحب موصوف نیز نشا  
 دادم بعد از چند روز مولوی صاحب بیافیت کتاب پرداختند و ادعای ضرورت بتجلیل نشا  
 آن بیان کردند گفتم موافق امر به هادی علیجان صاحب پرده ام هر آینه بنا بنوشتن نهاده باشند  
 و خبر بایشان دادم گفتند که تا غد بمن نرسید تا نسخ اش بر دارم پیام رسانیدم فرمودند چه  
 رحمت می طلب از نزد دار و فقه صاحب سید ما ثم اتفاقاً در آن زمان دار و فقه صاحب بیمار بودند





و از سر چاره گری لطف خلقی خلقی که خلق از آن بهره مند مقاصد جنان اند و مانند نجیبه  
آزاده کم طالعی خود را خود بخود نزد خود باز خوانند و بشریت نصب خدمت منتظره بشمارند  
فرمایند و من بنده شمرنده هوا پرستنده را تازه رهین سنت بے اندازه گردانند که مصون  
حقیقت مشون العذر عند کرام الناس مقبول معمول و ممول است زیاده زیاده -

**رقعه** عرض میشود که بنده را خجالت زبان کثباتی حالت جرأت کتابت سید چنانچه  
وارد این حوالی است کار ساز محمد قرض و دام الی بنده الایام جابر بیقین سداب حصول آن  
و دیگر باره بتواتر و توالی و عده خلافی مستمره و کاوش متواتره قرضخواهان باعث کاهش مشکا  
جان ناتوان محرومی استمان بوسی خداوند از فقدان بی و عدم تعیین مشا هره بانتم  
هر روزه خدمت تا این مدت چهار ماهه کامله علاوه بر آنکه بی بدل غایت بزرگان مستلزم  
گردن فرازی گستاخیان و چشم فیروزی مطلب قلبی از عواطف جلیله لاریبی بصفتا  
و زد و کد گر خواہشی کند دل بشید امر ارج برم با عشق است صد هزار تقاضا امر ارج برم

**رقعه** شفیق من سلامت بعد از تبلیغ تحیت و سلام معروض خدمت ملازمان الا  
میشود که بیکدست دوهند وانه نمی توان برداشت بچ سرگرمی چندین محاملات محفوت را  
بکتنه رسید میهن با آنکه پیشه در کلاه ندارند و انگلی با فیلسوفی که بالوده باشاه می خورد  
و دیگرے که نانش در روغن است تا با اینا یکسر بودند بکلمه نمی توانستند زد و از دست  
اینان چانه خود را شکسته میدیدند بسته باشند که از بروم شمشیر می سپرد اینجا جانی است  
که موش هم بصاراه می رود و کسانیکه با ایشان همکار باشند بدین راه میروند

و گمراه بر باد میزنند هر گونه مردم را کسر می کنند چه بیگویم از سایه خود رم میگردید چالا میخواستند  
 فیضان آدم را بار بار بانه می رسید چندین بار پیا خورده اند باز چشم نمی کشا مید آخر ریشخند مردم را  
 بر سریدر مثل بر شما خواهند زد که نصیر کفش و دوز کاری نداشت در فتنی بر خایه خود زد و میزد  
 که از نه ریش میگذرد نسبتی که باشد داشته ام با هیچکس ندارم چنانچه بوده ام هستم و چنانچه هستم  
 خواهم بود آنچه طمع کرده اید که فرد برید بر پشت پا دیگران نوشته است خواهی نخواهی از شما  
 در می رانند زود بینی شکسته پیشانی، تو که بازی بسرنی با عوج، هر چند میگفت  
 که از این حرفها ناصحانه مخلصانه که اکثری در مذاق خود سران تلخی می آید ممنوع نخواهد بود و لیکن  
 مصیبتی تراود چه کنم آنچه در آورند دل است، من آنچه شرط نصیحت بود بتو گفتم،  
 تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال، بعد از این مختار اید اگر این حلو آهنگنا طبع نازک شما  
 ناگوار افتد میل نفرمائید و اگر خوش آید دیگر چه بهتر منکه مجبور هوا خواهی ام بگفتن سخن حق  
 معذورم زیرا که ازین چه نوشته شود ایام بکام باد - ر. ق. ۳۲ اگر چه قدوس است که سرتا  
 بے هنرست در حقیقت چون در تعب بال پرست جذب مرام و قدر و خداوندی حامی  
 رفاه و خوبی این کشور است بعینه معده مهر نورست تا با سعادت ملازمت حلقه بیرون دست  
 همواره بدعا دولت در تعدد خدمت گرم سرت هر چند - حوصله این بنده کمتر نیست بتقدیر  
 معینه فرق مبارک کمتر از کمترست بذل فضل آن سرور بر رعایت و پرورش خدم بیشتر  
 از بیشترست فدوی که از کثرت عیال بعسر حال ایم مکرست در نفس تعدد خدمت که  
 که در پس درجه بالاترست از غبطه سهم و عدیل خویش شر در برست از فیض عمیم خداوند

که فضل مجسم و عدل مصورست و باره اضافه میسوره صبقه معهوده متنی برود و چنان  
تا ماه منور بر فرش عبر از پر تو خورشید خا و پندیا گسترست ماه تمام احوال خدام از مجاز  
ایام مصون و خوش منظر باد **قصیده** بر خور دار نور الالبصار اقبال آثار سعاد و شاد  
طال عسکره - بعد از دعا معلوم نمایند که بتاریخ ۲۷ رمضان جواب عبادت نامه مرقومه  
پانزدهم آن مع نیاز نامه موسوم موسی خان صاحب بیل طپال رسال داشته بودم بواسطه  
که با وصف شمت ضرورت تا حال جواب آن نفرستادند احتمال و گمان فقرانش نبوده  
تکرار ارقام این صحیفه شد حاصل بدعا طلب سیما اولاً اعلام کیفیت مزاج نظام جلیلا  
صاحب در پنجاستماع افتاده که از زندگی شان مایوس است ثانیاً عزیمت آن بر خور دار  
سمت این حواله جهت ادای رسم شاد از گرفتن رضا دو ماه بذات خود و به تحصیل  
یکماه و پانزده روز برای این رسیده بگذارش عرضیه ملفوفه و نیاز نامه موسوم موسی خان  
صاحب ایصال قیمه حمی الدین علم را و در صورت سفر خان صاحب مدح نیل اجازت از  
جناب فیضآب علی محمد خان صاحب بمعرفت مولوی عبدالرحمن صاحب بلا مملت یکروز تا نشاء  
همراه گرفتن علام جلیانی صاحب اگر ممکن باشد و آلا و گذاشتن شان بکمان بر خور داری  
حکیم عبدالباسط صاحب تحویل خرج ماهیانه شان بدست و عند القبول و الا بلا تحویل  
آن را بجا گذاشتن همه اسباب بخانه بر خور دار مذکور الا بحتاج سفر و صندوق ضایع  
شده عطر و ان و باپرده ثبویسات عروس که از تملک تلف باقی مانده از این فصول الرابع  
یک فصل منتهی که واجب بل واجب است آنست که از حصول و عدم حصول مامول یعنی

رتبه ۳۵ خاضع الاما قضايل پناه بلند پاگياه مفاخر و معالي و سنگاه جناب  
 موسی خان صاحب امت برکاته بعد از ايامی سلام سنون الاسلام که فاتحه الکلام و  
 خاتمه المرام است مشهور ضمیر منیر برضا نظیر مهر تخمیر باد که اولاً اصل مطالب و خلاصه  
 مآرب بر قوت ازدواج ملازمت کیسیا خاصیت میباشد و عدم توفیق این سعادت دل  
 صدقت منزل را بنی خار ناخن حسرت می خراشد ثانیاً معروض میدارم که اگر چه حقیر جدا  
 کیش بنفس خویش بیچگونه لیاقت و قابلیت نمی یابد اما از آنجا که عمری خود پذیرفته بذل  
 عواطف جلیله بزرگان بوده و درین شهر ناپرسا از مخافت ذلت بے التفاتی زحمت  
 معرفت و مصاحبت مردم اکابر بر بنی تاب در گنج انزوایا پادشاه کشیده می باشد نفس  
 اظهار عا در سینه زودیده و زبان تبیان مطلب بر میر دندان گزیده حسن عقیده که  
 بشا اله اخلاق گریان جناب قضايل مآب پدید آورده حقیر خاطر کسیر را بے اختیار گستاخانه  
 بر سر عرض خواہش قلب ریاسلب سر بسر کاہش چندین مرتبہ آورده و لیکن ندانست  
 سنگ سلت گدازشته که بحضور کرم محمور اخلاصت به درین امر لمبی کشاید بنابر ان عرق  
 خجالت را آبرو خویش پداشته حرف زبان بخامه رسوخیت نشان حواله می نماید که وجه  
 معیشت حقیر دلیکتر است و مسافرت عیال عیالین بیشتر و بال عسرت حال و ملال  
 باقصا غایت کشیده و داعیه ضرورت سوار بضعف پیر مجوز جرات التجا گردیده که از سر  
 فیض لطف عطا در باره اضافه مشاہره این رسوخیت سیما بسعی و سفارش مشکو خود را  
 ماجور و بنده شرمندہ رنجور را بکام بخشی معذور و تالاب گود برین منت موفور خواهند نمود

اگر مناسب باشد و شرف اجازت از زانی شود میخواهد که یک عریفه همین امنیت از مرث  
خدمت ذی سعادت در حضرت ولی نعمت بگذرانند و دیگر هر چه که ضیا پیر اقتضا فرماید آن  
و اولی خواهد بود و آنانکه خاک را بنظر کمیا گشتند آیا بود که گوشه چشمتی بیاکنند  
زیاده چه التماس نماید۔ **رقعه ۳۴** مشفق شفیق عواطف طریق محمد صدیق صاحب  
دامت سکار مکمل پس از اید اسلام اخلاص پیام ابلاغ ما هو المرام اینکه احقر الناس  
توفیق و تودد اساس از تواتر و تکاثر اصفا صفات ذات ذی برکات سیما از زبان صدق  
ترجمان شفیق حاجی محمد رحیم الله خان صاحب سلمه الله الوهاب در فرط شوق و ثوق لقائی  
سیما قبل ازین باندک فرصت ایام جرأت کتابت و رسالت یکت مکته صداقت الیتام با  
واسطه حصول مامول قبول استول اندیشیده قایداضطراب طلب کتابت نصاب پیش از  
علم جواب پیایه و در مرتبه عنان غریمت باستانه کمر مت آشیانه افادت مرتب کشیده  
از عدم نیل ملاقات مسرت آیات همیش حرمان کجلیه احزان باز گردیده اکنون داعیه دارو که  
در صورت اجازت و اطلاع وقت فرصت از سعادت حضور خدمت کام دل برآرد زیاده چه  
برنگارد۔ **رقعه ۳۵** برادر عزیز القدر سعادت مند جگر بن سید احمد حسین طو لوعرف  
بعد از سلام و دعا المای مدعا اینکه محنت ظاهری حاصل است و جمعیت باطنی زایل دل مضحل  
باستد کاخیرت شما شاعرا در قسور قربان رفیع بعد نوع مابقی تسلی مایل جامع المتفرقین  
تفرقه از میان بردار و بعجلت و سرعت دولت موصلت میر آر و تقوید باز و می جان مایه را  
روح و روان مورخ ۲۲ رمضان بسط آن که روز یکشنبه بود و ر و و محو و فرحت آنود نمود

اقتباس سابقین قیاس از حق احساس مودعی شد و باطلاع خطر ناگهی صحاح آن بقاء از هموم  
 و سبب دل مودت انتفاع از سر دیگر تپش فرساشد بصد خلوص التجا دست عاسوی سما  
 بالاشد جان تن آن یکتای غریب الوطنی تسلیم حفظ و امان جان قطبیه همتاشد رنگ درنگ جواب  
 کتابت این مدت اگر چه پر بهیجا شد اما پیدا که کلفت فرقت و پریشانی تنهایی و ناسازمندی<sup>طبیعت</sup>  
 و کاهل قلبی جبلت بگلی کچا شد آخر الامر این چند سطور محبت دستور بدست سیکه از تلامذه<sup>اش</sup> املا  
 انچه در خصوص شایا مطلوب این سر در هوا بنوک قلم الفت شمیم رقم آراشد چرا نباشد که رجا و وفا  
 در هر مینگی از ان برادر دینی زیاده تراز برادر حقیقی مننون بلکه مستیقن این برادر خواه بی سمعه  
 و ریاشد هر چند که قلت اهدا خطوط از من بے سرو پا پرده کشاشد لیکن جودت نامرئیسی<sup>تا</sup>  
 از حضرت کبریا بالخاصه بآن عزیز دلها عطا شد و بر سر ستادان جواب وزود نوشتن خطاب  
 از مانا زیبا و از شما زیبا شد **رقعه** مولوی صاحب الامتاق عالی مناصب منبع  
 لطف کرم معدن خلق اتم مولوی سید احمد علیخان صاحب امت جواطفه السلام علیکم  
 ورحمة الله مدینه پیمند میگذرد که احساس فضایل و جزایل خصال ملازمان عدو مال و لطف  
 عداطف و دواعی اشفاق و محاسن اخلاق کرمانه قاید و ساین جنیبت عزیمت اظهار  
 حال کثیر الاختلال است. بخلت ناگهی جبلت کم گونی سیما در خدمت اعظم و اکام و انفعال  
 سوال مانع و رادع شوخی کثباتی و اجازت جرات مقال مال احوال ابتداءل عموم افانال  
 باکمال و خصوص شتال مخلصان پریشان بالضمیر و ساختگی و ابتغال عرق ندامت ابروی  
 مقالات اندیشیده مرکب حوالت جرات لسان بر کتابت خامه بریده زبان گردیده که فقیر

خاطر کسیر با جلای کثیر در پرورش عیال و کوشش و کوشش ناگزیر جمیع ازا قریبای  
 بے تمیز و تفسیر قلت معاش با شکم نیم سیر اسیر شکنجه هزار گونه تشویر ورنجه سر سنجبه  
 اندوه گلو گیر میباشد بحقیقت موسوسیت اولیت نفس خدمت مفوضه و غبطه سهیم خود از  
 باعث عدم عجز تقدیم تعهد شایسته منراجمه عرضیه ملتسمه اضافه میسوره که از ازل حالت  
 نماید بخداوند نعمت گذرانیده بامتداد مدت مدیر جا و امید انقضاء سدا و بنیاد اجلاس  
 ابهام زمان آن تا الآن زخم دل تذبذب نثری ایاس اساس ناختن اندیشه و هراس اسباب  
 و تیش و تلوا سه و سوسه بقیاس میخراشد اگر چه از روی خلق حسن بحسن حصول  
 مامول این ممکن فنن چرخ کمن و ششردن مصائب من تعجلاً حاجله مها اکن  
 سفارش مشکور سعی مقدور منظور نظر عطوفت دستور نرم سمور فرموده مدت عمر زمین  
 منت موفور دارند و وراز لطف عظیم نخواهد بود و فضلکم حمد و در برابر البجود و **رحم**  
 بشفق شفیق تطف حقیق عطوف طریق حاجی حکیم سید محی الدین حسین خان بهادر  
 غوث نواز جنگ سلمه الله تعالی بعد از اهدا اسلام اخلاص پیام و تمنا ناهمتها لقای کشا  
 فرخ فرجام مرفوع خاطر دریا مقاطر صفوت و صفای نظام باد که الحمد لله صحت جسمانی و ریخا  
 حاصل است و جمعیت باطنی و آرام و راحت روحانی باطلاع ناسازی مزاج و مارج ملازمت  
 سامی باطل و ذایل اوسجانه جل شانہ بفضل شامل شفا عاجل نصیب آن حبیب لبیب کامل  
 گرداناد قبل ازین نامذکر مضمون مشعر ارسال جواب کتاب تعزیت خطاب خلوص نصایح  
 ثپال که تاثیر فقدان مطلب این گم نشسته زاویه خمول و لبسته عزمه فضول پرده کشا



و چهره‌های صولش نخواست بود و در و صدور نور و بی‌بی نور و سرور سینه رنجور بخشیده  
 و بعد از آن تا الآن که طول زمان چشم نگران و دل پریشان را خار و در پیر این شکسته و شر  
 بر این کرده هیچ خط خیریت نمط برگزینی نزول نشسته و نقاب احتجاب از رخ زیبای وصول  
 نگشوده خاکند که موجب آن محض سهو و نسیان باشند نه ضعف تاب و توان و رود مسعود  
 و البشکان آن گرامی شان تطفیف نشان هر چند که مایه راحت روح و روان است و مسته  
 مقصود و غایت مطلب خیال بود اما بدون ذات ستوده صفات مکرمت تو امان یا برادر عزیز  
 از جان ابد و میان سلمه سبحان حکما از قباحت و بدنامی ظاهر در مردمان و شامت و عیب جو  
 ناتوان بنیان نیفتاد و ستم عقل دور اندیش و خرد نکته یاب نبود و بهر حال اکنون که موافق  
 الحیرت و مایه قلم تقدیر رقم فضا بر لوح امضا نگاشت همان صلاح کار و التزام حال  
 و مصلحت وقت و دشت مکانات مافات در محبت نهضت ابد و میان ازان جبات بفرخت  
 مکانات و حصول فراغ دل از کل مشاغل صورت نمود خواهد بخت چانه و دندان جمیع نایب شدگان  
 حسد اندیشه همین آهین مست عفوبت پیشه خواهد شکست انتظار قدم و صحبت لزوم  
 گرامی بیشتر از بیشتر است و نایب کسب حرمان بمیز می و هم کلامی کمتر از کمتر زیاده زیاده  
 رفقه برادر صاحب شفق و مهربان عزیز جان و دل محبت تو امان نشی سید عالم علیهما  
 علیه السلام بعد از سلامه سبزه الاسلام دعا سر انجام معلوم رسد صفا پیر صفوت التیام  
 الحمد لله بحسب ما خاطر ایشان ستمام من و دیگر و استکان درین تمام بفعل چهره نما  
 محبت ظاهر و الهی آن مایه روح و روان به آن و زمان از حضرت سبحان غایت التیام

و اخضر تنایچه میشود آن عزیز دلمه که نگارش یک و کلمه خبریت خود را واسطه راحت و آرام  
 دل مضحک نمیکند اصفا حالت سراپا صوبت و شمنان ایشان از زبان برخوردار تجدد با علم  
 تشدید اساس بقبر کار افزاشت که پیش ازین هم در دوشش سیخانه بے اختیاری داشت چه کنم  
 اسیر دست و پا بسته ام بامر غیبال پر شکسته مدخل قلیل و مصرف کثیر مفروضی و مدیون سود  
 و ایم دانشگیر با این وفا و عده اقبال سوال درباره ارسال زیر نشین تادیت و بحال بر بخت  
 همت خود در همه حال لازم می پذیرم که الفت و مودت آن برادر بچان برابر بیاید دارم  
 اکنون مبلغ نود و هشت روپیه بابت هشت ماه از ابتدا قرار داد تا سلخ ماه می سنه  
 بسبیل چک فرستاده از معرفت اعدویان خواهد رسید بگیرند و پاره رسید بدهند و مرا از  
 گوشه خاطر خود دور نکنند - **رقسم** برادر عزیز گرامی قدر سعادت مندر بجان پیوند رسید  
 احمد حسین صاحب بجافیت بنده بعد از دو عا خیریت دنیا و عقبی که همین تحفه و در افتادگان خلوص انما  
 و هو اطلبان بے ریا باشد معلوم خاطر عا طر الفت پیر اباد که در اینجا خیریت است و خیریت آنجا خصل  
 بیچ و ذابل محبت را از اطلاع ناخوشی مزاج والد شما و عدم حصول تا اندیم بچه منطاطا نامیم  
 که عبارت از تغییر آن حالت قاصر است و شائبه تکلف و نقصن رسیده هم از رقم مانع و رادع  
 دست دعا سوسما بر دواتم و علم التجا بدرگاه کریم کبریا فرشته از دست گدای بینوا  
 نماید هیچ پد جز آنکه بصدق دل دعا بکند و خطوط مرسله رسید و از فحواهی آن چنین چنین  
 قلب صفا گزین آن سعادتمند با تمکین بوضوح انجامید خط و مید و رخت آشوب جهان  
 هنوز به منت ای رشک پری آفت جان است هنوز به نگارش فرمایش گذارش سگالش

تیار ہی لجرہ و ارسال علی سبیل پال بگرام علی مخفی از سر حفاظ و لحاظ قوت فرصت و نشوون  
 باطن صفا موطن آن سعادت کمیش پیش آید نگمان مزیت تجربت و مروت شان بر  
 فوقیت رویت و مرحمت آن سداوندیش حاشا شام حاشا کہ در خلوص عقیدت و صدق صحبت  
 نوحیچی چه کہ یکے از منتسبان می تفاوت ما را یافت باشد خیال ملال بال خیر مال و بال  
 حال ہوا اشتمالش شد و ستر با غرق عرق انفعال گشت خو یک خترہ است بسیار از و را  
 ہستم و او را از غنائیم نعم الہی میدانم و ہموارہ شکر گذارم و در حق وی ہمیشہ دست بدعا می  
 دیگر از کوک نباح زنکہ معلومہ نافع لاجہ بر خیزد کہ مکانث خاطر ہر بر آثر ز ہرہ استقامت  
 بریزد و از عفت آن مادہ سگ ناپاک بے باک چه پیش رود و تالط و بی سکت گنگلی  
 کمیش بمحافت ہمیش از ہمیش از انت جلالت خویش از مسلک ثبات لطافت حالت پیش لیس  
 شود یا خود گوزن شتر حججہ باد بشت پیمایان وادی او بار چه کشاید کہ طبع صفوت و صفات  
 از سر اعتد او شش عقد حساب شمار بند و چس گندہ زدن غایبہ مخزن طینتان زیر چاق  
 و احمہ زبر کو ب چه و انما بد کہ نجاست مغلطہ ناتوان بینی بر ریش و بروت شان کہ ز ہارستان  
 مقاعد و مشافر عیوب است نخند و اصبر علی غصص الحسود فان صبرک قاتلہ ہ  
 فالعار تا کل نفسا ان لم یجد ما کلفہ ہ و ر و مقصود ہر دو خواہر زن درین گلشن  
 چند آنکہ خوب است وضع منفخ و انانیت ایشان بہ تخیل باطلہ کلانی لایعنی خود کہ از پاس تیر  
 نفس لامر و شیوہ مرضیہ سنت مسنیہ نبویہ بل طریقہ انیقہ اسلام بہر اہل فرا ترک افتادہ  
 ہمان کہ نام غوب اگر محبت کہ بر او از سر ہموا و دور کردہ مشار الیہا را شرفا و عرفا و منظر

و مرتبت از خود با ناخن و اگر کمتر نشمرده بلکه یک سرگردن بلندتر تصور نموده وقت ملاقات  
آئین مساوات بنظر دارند و از مخالفت صورت و معنوی یکسو شده مانند خواهان حقیقت  
در محاکم امور کلی و جزوی با لغت محبت و یگانگی و یکدلی دقیقه از دقایق موافقت و یکجهتی  
نامرعی ندارند ازین چه بهتر و الا فرسخ غریب نیست و مداومت اقامت و سکونت در این  
جست احسن اولی که مبادا همان معامله فاجره تا بکار آخر کار چارناچار بکار آید زیاده بجز غلط  
دیدار جمعیت بار چه اشعار و در **رقعه شریف** شفیق رفیق التوفیق محارف حقیق حقایق  
تحقیق من حکیم حاجی سید محی الدین حسین خان بهادر غوث نواز جنگ است فضایل بعد ارقام  
سلام صفا پیام اعلام آن ضرغام آجام ثبات اقدام با هوالمرام اینکه صحت اجسام سکنه این  
مقام با وصف الام و الثواب منقطعه الانظار التزام دوام سپاس بقیاس و استنباط دارد  
اسیه که انقسام خاطر عاطر و استقام باطن طاهر آن سر حلقه اعزّه کرام بحیثیت عافیت و عظمت  
انابت خالق الانام انضمام یافته باشد قبل ازین نامرعی غایت النیام بنام سعادت فرجام  
اد و میان صاحب سلمه اعلام مطالعه افتاده و اکنون رفیع نفوذ نظام مخصوص  
بطالت سم این هوا پرست گمنام جیره ورود محمود کشاده و ملاحظه سبالغه سپاس در کامی  
ستهام با تصور فخر اضطرار خد مثله در فرقی شمر سار بر سر زانو غرام بل و رتبه پاک  
و فاجوی احرام نهاده مشفق است مشت خاکم عشق نادر است صیدم کرده است  
ای حیا آیم لمن از رنگ صیادم میسر است استقامت طلب هبه نامه مکان که سابقا  
در رفیق المایم مرقوم نظام خلوص بر قاصد بوده از باعث گمان مستقر بالایقان عدم

بیج و ارتمان آن بقلب آریا ببلخندام دومی الاحترام شخص طبعیت صدق عقیدت انتظام  
 نموده نه لحاظ تسبیح احتفاظ مال و منال سریع الزوال مستبعد القیام بر مصارف کار خیر  
 عزیزه نیکو سر انجام و انگلی که خانه خاصه موجوده شش بلا مضایقه عوض مبلغ مطلوبه را  
 آماده بسهولت و آسانی تمام و دیگر ناعباس حسین مغفرت مقام ازین دار الظلام عنا  
 بدار المقام جنه الماوی خرام کرده مردم خانه آن محمثن بمظالم عظام ایام در آلام فراقش  
 مدام مستدام بجوم آلام و تعقیل طعام و توقیع منام و توزیع صبح و شام علی دارنده  
 نمی توانم میل توجیه بر قام آن گماشت درین مهنگام استماع اقبال خانه البشان بخسرن  
 مالا کلام ایقاع نمک بر بقاع زخم باید پنداشت الا که طبع مکارم نفع آن اجل کماله  
 عظام موافق اعلام بر تعجیل بر شیل گرانث خانه نور چشمه موسومہ ایشان هست عا  
 نعمت گزیند تافی الجمله شله خاطر فائز آن زهرستم چشمه تفته جگر غیظ و کدر سنین  
 احوام بپیل توام بسند اعتنام اشتراک علی آذان نور چشمه که اہم امانی و اخص مراست  
 فایق و راجح بر طلب زر نقد آمدہ مجوز اقدام تکلیف اقدام کرم قیام آمدہ کہ یک جفت نیکہ  
 با قوت خوشترنگ اندرون عوض مبلغ پنجاه روپیہ موعودۃ الابلاغ حسب ترقیم  
 سراغ یا کما پیش مطابق اقتضا طبع حقیقت ایام اگر کم کنند و از زر قیمت خانه  
 نور چشمی یک قم چنپا کلی طلا با ختراع برگ پیل اندرون چل روپیہ دیگر مال و توره  
 و کرن بچول جھک و ٹیکہ و مرزا بے پروا و طرہ مرصع کہ مرغوب ل هوا منزل است  
 کرام فرمایند و بہ جان اللہ صاحب پیام رسانند کہ سبب شتم و فحش و شتم و غیبت مخصوص

طبیعت عوام کالانعام می باشد آنچه در قریب مرسومه ایشان بر زبان قلم بر خوردار  
 گذشته ده مرتبه زیاده از آن است که بر قلم زبان مردم این حواله حکایت دشکایت جارشی  
 به شان و کذب افترا کام ناکام به کام و زبان اکثر نشوان بدسر انجام فضل کلام است نصیحت  
 نکند یکانه علما اعلام تفصیل حساب خرج پالکی در ذیل این رقمیة الاعتراف ام ارتسام می یاب  
 تحصیل آن رغماً للاف بر دکالت و حمایت آن بهام ذی احتشام موقوف شخص معلوم  
 عاقبت مذموم بیا و افراه خود رسید و از نظر التفات اندو میان صاحب هم مرود گردید  
 ظن غالب بل یقین متین که بعد از این هرگز مقام قبول و حصول مرام نخواهد دید —  
 ر ق ۵ مولوی صاحب فضیلت مناقب کریم الاخلاق عمیم الاشفاق مولو علی عباس صاحب  
 دام فضله و عز مجده السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته مرأت صمیر حقایق مشهور غبار آلود  
 رنگ تفاخل مباد که از دیروز خاطر فائق و فاق اندو این بد آموز حسن اخلاق اعظم و  
 اکابر از احساس قلت التفات ذات لمی ملکات در اسلوب ملاقات بیچ و تاب و افروار و دور  
 بیدک ناپیدا قطره و ترود و ستحلام علت این ملالت و کدورت هایم و حایر میگذازد از اینجا  
 که فضیلت علم مستوجب عزت و کرامت و کیشان سهو و زهور است و ثقیل رجبا صغ  
 و عفو می باشد التماس اخلاص اساس میرود که اگر نوعی نسیج قدم ازین رسوخیت توأم نی  
 و مشاهد یا باخبار کس از سخن سازان منفردی و در قلب استیاب سلبت ثیقن کلمه گوید  
 حسب اقتضا باطن کرامت موطن شکار شود تا صورت از البت آن حالت و برات  
 ذمت عقیدت طوین از نسبت شبست آن اسارت بوجود آید زیاده چه املانا یا الالبین

یک بیت سعدی که فرموده سه پیش که بر آورم ز دوست فریادها هم پیش تو از دست  
 میخوام دادها رقع ۴۶ مولوی صاحب فضیلت مناقب آیه رحمت الهی ابیطیبر فیض  
 ناشناهی مولو نصر الله خان صاحب امت برکات گلدسته سلامیکه مشام الفت را معطر  
 سازد و دماغ مودت را مغنیز گلشن اخلاص بهین اختصاص تحفه مجلس خاص می شود  
 بنضارت شبشم ایتنازگی بهیج دایم سیند از انجا که نهال حال این شکسته ال بسموم هموم  
 حادث روزگار بس خورشیده و بی برگ برست و به رشحات سحاب خلق کریم و لطف  
 عیمم آن میراج این امانی مردم محتاج و فقیر و صحر محافوت سو وطن مرلو  
 علی عباس صاحب سبت باغستان صلاح مدرس کلان علاوه نکباتی نکایت احزان این  
 تفته جگر بار احسان ملازمان منتظر از وحشت خشیت شرکت یکدیگر و وحدت نماز  
 مقرر بوده بابر هیو نسیم توفیق ثمنیق وثیقه الوداد در خدمت جناب مدوح ایشان  
 کشایش غنچه مطلوب تراوش باون جواب صواب انبیا انبیا انبیا انبیا انبیا  
 نمایش بالمش کلین تسلای عن محبت اسلوب نموده و لیکن اندیشه خزان حرمان اضافه  
 میسوره که قبل ازین بکیال بلکه زیاده عرفیه اش مقبول امانی مجلس گردیده و این زمان  
 دران باب غیر از تبر او اجتناب با وصف استصواب نواب علی القاب بزبان گهر فشان  
 ایشان آب رنگ جریان ندیده و تا الان نخل قلب لاجت سلب باد مهرگان تانی و  
 و تراخی برآمدگار سرسبز بنضارت و خرمی بهار کشیده احساس تراوش میخ بی درخ  
 بذل فضل عیمم بگردن افزای حریات استکانت حسن اعتقاد و صمیم کشیده که سیراب

مرزعه تفسیده این داعی بقطرات مطرات سفارش حق گذارش گرامی از سر نصفت و عدم  
حیث و بیش غیث مرحمت بپلو بپلو سر سبزی کشت سهیم دیگر گردد و ترجیح بلامرجه و نحو  
غزابت انتمایک بام و دود و هوا ظاهر و بر ملا نشود و السلام علیکم او لا و آخر **رقعه**  
به خدمت عا منزلت مولوی صاحب فضیلت مناقب الاما صاحب مولانا مدار الامر ا بهادر و است  
برکات - بعد از تقدیم سلام نیاز التیام با التماس خدمت فضیلت منزلت می پردازد که السلام  
این ذره به مقدار و زر مژه ملازمان سرکار بیامردی و دستگیری لطف و کرم طرازش خان بهادر  
که فی الواقع انا اقتباس نور کرامت ظهور مهر و عظیم و رحم عظیم خدمت لازم التکریم بوده بال  
عروج سپهر کام جهان بجان ناتوان عطا فرموده طلب ایحیث از حقایق استحقاق سارویس  
اسامی باقیه ملازمین معلومین البته ناگزیر اعلام کسبت مدت سارویس این ذره ناکس که  
سواي آن کس یکسان بهادر معذوایه بچاره گری بی کسی خود کس ندارد و گردیده باشد  
الرحم سارویس این یکس ملکه خال مغفور و مبرور هم آنهم قابل اعتماد و اعتدانیست اما  
اصحا تجویز و اجر اختم قدامت اسلاف خویش اقارب با سارویس با قلیه ملازمان جدید  
پرده کشا و ثوق رجا بذل مکارم شیم و جرات افزا عرض مدعا مستکثر العطا و الکرم  
که در صورت ابلاغ سارویس این محروم بالحق سارویس عزم حوم که حسب امه ذات عالی  
درجات بدست طو لاسنین اعوام متاد می میگردد جلوه خدیبه کامیابی حقیر از پرده کتمان  
بر منضمه اعلان مستلزم سپاس ا تقاضی ذخایر اجر بقیاس حضرت رب الناس میشود  
آنانکه خاک را بنظر کمیایا کنند آیا بود که گوشه چشمی بجا کنند **رقعه** مشفق



شفیق کرم طریق تطف حقیق من خلوص رفیق دام لطفه - السلام علیکم وعلیٰ قلوبکم  
 وراظهار شوق مواصلت چه مبالغه نماید که دل عطوفت منزل شاد حال بس است رقیبه شفقت  
 ضمیمه رسید و تشنت خاطر حقیقت ماثر حالی گردید سینه محبت گنجینه را در آتش حسرت و  
 افسوس سوخت و دیده ربد هجران دیده را بر پشت پانچالت و ندامت و دخت سالت  
 که از مصارف و داخل خانه با کلمه بیگانه شده آماده وصال بیگانه ذوالجلال نشسته اتم و چشم  
 آزر دم دگوش هوش از محال کار و بار دنیا گیر و دار بلند و پست کیم و کیست فرو بسته  
 اختیار تا مر به عبدالعزیز و دامن بگیرم داده ام و دل خود بر هیچ چیز غیر از خود و خواب  
 عمر طول امل ندارم تا با نسلان مرده اهل دنیا سر بر آرم حصول قرض الحق فی الحال  
 ناممکن است الا بعد وصول سابق دیگر نقصان عقل و دین کافه نسوان حسب حدیث  
 برگزیده پیغمبران صلی الله علیه و آله و سلم بی شائبه ربیب ترد و ثابت و سلم بالخاصه آنان  
 که بصفت نادانی از دیگران ممتاز باشند و از تدبیر و حزم و احتیاط و مال اندیشی فارغ  
 و بی نیاز سیما مغلوبات الغضب که اکثری ازین رگدزد و رنج و ثقب اند و مردم خانه آن عزیز  
 با تمیز که سر کرده همه زنان و صفات مذکوره و ناهق و نار و اخو گرفت خیل خشم و غضب  
 باندک سبب اند حیف و درایت و دانشمندی ذات گرامی که با وصف صحبت سالها و کمال تجربه  
 و تحمل جبلتی خود از گفته نامرضیشان و انگلی در حالت غم و غصه که عقلاً و حکماً آنرا جنون  
 آنی قرار داده اند رنجیده شوند و شتاب زده از جابر روند و خلاف را صواب خویش خستیا  
 کنند و آنهم باده گوئی با راحل بر مبالغه نویسنده که کمی را زیادت نقطه ده نماید نفیر یابند

پس بعقل ناقص انگیس صورت تحسین دارد که از مبلغ مشخص ثلث و ربع و نصف هر چه بپسرت  
 دست دهد بفرستند جهت زیر باقی لشکین و تسلی خاطر ایشان کنند و طول مقال نبی طلبد که  
 تمامه حال پیر بر سر لازم و متختم میشود امید که درنگ اضطراری در نوشتن جواب کتاب باعث  
 عتاب خطاب نخواهد بود لطفکم مدد و بر ب المعجود - **رقعه ۴۹** طوفان دیدۀ دور و دور  
 کوشتی شکستۀ دهر ناهنجاریت بر کف سودۀ ناسازی و در آن لنگر زن قعر بلاکت بزم  
 قایم خیم سعادت و در همنوفی خضر ممت حباب آسای سبک کامی را شعایر خود ساخته و بسا  
 موج گام سنج تیر تازگی گشته بحضور فیض گنجور آن بحر عمان فیاضی که صیت مواج  
 آن از قاف تا قاف رسیده و طنطۀ تلاطم امواجش از شرق تا غرب در شهرت کشاده  
 شرف اندوز افادت بے منتها و شمع افروز کر است لا تخفی گردیده غواصانه منتظر احتضار  
 جواهر زواهر مراد و مستدعی دور بر غرر مافی الفوائد است و نظر بر عواطف کریمانه که  
 صنوف بنی آدم است هر مینه بساحل مقصود و کعبه بسبب و رسیده و منبجۀ گرداب دار  
 گرد سر گردان خواهد گردید آئینۀ تامل و خورشان ذره پرورد و سحاب نیسان بنایه گستر  
 حبیب دامن خیر خدایان به فعل و لالی مراد مستحون باد و خواطر بداندیشان حشمت از خزار  
 خار خا بر حسرت خارستان شاد بحد و آله الامجاد - **رقعه ۵۰** قافیه سنج عجز انکس  
 ردیف پرواز فقر و اضطرار مدته از مستزاد ناسازی و دهر غزل خوان بلاکت لوبد  
 شیرازۀ دیوان موزونی طبع از ناموزون مسامت ایام از هم رخسته قدم به برین الاخر  
 ملال و پای به بند ترجیع بند و بال می نهاد و از تخنیل ستمتارلات لا طایل و تفکر شبیهات عاقل

بر خود و رحمت می کشا و ناگاه آصف قاصد اوصاف جلیله آن مرغ نشین رباع  
 چار بالش ایالت و استماع منویات اعطای جزیه آن شته بیت نظم امارت که محیط اسد  
 دوران است بتقطیع شلخته آلام این ستمام پر داخته خضر وار قاید این طوفان زده بحر  
 فطاکت گشته بشهرستان حضور لامع النور که ملجا و ما واک عالم است فایز ساخته مترصد  
 تلاش تازه مضامین مقصود و مترقب شیرین مطالب بهبود میدارد که هر اینه نظیر  
 مراحم خسروانه آن طهر اکش عنوان غر با پروری بر ورق مجموعه فیض گستری بدانه  
 معانی و ضمه خاطر فایز و سهوله مرکوزات دل نیاز منزل از جلباب اختصار سرجلوه گاه  
 بروز خواهد شد و این اسجد آموز و بستان کم سواد و بی استعداد را بسان فرد منتخبه فرد  
 وقت خود خواهد گردانید الهی تادیوان کائنات از اشعار رنگارنگ موجودات نزهت  
 پیرا خواطر معنی نگهان سخن است و فائز فیض بخشی و فیض رسان آن دیباچه مجموعه  
 نظم و نسق بنی آدم از نظم و نثر انجاح مرام انام مخلو باد بالنون والصاد **رقعه**  
 تسلیم عجز انتهایان بجناب اورنگ آرایان ایالت اوج گرای اجابت شوال و نیاز بنی  
 و پایان بحضور صد پیرایان ابهت بساط محرومی چینه د شایین مستمند که اجزای جمعیتش  
 از تفرقه و ضلع دور و وار چون اوراق خزانی پامال بریشانی است و طره احوش  
 از سرایمگی اطوار سپهر نایب بخار بسان کاکل و دلار آشفته فروش سرگردان عمری  
 بهادری تقیه بود که بکدام آیین خود را بجز که بهره اندوزان حضور رساند و بچه خط خود  
 از ذله برداران خوان دولت انگار و آخر کار ساغر بے خار فضل الهی و گل بیخار فیض

نامتناهی که سرخوشی بخش خمار زندگان هلاکت است و رایحه رسان افشوده دماغان هلاکت  
 ظلام سرگردانی را به انوار رهبری بدر دولت منور ساخته لطیفی آندارد که از قانون مراحم خسرو  
 زمزمه مراد سرزند و از پرده مکارم کرمایه آهنگ مقصود کل کنند شاد باش ای دل که  
 آخر عقده ات وامی شود به قطره مایه سرسبز جانیکه دریا میشود به قطره جمعیت صورتی و  
 نصیب احباب دولت باد و آشفته دنیوی و آخر وی قیمت اعدایالت شود **قعر ۵۲**  
 نشان سائنت سلامت این طارم زمر دین آنقدر سنگ تفرقه میبارد که شیشه خاطر  
 هیچ صاف نمی شکست هویدا نیست و این کلخ ویرین بهنای رنگ که ورت میریزد  
 که ساغر دل هیچ روشن نگردد به باده خمار انداز پیدانی خنده عشرت گل زخم جلبر چاک  
 در بر دارد و ترانه بخت بلبل علم ناله جانگاه بر سر حجاب وارد می بضبط نفس پر ختن چشم  
 تخریر محیط حوادث کشودن است و موج کردار بر خن بکشاده بال گردیدن از فرط خطر  
 کف بر کف سودن سرمایه جمعیت در آغوش پریشانست و نجیب عافیت آینه وار  
 سرگردانی قطره آبی چون بکنار صدفی سامان جمعیت فراهم آورد و آواره کوچ و بازار گردید  
 و غنچه گل چون بر سر شلخ لب به تبسم و اگر و بخیلیزه پیرانی پریشان کار سینه خوشحال  
 سبک سار که چون نسیم سبک می ازین خاکدان و امن افشاند و حبه اکار تیز تازی که  
 بسان برق بگرم جوشی ازین رباط مرکب رانده تمثال حوادث روحی سمجی خاطر سباز و بجز  
 اوهام بساط که درت چینه اند - **قعر ۵۳** المنة لله خلیزه پیرای آفاق نعمت بی  
 کشائی که با من حال صد نشینان بنرم اقبال بر بسته بود به بالادستی شاه صدقت مرتفع

دوست انداز گردون خبر تو همی که بر اوج خاطر اورنگ آریان اجلال جاوده شجاعت  
 حجاب کرمیت از پانثانده خیر طلبان را در جزای این عطیه غیر از واکردن لبها کسپا  
 چاره نیست و هواخواهان را در محاکم این غنایت بدون سجده ریزی عبودیت یاره فی  
 واجب العطا یا عشرت دایمی که مشعر از صحت و تندرستی است و دایم نصیب احباب  
 ابدت نصاب گرداناد۔ **رقعه ۵۴** بهار چمنستان شریعت غرا آب گوهر حکومت  
 و عطا سلامت۔ هوس بیدلان با امید حصول شاید مرام حمله نه پر است که بخیاں در آید  
 و مناسک به ماغان به جوی گل مقصود تجنی نه آراسته که بتصور در گنجد مباحثت یکقدم  
 براه شوق مرحله پیا صد اضطرابی و مهاجرت یک گام بطریق متناسباب فروش فرط  
 بے تابلی هر چند دل عواطف سرشتان در انجراح مقصود مستندان در دواشام نیان  
 نخواهد بود لکن بخیاں طلعه یاد دہی نقوش همی از خاطر فائز زد و و دایم نشا  
 سرشار اشفاق خمار شکن دل حیرت نگمان باد۔ **رقعه ۵۵** قبله معنی پناہان نشا  
 صہباً عرفان سلامت حسب الایمان نیاز انما در بارہ تفحص متنکا خاطر عاطر از غلام محمد  
 مبالغه را با آنسو بیان رسانید و حرف استبداد با نظرت حد و دفایز گردانید  
 اما غواص بحر روتیت و مخونگارستان حیرت غیر از غوطه زنی بیم انکسار سر بر نمی زند  
 و جز کلگشت گریبان عجز چمنستان عرض جلوه گر نمی سازد فی الواقع مقیدان  
 ربقه حادوث مکنونات را نظاره جمال احمدی که آئینه دار بهار مطلق ابدیست در بر آن  
 محال و دعوی این امر پر دشت در پیشگاه حضور این خشن بیرون از حیطه و هم و حیا

مگر بزم آسمانی ظهور بجای کرم از شنود و نظر اتم مستفیض گرداناد و بمصدق من رانی هنگامه  
 پیر آسایند جان بے کیف کناد۔ **رقعه** معتقد صداقت کیش محب خیر اندیش سلامت  
 هر دانه اشک که امر و زباید الهی مصروف خاک گردد و فردا خرمی از کرامت میتوان اندوخت  
 و هر شعله آیه که در اینجا بکرنه متناسب آسمان پیا شود و رانجا شمع از سعادت باید فروخت  
 هر سرمایه این گنج ویران طلسم حیرت و هر نقش این کارنامه بطلان آئینه دار عبرت  
 تا نظر را بتماشای جهان واکردیم بستم بود که بر دیده بنیا کردیم بیانی سخن  
 رنگ بقا داشت نه گل بوسه وفا بی عبرت آلوده هر رنگ تماشا کردیم بی خفا کسکه  
 مطاعه دلبره دلبران دل از دست ده و نادان شخصی که جان را هفت تیر شرکان خوبا  
 خوبان ساز و غنچه الفت گلرخان صد چاک جگر چاکے دارد و آئینه انت ساده لوحان  
 صدر رنگ که ورت می بارود هر ناز خوش او را آفتی ست نهانی و هر کرشمه دلربا را  
 کلفتی است جاودا محل کش کاروان صورت بودن از طریق حسنه دور افتادن  
 و با ده نوش مضبوط فانی بودن از هرزه خمار بی جوشیدن است و از مصنوع بمانع بی  
 بردن کمال بخودی و از نقش به نقاش گرویدن دلیل زیر کی است پرده تعینات را از  
 پیشگاه حضور دل برداشتن بهارے دارد و تقیید اضافی را از حرم جان مرتفع ساختن  
 اعتبار کعبه نقاب عارض گلجوش کرده مارا بی همه موهوم سراپست نمود بی بود  
 اصلا بمنظور ثبات سنگ ره نباید ساخت و زندگی مستعار تصویر است تا موجود هرگز  
 به خیال قیام با همکارے آن نتوان پرداخت از رباط تن جو گزشتی دگر معمره نیست

زار را سه بر نیلاری ازین منزل چرا؟ تا بمصقله نفیستی زنگ سستی نه زواید چهره شاهد  
 معنی جلوه پیرانی شود و تا بمضرب فنا چنگ بقا نواز در ترانه وحدت بر نمیخیزد  
 تا نفس باقی ست وحدت ساز و برگ کثرت است؟ تا چون ساکت شود گرد و یک  
 آهنگها؟ الهی تا بهار وحدت برنگ کثرت کل جوشی دارد دل مارا از ماسوا به پرواز  
 و تا جلوه یگانگی بسکوت یگانگی خود فروشی نماید جان مارا از خیال غیر مبر اساس  
 رقص ابراز مراتب نیاز بجنا بفيض گستری که ذره از پر تو سر رحم عالم نوازش  
 بر مرتابان علم تابان افتخار می افزاود و اظهار مراحم تسلیم بحضور تفضل منظری که سور چار  
 شمول مکارم ضحفا پرورش بر جاده جم صد و طعن میکشاید و اماندن فدویت سرشتان  
 در جاده پیکارم دلیل است مبرهن و لبستن رسوخیت طینتان در توضیح مراحم  
 بر مانی است روشن بر بے پایانی اعطاف مدتی اسیر شکنجه هلاکت نقش پرواز تحیر بود  
 که وارسیدن نواسے بی نوا یان بسامعه اوج گرایان اقبال چسان صورت خواهد  
 عمر بے پابند سجن فلاکت نفس گداز تفکر بوده که غبار خاک آلودگان کوی انکسار از  
 رشات سحاب مکرمت کریم طبعان بچه آئین خواب پشت و بمقدار قطره بے سرد پا  
 به پیش بحر عمان که ام جلوه عرض خواهد داد و شکسته بالی عنایب عجز انما به زواید بزل  
 و عطا که در میان خواهد نهاد از آنجا که فضل مهین متعال که قایده گم کردگان باد به وبال است  
 خضره گشته تفرقه خاطر این سمنند را بحجیت حضور که وسیله گاه ستمدانت مبدل  
 فرمود و سر اسب گیل دل این نیاز پیوندا با عطف جنب بے پناه بے پناهیست متغیر

هر آینه نتایج مرحمت که در خیال نیست بنظر با نقش حصول خواهد بست و جواهر کرم که در  
 تصور نگنجد بشا بده وصول خواهد پیوست آن آنکه خاک را بنظر کمیایا کنند آیا بود  
 که گوشه چشمی با کنند به غنچه مروی و خواهان بهبوب نسایم الطاف انبساط پذیر باد  
 و صدف مقصود خیر طلبان از اقطار امطار اعطاف محلو شود **قصه** مسکین بی شکین  
 مجرم درگاه آله موسید روسیاه هوا خواه مومنان زین العابدین سلطان بعد مدت العبد  
 از انفعال کاهل قلبها دیده حیا بر پشت پا دوخته و چهره آزر م بعرق شرم برافروخته  
 خود را فریاد خاطر خاطر آن مخزن حوادث روزگار نابکار و برگزیده ایند پروردگار مید  
 که قبل ازین بدست یک دونه سعادت علامه برقم زده دست بالا دست الفت و محبت  
 هدست آن محبت پرست در رسید و آخر کار نامه جگر خراش دیگر منضم واقعه مالک حلت  
 سر حلقه علما با خبر و برگزیده زمره حفظه کلام خالق اکبر یعنی والد ماجد آن پیکر املیت  
 نور بصیر و لخت جگر هوش رب باطن کلفت سواطن گردید جلوسیم که چه در بر آید غبار کدورت  
 و گرد ملال بر سر آمد چشم عبرت کشود و دست افسوس و حسرت بر هم سود و افسی  
 زین کاروان چندین ندامت باز داشت و هر که رفت از پیش خاکش بر سر با نختند  
 این گلستان قابل نظاره الفت نبود و آبرو به شبنم ماسخت بجای نختند و باغ نیز  
 با تمیز تکلیف صبر و شکیبایی محض فضولی است و بجز کلمه ستر جاع زبان کشون دور  
 از آئین خرد سندی تا از بیماری که هر آینه معلوم شده باشد بزنگی ناز و فرار سپه ام  
 خود را شایسته هیچ کار از رسوم روزگار ندیده ایم هر دم چشم براه وصال حضرت لا ینزال ام



و از دنیا سستی و سرافانی در صدور انتقال قوت فرصت و کمالت جبلت و عروض مکاره  
 زمان که ناگزیر عالم امکان است عایق و مانع تعجیل ترسیل اجوبه آمده و حی آید و خواهد آمد عفو  
 و صغیر از جانب آن سعادت مند بجهت ارجی است ارتفاع تکلف و بیگانگی موجب  
 تجویز کلفت و زحمت اوقات سعادت بینات میگردد که حسب اتفاق نقدان کوفه  
 او را دین کم سواد بپایه و از یاد درگذشته آن خصوصاً سورۃ یسین که متضمن چند  
 ادعیه است و دست التفات آن فرزند سزوده صفات بانتهای خوش پرده خست بود و این دعا  
 گوئی ویرینه را بطیّه آن نواخته و از جناب کن الدین خان صاحب اجازت قرائت آن  
 یافته بودم و اکنون بحجت نقل برداشتن و فرستادنش بخدمت ذی سعادت ایشان گنگا  
 اگر بلطف و محبت از ایشان طلبند و همچو سابق بنویسند و بر سبیل انجیل بدون دادن  
 اجرت در مدرسه دارالعلوم بنام این مذموم از صلاح محروم بفرستند هم منت بسیار  
 بر این سیه کار تبه گردار است و هم موجب اجر بیشتر آن فرزند برخوردار در بارگاه حضرت  
 پروردگار زیاده چه نگارش رود الا که ع فراموشم مکن مقصودم این است السلام  
 علیکم و قلبی لدیکم - **رقعه ۵۹** ما را که نه آرایش برگه نه نوائست هاسر یا لیکر  
 همین دست دعائست یا عزیزا بتمیز اواقف از همه چیز استلک آمد تلک چه گویم  
 که زمانه بے درد از سر نهرد با دل غم پرورد چه کرد و صدمت بر سر صدمت آفت  
 بر سر آفت درد بر سر درد آور و تیر بر سر تیر کشاد داغ بر سر داغ نهاد خار بر سر خار  
 در دل افکار خلا نید زهر بر سر زهر در کام جان ماتم زده چکانید دست عزادار کا

بسرافاد سرشون از سر زانور و بجز افتاد و دود آه به باغ پیچیدن گرفت دختستان سینه فی  
 و میدان گرفت اعنی سبک خرامی مرحومه مغفوره ازین تنگنا سبج و عنا بفسحت سر عالم  
 بقا خاک حسرت برفرق روزگار گردن جانان کوی بشریت بخت و زلال عذب زندگانی  
 بدردی زهر پلاهل آرزو مندی مرگ ناگمانی ریخت س و الپسی زین کاروان چندین ندا  
 بارداشت با هر که رفت از پیش خاکش بر سر بارنجیتند با این گلستان قابل نظاره الفت  
 نه بود با سبب شبنم ماسخت بجا ریختند با حیف که زخم مفارقت آن محذره جلیباب  
 عفت آن در شین بحر عصمت آن گوهر معدن شرافت آن سایه گزین دامن خاتون قیامت  
 آن سجاده نشین پاکی دامن آن آیه رحمت ایزد و الممن آن نخل برومند سایه افکن آن  
 شیرازه جمیعت اهل مسکن آن مجمع خلق حسن آن سایه اولاد و خدم را مامن آن زینت  
 محفل انس آن ره گرای منزل قدس آن صدر آرا ملا اعلی آن مقتبس انوار مغفرت کبریا  
 آن تکیه زن اریکه قرب حضور حق تعالی آن سرور سرور نیل حور و تصور حبت الماوس  
 آن عزت کافه سنوان جهان یعنی مردخانه آن جان جهان تا حال اندمال نیافته که نشتر  
 زهراب مهاجرت این گوهر یکدانه در یکا نجابت این جوهر شب تاب افسر سیادت این شیم  
 و چراغ دوده اہلیت این گل سرسبب باغ سعادت این نونال گلشن جوانی این ثمر مراد  
 پنجدہ نخل زندگانی این مجوره پدر این داغ کشیده فراق مادر این غمزده روزگار این  
 بیمار زار و نزار این راحت ندیده عمر بے مدار این الم رسیدہ محرومہ خلف یادگار یعنی  
 نور دیده آن یار مکرم غالب النساء بگیم از سرتازه اش در شکافت دردی بر دردی افزود

وز هرے بر زهرے در کام جان پیود ۵ آه امروز از ورق گردانی رنگ ظهور  
 نسو اسرار الفت معنی نایاب شده در کنار دیده شوخی داشت غنطان گوهرے  
 ناگهان چون اشک از مرغان چکیده آب شده دیده مارا چو شمع کشته بیداشت داغ  
 کان فروغ بینش کنون در نظ خواب شده و آه تهنین عزاسر ترا پا چو ارج کلفت  
 نوحه سر ارج و عناست حس که فی حقیقت در رتبت سر همه اعضاست با بتلای حواد  
 چرخ ناسزا بد ف ناوک تیر بلاست پیشانی فرسوده شکنج بے مری آفاق است آبر و نیم  
 کرده تیغ بے دریغ فراق است جسته از مزه خار بدامن است مردم از سواد چشم سیاه  
 پیرامن است رخسار طرقت بسته خراش ناخن غرامت است بیتی الف به تن کشیده خنجر زرباب  
 ندامت است لکما از هم شکافت حرف جدائی است دندان تنگ بهم شسته مجلس فانی است  
 زبان سر سیمه خلوت خانه دنان است ز تخندان نشانه دار چاه زندان است گوش نموده حلقه  
 ابل شیون است گردن و دوش آماده حمل اقبال اندوه و محنت است دست و نگاه رسا  
 بر طاق بلند بخت ندارد پنجه رنجه از ناخن تیغ بر سر انگشت میگذارد سینه بنای صندوق  
 غم است پشت دو تا کرده کوه الم است کشید از به آب و نان بر دم بیج و تاب می خورد  
 ناف در دریا وجود از گرداب فدا خبر سید به که بر ستن کمر سفر ازین مقر مشعر است  
 ران بر اندن بکران عزیمت بستی آن جهان خمر است ساق میگوید که عمارت سکون  
 خود را بر باد کن قدم میگوید در شهر است این حدوت رنگ قدم یاد کن طایر پرورش هوا  
 بن مصیبت در پرین جاد است ساس در تیغ ابل و بریدن بے اختیار تالی

خون جگر از دیدگان ریختن تا کجا علم آه بر فلک انگیزان تا چند ازین نادیده نیاگر لیستن تا چه  
 مقدار باین نابالاستنیها زیستن اگر از نوحه و شیون و سر و سینه زدن کاری سزای کشتن  
 سنگ خار او دست بپروا غنیمت فرصت وقت بود عری اگر بگریه میسر شد  
 وصال نه صد سال میتوان به تمنّا گر لیستن چار تا چار آخر کار رضا بقضا و روادان است  
 سنگ شکیبائی بر سینه نهادن است چشم عبرت کشادن است در فکر جیل افتادن است  
 آماده سفر بر یک پا استاون است که فی الحقیقت ازین جهان فانی رفتن در عالم باقی  
 زاون است اندیشه زمرگ مصطفی بایک کرد و شادی و طرب جمله با بایک کرد و  
 او با شرف و کمال خود زنده ماند و اطعمه خام چرا بایک کرد و هوش بایک گوشش بایک  
 زبان خاموش بایک حرف لایعنی فراموشش بایک مگر اینجا محض بشریت است که عبارت  
 از غشاوه غفلت است و در حقیقت عین حکمت صمدیت است و گریه بماندی در تب غم  
 آدمی و بس فتادی در خرابی و کمی و این جهان ویران شدی اندر زمان و جبر صفا  
 بیرون شدی از مردمان و آستن این عالم ای جان غفلت است و هوشیاری این جهان  
 آفت است و آنچه از پرده غیب بر منصفه نشود جلوه نمود و مبدی لطیفه است از حضرت  
 بی عیب کرشمه است از پیشگاه شایده لاریب و ردی کشان محفل وجود را در تسلیم قبول  
 مایه سعادت است و اعراض و اعتراض بر او امر و مقدرات حکیم علی الاطلاق ماده نعمت  
 شقاوت است ناگزیر انا لله و انا الیه راجعون بایک خواند و دفتر چون و چرا بایک برداند  
 و ساختن که بپای قلم می آید حد تقصیر در نگذریست که باقتضای تحقیق است

عصیت در عرض خدمت با سعادت از دست بے دستهای این دو دست یگانگی طوبیت  
 دست اقدام جرات میکشاید و درین میدان جولانگاه اثینیت گوی سبقت اثبات واحدیت  
 می ر باید و فی الحقیقت محمودان مبدء فیضیهیت راجعت اثیاز شهادت خود فرصت می بایر  
 و شناسان بر محمد دست و برای رجعت بر ساحل موجودیت مهلت می شاید سه زوشت  
 اهل عدم هر چه آید اعجاز هست یا بخندستم به پذیرید گر کم تقصیر یا زیاده زیاده بر زیاده -  
**رقعت** صاحب شفق شفیق بسیار مهربان کرم فرما وستان سلمه السلام علیکم  
 ورحمة الله وبرکاته تا قلم بر شوم که منیقه اخلاص ثقیفه بر نگارم که هم مذکر گر میهای صحبت  
 بوده باشد و هم شید قواعده موت فایقه اشراق نجوم رسوخ و صداقت قلبی را از ظلمت کده  
 اختفا کلمه اظهار تواند بود و جان و دل با بدامن کشیده عطلت و بیکار می را مشغله کار  
 از یک طرف معدن معدن جواهر شاد و دعا و دریا و دریا فرای حسن اوای اطلا و از یکسود امن  
 دامن گلهای شوق و چین چین نسترن دلالت فوق و از یک سمت دست و دست شقایق رنگ  
 و بوی گفتار و طومار طومار دستا نماند مضایق روزگار و از یک جانب صحرا صحرای فراق  
 و کاروان کاروان باران فراق در عرصه گاه حاضر فائز بر صحنه درآمد اما از اینجا که اقتضای مزاج  
 خلوص اشراق و فتوای طبیعت دارستگ طوبیت بغور تامل و اسعان نظر مستمره معناده  
 عموماً و خصوصاً در عدم طایل از کتاب مختلف مبتذله دست فرسوده اخوان زمان بجلالگی معلوم  
 ردات خاست شوب شمه و ریاضه اقبیح ذنوب و افحش عیوب و اظلم طرق و اذم خلق است  
 دست رو بر سینه زبان قلم و قلم زبان زده ننگ داشت که ازین وادی حرفه برگوید تا قطع نظر

از عروض ننگ ناموس و حقوق شمت سالوس بجان غم مردان تنعم مانوس آن یار عزیز بن  
 سر بسر افسوس از زندگی مایوس که منی سرخوش باده مسرت و سرور دست شربت  
 وجود بوده بفرغ بال و انشراح حال دور از اندیشه خمار انقلاب دهور گام فرایخ و گام  
 میزدند و از چند گاه مورد استخوان چرخ رسیده که بلا اشتباه محک عیار خبرت و انتباه  
 از باب عقل و راه وجود و بلند حوصلگان صبر و تحمل اکتفاء بل غایت مرام شیر مردان  
 رضا و قصوی انصیت هر بر پیشگان پشته ابتلاست باندک تغیر حال ماضیه گردیده خلاف  
 آئین جوانمردی و شیرینی که متواتر از در زمان سابقه و ایام سالفه دعوی آن بر زبان لاف  
 و کذات ترجان میگذاشت دامن خاطر عاطر را از غبار کلال طلال و آینه ضمیر صفا پذیرا  
 از ننگ کلفت و بال آلوده و نبرد ساخته اند و بدین رهگذر نقد قلب احبا خالص را  
 در بونه کمال اقبال و ضحلال گذاخته کار نشتر الماس بر ریش جگر و جرحه زهر بلا اهل  
 در کام دل نهند بجان غمر زده حرف الم ستم باشد با چارسو و دود کین بباد  
 ستان را با ناچار رجوع بسر گذشت ماجر که درین مدت ممتده سه ساله کامله طرفه  
 اعجب بگیها بکار من خاکسار هیچ کاره کار از دست رفته سرکلاه تدبیر گم کرده در آورده  
 بیجا بیجا بیجا تازه در آورده در آورده میسر گنجینه دیرینه را که عبارت  
 از نفوذ جیاد حسب عبادت و مواظبت اوداد و تلاوت بوده باشد بدست نسیان  
 و غافل از صندوق سینب و کینه بر آورده خرف مزخرف اصناف ترویات لایعنی  
 بجا آن در آورده در آورده میخواست که همه سوانح سفر و خطر و حوادث خفیه مستوجب العذر

که اجمالاً از استماع واقعه بآمد جا کجا رحلت بنت رحیم اللہ خان در انشای راه و اصابت  
 چشم زخم پائے ایشان اثر انقلاب اربابہ گادان و انتقال استوار جنگ عرصہ قلیل  
 پس از فوزان این مکان و گرانباری مدیونی من ناتوان چه بوجه عدم آتمار و جدیت  
 با هزاران عہد و پیمان ہم در حین حیات مرحوم غفران نشان و چه از انسداد باب جریان  
 آن بالکلیہ بعد انتقال آن فرد و سس ایشان و چرا از اشتراک خانہ حبت سکونت بعلت  
 وسعت مکان برادر عزیز تر از جان و چه از مصارف لوازم خانہ داری کہ بلای آسمانی  
 و آفت ناگمانی است و خوبک گفتہ شاعرے سے بلای آسمانی بر سر سر کہیں طاری شد  
 گرفتار عذاب سی و تیل فکار ہی شد ہمار آئندہ از زبان صدق ترجمان مشفق قادر مہدی صلی  
 سلمہ اللہ الوہاب بگوئش رسیدہ باشد تفضیلاً و تشدیداً حالی کردہ زمانی بکالمہ معنوی  
 و محادثہ روحانی کہ نعم العبد لہ ذکر کردہ ظاہری و محادثہ لسانی است دل الم منزل خود را  
 از بار غم و اندوہ خالی کند و لیکن چون اندک کار بند تا مل و رویت گردید کہ ازین قضا  
 جز فتح باب شکایت زمانہ و سد باب تسلیم و رضا بر شیت یگانہ طایلی و حاصل دیگر متصور  
 نیست و خود در پیش اہل بصیرت و ارباب خبرت اظہر من الشمس و امین من الایمان کہ  
 شکوہ و کلمہ حادثہ و ہر فی نفس الامر از قبیل اعتراض و تخطیہ بر مقدرات الہیہ و مقتضات حکمیہ  
 سرمدیہ و احکام حکمیہ صدیہ از لایہ است اسی یاد عزیز حیف من لا ابالی شیم آزادہ مشرب کہ  
 عمرے رسن بریدہ بند تعلق و سر باز زدہ و گردن کشیدہ از کتاب تعلق و نسبت بسا بر اعتراف  
 اجتناب پیشہ افراد اختلاط و توفیق و تبشیر و تشوق لقیش بے پروایانہ میان یگانہ و یگانہ

چهره برافروخته آب و رنگ تفوق بوده و اکنون باینهمه خرابی بلبه سروپایی در کشکول  
 لایعنی دنیا که مانع وصول منزل مقصود و قاصع اصول نخل بلبه افروخته یعنی قطره و تردد  
 سلوک حقیقت طریق طلب معیت است افتاده و گوهر گران بها دل را در خطاب جستجو  
 دنیا و دنی انداخته و غبار فتور در فحش سر اوقات محمور بلبه ساخته و بانسلاک  
 زمره سگان این جیفه علم اشتها خود بر افراخته ننگ نام حفاظ و عرض و ناموس  
 در محبت استغراق بکار مشاق یکسر با دفنا در واده چه قدر برگزیده چه مقید بر ناله  
 مرا این غول نفس دیو که در پی فلک اندر خرابها بسیار بکنون زمین بادیه  
 ناکار و انهم بگر کر کس ساند استخوانم بآسی کاش که دعا استجاب استمائی آن حلقه  
 پیشوایان راه محبت و دریا کشان ساحل مودت که بحکم الدمار بظفر الغیب اسع  
 الاجابت در حضرت صمدیت توقع قربت اجابت دار و اعانتی فرماید تا عجبت هجرت این  
 ضعیف الخلق مع وابستگان بر کثرت کمث و اقامت این زندان جانستان دامن  
 افشان گردیده مشت غبار ناتوان را از خاک سیاه مذلت و هوان باوج سما آن سر منزل  
 علین مکان رسانیده بار دیگر مستعد طواف بیت الحرام و مستند و شرب آب زمزم و شرف  
 زیارت با ائمه و آثار عالی مقام نماید زیاده - **رقعه ۶۱** بر خوردار سعادتمند اقبال  
 نشان عزیز القدر عظیم الشان فیض سان عالم و عالمیان امیر المند و الاجاه نواب الاحا  
 نواب غلام محمد غوث خان بهادر مد عمره و دوام عزه و زید محبده - بعد از دعوات و اقبای  
 عمر و درجات که وظیفه مستمره صلوة خمس الاوقات بل لازمه معبوده سایر حالات بالعشی



والعذاة است ابراز و اظهار خاطر عاظم سعادت مآثر نموده می آید که چون طغیانه کوس  
 بمسنت مانوس حسن انصاف حشمت شاد سر بر آید آن نو باده گلشن ریاست و حکومت  
 درین ایام فرخنده فرجام شمر استیقا طالع کافه انام از منام غفلت نعیم و منتهج فوز  
 عظیم بزرگان هزارگون اغنام فوزان ذخایر کام درون بمنستان آستان شاد  
 تو امان تخمیه آمده محرک سلسله داعیه کماله احتمال خطاب خانی و بهادری بر خور دارے  
 نیک کردار قادر محی الدین طالع عمده و زال معره گردیده اصرار و استبداد ویران  
 جت نگارش سفارش بان فرزند جلوسند که چشم و چراغ جسم و جان بل مایه روح در روان  
 کل خاندان استنبت باین ضعیفه ناتوان از حد اعتدالی در گذشته بتوقع صادق  
 و امید واثق از عموم فیض مخصوص موهبت استقامت لا عرض و استغناء لغرض شفا  
 قلم میشود که اگر متمسک فرزند کور بشرف اجابت و قبول متعلق گردد و از مزاحم بزرگان  
 مرایانه خدا نداند بعید و تبعد نیاشد زیاده جز مراتب و عادیلاستانی با چه تحریر نماید  
 رقع ۶۲ آداب سلیمات و قواعد کور نشات بحداوب خود بیان صداقت سمات  
 بتقدیم رسانیده معروض مال زمان حضور لا مع النور میدارد که التماس هر گونه خانه زانو بود  
 نداد و بر پیشگاه چنان بی رحمت ایجاد از خصوص انتسابی الجمله بخواران النوریه است بل  
 بعضی اینکه از سوابق اوقات در ملازمان خاص عز السلاک یافته چنانچه اکثر بناسخیر  
 و فرامین مستعد و موعده انتصاب بر خدمات شایسته که هر اینه فراماد خاطر مبارک  
 بندگان اعلی خداید بود معزز و مفتخر میگردد و دیگر ماثل و افزان غلام با مثال همان

تا مثل از نوزان مناسب بایان کامیاب مقاصد نمایان جهان گشتند و غلام که طالع بواسطه  
 شومی بخت محروم مانده تا الآن بوجرم الوجوه در مقامات کلیه و جزئیہ جرات عرض نمودہ حتی  
 کہ ارباب شادی ختم مرحومہ خود کہ قبل ازین کرده هیچگونه مجوز التماس در حضور پرنور نشدہ  
 اکنون یک خسرے ناگتند از غلام باقی است کہ بہر زیر با بر قرض سفر کہ دعروض انوار  
 خسارات و نقصانات متوالیہ مالیہ و روحانیہ و جسمانیہ و راہ کار خیرش خیل عاجز و دانا  
 استحقاق نسبت قدامت را رسید و مربی قوی گردانیدہ معروض میدارد کہ بنایت یک دوشالہ  
 و یک خلعت یا مرحمت زر عیثت سرفراز و کامیاب گردد و از باعث اقامت بیرون شہر و عدا  
 وجود و بیچیک صاحب گھڑیال در آن محال اشتباہ کمیت بقیہ شب بوقت ستقاط غلام برآ  
 اوراد و صلوة کہ پیشتر قبل طلوع سحر اتفاق مے افتد اکثر مے موجب استکان حمیت کہ  
 و غلام باز میشود گراز سرکار فیض دار یک گھڑیال بہر شے کہ موید و معین شناخت وقت  
 تواند بود و مرحمت گردد در سرائیہ بجور یا دیگر ملازمان حضور یا مع النور بہر دم و مذکر  
 و خطایف دعا کہ خمس الاوقات در نماز پنجگانه مقبر و مستمر است خواہر بود اگرچہ درین اوقات  
 اخراجات لاحقہ سرکار بر تگ مہر انور روشن ترست لیکن پڑھاہر و ہویدا کہ این ہر دہ متمسک  
 غلام در برابر کوہا کوہ بذل نوال خدام ذوی الاحترام پرکاسبہ ہمیش نیست لہذا دست رجا  
 از راہ اختصاص ملازمت پیشینہ خاص گستاخانہ بذیل مہار طفت خداوندانہ زدہ کہ حرام طالع  
 مانع حصول سکون و وصول مآول نشود زیادہ حداد بے الہی آفتاب عمر و دولت با  
 و زثمان باد تار و ز قیامت۔ رقم ۶۱۳۳ نسلیات نامسیات و تحیات زاکیات از سر

عقیدت تحفه و خدمت خدمت فیض درجت سر بر سر موهبت نموده بشارت عرض حضرت اقدس  
 افکند منزلت میسراند که این نزل بر نزل مایده فیض حضور و حضور مرحمت معمور از چندی بجلت  
 شدت نزول نزل و فی الحال و بال شجایت و جع مفاصل با وصف داعیه شوق کامل بر تحصیل  
 دولت قدس بوس محبوبست باستیناق رجاء این مرام آنا قانا ما لوس که اگر خدا خواهد در صورت  
 حصول صحت بقضا فوایت عبادت عبودیت پردازد و از انجا که نسبت خصوصیت رسوب  
 در خدمت فی سعادت از بند و فطرت دارد در عالم ابتلا مصائب بغیر از استطلاع اطلال  
 از یال عواطف نوال برساند خداوندانه کجا ملجا و ماوی گزیند چارنا چار گردن جرأت  
 عرض مدعای افراز و از عرق ندامت آید بر روی کار خود می آرد که شدت کاوش و تقاضا  
 یکی از شایسته ها برای مبلغ یکصد و چهل و سپه که بر غلام طلب برد آنمه از حد تجاوز کرده  
 که قریب است آبرو می نهد و بریزد و غبار نصیحت و رسوائی در نرزه تنگ و ناموس  
 این رسیده بر انگیزد مگر از رشحات سحاب رحمت ملازمان والا که عبارت از عنایت مبلغ  
 مذکور از سر کار فیض مدار باشد گرد این کلفت از پامی نشیند و در روی سر دست در عجز  
 قلیل از عهده ادا و ایفاء آن بر می آید زیاده حداد ب رقع ۶۴ خانصاحب میر میر  
 زود خشمم کم حلم بسیار غضب سلمه الله الواهب بعد از سلام سنت الاسلام واضح و لایح باد  
 که امر و در دم صبح خط گل مندی منظر ظهور و وصول افروخت و جان دل زار و نزار این بهیار  
 در و الفت و محبت راستر تا سر در آتش حسرت و ندامت سوخت در جواب تقیمه تقاضا  
 شمیم سابق و حال چه بقلا آرم که بجلت عجلت عجز به مقدار از زیست خود بهزارم با این فکر

ادای قرض آنصاحب با قضا الغایت دارم اما در خصوص ماده اینمه تعجیل نهایت ناچارم  
 اگر این گزرا نیدن مدت مدید بخواهید باطله ایام قریب از اینای زمان عموماً و از انصاف  
 نامهربان خصوصاً درمی آموختم بوعده و اثق سه چهار روز چهره خود بر می افروختم مگر چه کنم  
 که و غل پیشه نیم و تحفه کلامیکه رحیم الله خانصاحب از راه یار فروشی بر طبق اظهار اختصاص  
 نماده اند در باب کشف غطا حقیقت ماهیت آن چه بر نگارم که دواستم ظریفی داده اند  
 ای عزیز با تمیزی سبانه جل شانہ در محکم تنزیل میفرماید و ان کان ذو عسرة فنظرة الی  
 میسرة یعنی اگر مدیون کسی تنگ دست شود و نتواند که موافق وعده ادای قرض نماید  
 بر قرضخواه واجب است که تا زمان فراخی دست و وسعت معیشت او را فرصت دهد پس  
 خواهش مهلت و مواد زیاده بر مدت موعوداً خرج ندر کفر غلیظ بود که در نظر آن سر حلقه  
 اهل معامله شرعاً و عرفاً و معاملت بیجا و مستبعد الوفا نمود سبحان الله سخنی که از سر صدق  
 و راستی بر سر زبان باری شود هر چند که محض تقنن و نظافت بوده باشد در پیش رباب  
 کیاست و معاملت باعث ریشخند و موجب متسخر گردد وای برین فراست و افسوس برین  
 معاملت و آنچه از کار ساز این بیچاره عالم تنگ دستی خود در قید قلم آورده اند حق خود فروشی  
 و خود نمائی ادا کرده اند ع شناس خود بخود کردن نزدیک مرد عاقل را و اهاب النعم  
 آن عزیز مکرّم را زیاده تر از این طاقت و استطاعت حق پرستی و بیشتر از این توفیق انجام  
 مقاصد پایی بنده استمدی عطا فرماید اما لختی بذات خود انصاف دهید که درین عرض  
 مدت جهت ادا دین پیشینه ذمه خود که سالها از وعده ایقایی آن انقراض و انقضایافته

این مسکین بے تسکین را چه قدر که خون جگر بخورائیده اند و چه مایه که بواسطه باطله امروز فردا  
 ندوانیده اند و چه روز پاک زهر باطل حاضر باشی و امیدوار که بر در خانه تخلف کا شانه خویش  
 پنجشائیده اند اگر یک خلاف وعده اند خطرا از من بظهور آید چه قسم بے مروتی خواهد بود  
 و از شرط انصاف مرتبه دوری تصور توان نمود اگر من نیز مرا غل مبلغ دو صدر و سپه ماهی  
 بسان آن صاحب تم مناقب میداشتم صد چند فایق تر از نیلونه مروت را که انگاشته اند بهت  
 بر میگاشتم و چون فیض علمیان و خوشدامن از وجوبات چند در چند که تفصیل آنهم  
 نیل طول میطلبد در اینجا فی الحال نیستند و باز آمدن ایشان ممکن نیست میخواید هم بست  
 مقدمه نوٹ باند و هم ارقام رسید چه طور صورت بند و تعجب از بوالعجبی که بدین رنگداز  
 پیر این خاطر آن مهربان بدگمان میگردد بخود که لشکریان سخاوت و بے دینتی گاهه  
 این دوستان سر بر نرده و نخواید زد خاطر خطیر مطلق باشد عزیز من از آنجا که هر  
 سر رة خود را در آئین مروت و جوار غم و رعب و رعایت مراتب دوستی احسن اولی می پندارد  
 و بچگونه منقصت و تصور اصلاً بجانب خود راه نمید بدستیز دعوی هر یک از حق و باطل  
 برخاست که در اوسه تعا و توف کلی بر سر ایرضایر و جنایا و لها کراست اگر چه آنچه نوشته  
 کاتب احسان مروت شده اند حق انسانیت و اهلیت و اکرده اند و در صورت  
 خلاف اطلاق کمال امر و مانوی و آنچه میفرمایند احسان و نیکی از جانبین می باید پاسخ  
 شایسته وارد که از زبان خودشان بیاد می آید سه احسان هنری نیست باسید تلافی  
 نیکی بیست کن که بکار تو نیاید چون این مکتوب محبت است و بشتال حرف معالمت دارد

چار ناچار برقم می آرد که در صورت رجوع آن کرم طینت بسمت بے مروقی دعوی این صاحب  
 نیز بخصوص مادی سود مبلغ دو صد روپیه که زیاده از نیکد می شود و امن مقاصد بر خواهد زد  
 و چو دست از همه حیلے و گسست بے حلال است برودن بشمشیر دست بآزاده لطف کرم  
 زیاده با - **رقعه ۶۵** برخورد سعادت و اقبال نشان عزیز القدر عظیم الشان فیض  
 عالم و عالمیان امیر المذوالاجاه نواب غلام محمد غوث خان بهادر طال عمر و دام نصر و حلی  
 قدره بعد از تبلیغ مراسم دعا و تقدیم لوازم بلا ستمانیها واضح خاطر سعادت مآثر باد که از اینجا که  
 در بیولا اسعاف تمنای بے کافه رعایا و عامه برایا بجوم فیض بخششها شادی سمیت انتها  
 بانی استقلال بجای اولیا دولت اعلیٰ معلی است اصرار بے منتها برخورد و غلام رسول  
 بهادر بر اجتناب با کوره خطاب الدخود از گلشن فردوس بآلا امتلا نعماء احتوائے مراحم  
 لا تحصی خداوندانه باقصی غایت و قصوی نهایت کشیده نظر بطایب بے احصای آن  
 برخورد و در آرای اراکین دلمایا بحث ارقام و المای این نلیقه دعا کرد و دید تا فرزند مذکور  
 از سر سر پرستیها بزرگان و قدر وانی بآ خداوندانه آن شمع شبستان عز و اعتلا بشرف  
 اجابت لقمس مبتغا کامیاب استیفا مدعای دل و تمنای باطن خویش شود و الدعاء  
 فو المدعا و به المبتدأ و المنتهی - **رقعه ۶۶** برخورد سعادت آتوار سیّد لطیف <sup>الدین</sup>  
 طال عمر که بعد از دعا معلوم نمایند که هر چند برین می شود که در زشت حال است و بکتابان  
 مستقیح الاعلان زبان قلم و قلم زبان را ترجمانی کنیم استطلاع و شفیقه السعادت البشائر  
 موسومہ لاله میان بفتوا بے غنیت معنوی برقع گلن غیرت ظاهری و مجوز صلاح امرا

خامه فرسائی گشت که در پیدایش خط سفارش آتش دوشینه بکاسه است اجمالاً اقتضای خراج  
 مرام اولاً بر سعی سپردن نیا بر کوشش بدو و همتت رجا با ما بین هر دو و استغاسے پر  
 رقیب سفارش حسب اتفاق از کافر منظور سپرد و بر هوا پرا بندنش با ظهار حیلہ عدم رابطہ نسبت  
 بان ناسر دار و اضطرار سپر شجاع این خبر بعد و رود این مقر و ابر از اندیشه خویش با این  
 دلریش در پیدا کردن سر کلاه گم شده و پیش بردن کار از اننا کیفیت عاجز و اما دیش  
 و تکلیف اخذ اقرار عطا خط سابقه اواز و در غیبت خود اولاً و ثانیاً اراده است تمام آن  
 برای من ناتوان و مجلس واحد اصرار و استبداد و سفر ایشان همدان آوان استجلا بیضا  
 و پیمان بکود و مشید و رود در کمتر زمان و روانی کام باطمینان جنان بعد رجوع و نهضت  
 کلاه پوشش پیش از باز آمدن ایشان بسمت بنگلور و استیقان التزام انقضای مدت  
 دو ماه جهت بازگشت بزبان داماد او بعد حاووت از و بلور و اغراق مبالغه در بر آمدن  
 این پریشان بفرار بال و ارسال نامه سفارش شتمان بمجر و وصول و نزول در آن محال  
 و موافقت رحیم الله خان با ایشان درین مقال برابر سر آن خیال دارو که اقامت این منزل  
 تمامت معلوم بادل مضمحل مشکل تر از مرگ روان گسل باید تو کلاً علی الله ازین زندان نجات  
 خود را واره اند و من تنها بے رحله پایده پا در انجا رساند دیگر تحف و هدایا از کجا با این در  
 انتظار جواب از آن بر خود در نعل در آتشم ۵ من نیگویم زبان کن یا بفکر سو دباش  
 ای ز فرصت بے خبر در هر چه باشی زود باش ۶ خلق و اضطرار خاطر زار و نزار را  
 از حد نبرد و بمجر و ملا خط این لفاظ بر سر تحریر بحقیقه لطیفه ۷ فشرخه نواره ۸

رقم ۶۴ بسید منور رقم خالص صاحب منشی ولی لقب سلمه الله الرب - عزیزا با تبریز و قفق  
همه چیز از یاد دوستان پرهیز از لال محبت برخاک هوش لسیان ریز با تغافل و صلح  
و بلا حفظ الخیب در ستیز از لوازم آشنائی بفرسنگها گریز اسلام علیکم و قلبی بیندیشم  
تا تیغ تغافل ایشان از نیام اعلان آیهیخته است خدایتکیبائی دوستان بر زمین ناکامی  
رنجیت است تا تند باد بے مهری غبار تشویر و در سخت سراسر خاطرهای کسیر بر انگیزخته است  
گرد پریشانی بر فرق روزگار بیدست پایان سرایم گرد بادیه محرومی پختیه است سرشته  
تار و پود و خرد گیسخته است دست دل بدین ارسته گنجون آویخته است شهید زندگانان  
بزره بدگمانی آیهیخته است جمعیت و آرام و قرار از دور باش بیست اضطراب گنجیت است  
اگر روز است گذشتنش در سوز است و اگر شب بسر آمدنش در غم است اگر بگاه است دیده  
بر راه است و اگر بگاه است کار بانالدواه است اگر سحر است از چاک جگر خبر است و اگر چاشت  
تخم آشک در کاشت غذا بلا غذا و عشا بدون عشا آب زهر ناب است و خواب بصورت خواب  
و مصیبت ناگمانی که ناگزیر زندگانی است دل دو پاره دو پاره در و پاره کاغذ چپیده  
تحمل و قرار از قلق و اضطراب اختیار پرده کار در دیده اند شتر الم شریان قلم در کشاد  
شدیده ناموس فطرت بر سنگ فجیعت طبیعت افتاد آبله دل سر زان کرد زخم درون از سینه  
پرغیر باز کرد داغ ندامت رسید آغاز کرد آشک غامت چلیپان ساز کرد و ناگه بشکیر  
بصر بر پیست دو دوا به بر رخ صفی نامیشت پیچ و تاب بصورت حروف و کلمات نقش  
بست و صورت تبارت شکسته حال سترانه در میخانه مکتوبیست شکر و شکر



بهاد بر دل مضحک تاب تحمل تفاضل کسب شاق کرد هوش از سر قرار از بر خواب از دیده صبر  
 از سینه بیکبار گس طاق کرد چه گویم چه کرد برین بچاره مشتاق کار صد هزار فراق کردنی فی غلط  
 لغتم بلکه حسن و جمال و فاو و فاق را آینه دار بغض و نفاق کرد من عاشق الفت و محبت را  
 مانند عداوت و خصومت مستکرمه حب و اتفاق کرد و بخدا که مرگ ناپسندیده بصدر تناسول  
 و مامول از درگاه قادر علی الاطلاق کرد و آخر کار دیگر بار بر قم قمیسه ناله هم موسومنه اسم و لایست  
 رسم آن یگان آفاق کرد و انماق آن جریده هشتیاق اطلاق دست هوا پرست بر خود را اقبال  
 ستوده اخلاق کرد و عدم حصول جواب آن نیز که علاوگی بر علاوگی هزار گونه ریج و مشتاق کرد  
 کالار جا حصول مدعا را بر بلند ترین طاق کرد و طرقة ترا جاکه بعد مدت ابعدها تال ناله توبه  
 موسومنه بر خود را سعادت انما چهره نماند و معدرتها روساخته نعل و ازون پر خسته  
 علم از ته ریش گزشتنها افزاخته بر سر ابله فریبهها ناخسته یکیک هویدا شد از بسکه تصنع آماند  
 تکلف انشاید تخلف انلاشد حیرت فزاشد طاقت رباشد جگر فرساشد ازین عذر که عذر  
 انگ است طبیعت با فطرت در جنگ است محال قیل و قال در اینجا تنگ است پاشی خامه سبکی  
 انگ است نشیسته دوات بر سنگ است صفحه مکتوب در موطن انظار این مطلوبه آه انگ است  
 این رنگ رنگ نیزنگ با برنگ یک رنگ در صدق و صفا آینه رنگ برنگ زنگ رنگ است  
 قبل ازین اوراق خزان انتظار زده لخت جگر لخت جگر در ذائق الاعتقاد متعده ملتسمه نامه خیر  
 و نایق الود و متفرقه مستخرجه عوایق با غنه ضحیت کتابت اوج به چپیده آخرش گلچین تو فوق  
 بلد بسته بند کتوید حکیم عابد حسین صاحب با علان فقدان و عدم وجدان موانع جز کمال تلج

استغناء امتزاج انجم گروید لکن چه قلب مضطرب الحمله ازین رگه زنجو آریسد  
اما وحشی حواس از سر سر آید عاس با حواس دفع و رفع جفا اساس مایس و برسد  
مذاق استیناس و فاق و فغان بیشناس از کاس بدگمانی زهر آب هر اس بقیاسی ناکامی  
چشید غمی خجالت انفعال از ناصیه حال کثیر الاختلال کلید رنگ رخ و لاپرد طاق  
امل بر شیخ حلق برید سر تفکر بیا مار سار سپید تدبیر بر سر هر آجلاد و بدست جنون  
گر بیان سکون درید دماغ الفت سراغ از منقل سمینه آتش خیز بوی کما جگر شنید  
بوالعجب بوالعجب پیش از بوالعجبی با و رو و معذرت نامه بوالعجب بیکماه از بوالعجب از بیا  
حکمت پناه امتیاه بوالعجبها نفس لامر به پوست کنده آن یگان بوالعجب اعجوبه مانه بهمان  
غیبت در حالت حضور اعجوبگی فرا این بوالعجب بیشناسا هیچ نخر سندانک  
مغز و نقد گذار نسیم پسند بقیاس مستند آمد بر فرض عدم حضر سفر کدام مفرد و راندا زکات  
و سطر و ملازم رگه زنجو بجر نفع بشر آید که عذ تقصیر تحریر چپ سطر را شاید ازین نعل  
و ازون بستن چه کشاید و اینهمه از تیریش گذشتن چه نماید که سینه کلفت خزینه  
بزم الم نیا را بد باقی طبعیت جام حسرت نه پیا بد مطرب بان نغمه شکایت نسیم اید  
باده تفکر کیفیت تاسف نیز اید جلوه شاهد حیرت هوش از ول و دماغ غمخوشی  
مخمل انبست نرباید آستن یگانگی مار سپاه یگانگی نر اید قصه مختصر ترد و خاطر مضطر  
ازین رگه زنجو بیشتر است و خارا بن تفکر بر زخم باسے تدبیر جسر بیشتر است که  
چون از بیشتر نخرج بیشتر و دخل کمتر اخگر تپش و تلوا سه در بر است و علاقه این حال

بارگران کوه تمثال باز دیو فی حال بر سرست و علاوه بر عطاوه کوزه بالایی کوزه  
 که از قرض مازو برگ سفر ضرورت است بخوا صدق اطا ضرب المثل این هم اندر غلغله  
 بالا غمناک دگر راه برست انچه بمقدرات الهی از پرده غیب جلوه گزشت که از خبر است  
 و در عالم شعور کدام جا از ان اثر است پس صورت رجعت تمقری هم از ان مقرر نظر است  
 اگر ما در نگرده کسر عدم استقرار در ان سفر از ناتوان بینی چرخ سنگر تقدیر است و اینقدر  
 اندام از آن کشور بطریق نفع و انعام میسر است که رفع و دفع ضرر خرج آمد و رفت اینهمه راه  
 دور و دراز از ان مستصور است ارتکاب ثواب سفر در دیده و دیده و موسی اعزه خرد و پر  
 بلا خطر است خدا را اشعار و پیور و کار را اصطلاح راه بجای نه میسر کار و با سخنان  
 رسید شوق بحدی که نمی کشد کار بجای کشید اطناب کتاب را هم حدی با به  
 ظم تا بکے قدم فرسایم رخ خانه اگر کس است یک حرف بس است؛ زیاده زیاده  
**فصل ۶۸** مولوی صاحب فضیلت مناقب کریم الاخلاق عمیم الاشفاق مولوی  
 سید غلام رسول صاحب تله الله الخلاق - السلام علیکم و علی من لدکم و من انتمی  
 الیکم و بعد الحمد لله علی السلام و کذلک المرجو من الله تلم الکرامه بر اینهمه فرایاد خاطر عطر  
 خواهر بود و عده ستونقه پیشینه بوقت تذکره مخمضه خواهر زن سلیمه ابن مخلص برینه  
 در باره ابلاغ رقیه سفارش مشکوره نزد برادرزاده خود دست طلب جواب صواب  
 نصاب بدستخط لطف مخاطبت کام بخشش آن بیچاره اکنون که سوز و رزون و ناله پر خون  
 و اشک لاله گون و در طلب سیه فی شیطیه تسلط فی الجماله موثر و کارگر آمده انحصار عطا

حق مبلوئہ مذکورہ برافاست حجت قاطعہ یا اظہار و اعلان پنہ ساطعہ از زبان خدایع  
 ترجمان اصرار و استقامت واقعی پذیرفته اینجی را عدم تاب و توان طاقت مقاومت  
 در محکمہ عدالت فرنگ کہ مظلمہ مساوت بے فرنگ است از منتقامت و وقت انگاشتہ  
 بر کتابت عریضہ ملفوظہ این منیقہ اخلاص و ثیقہ کہ از براسے مطالعہ لاسعہ بلاصغ <sup>شدہ</sup> متشادہ  
 بہمت نیاز تہمت برگماشتہ یقین متین کہ بشرف تلفیت سفارش نامہ ترجمہ خستامہ  
 ابلاغ داشتہ عجلہ از ترقیم جواب با صواب بہمت سرآدل سراسر بیچ و تاب نہ تہ  
 سر و بیش و دیدہ ہوش این ہوش صداقت انتساب خواهند شد زیادہ بجز مزید  
 لطف و کرم چہ برقم درآید **رقعہ ۶۹** دامن دامن گلہای شلیکات ناسبات  
 و معدن معدن جو اہر کور نشات زاکلیات از گلشن عقیدت چیدہ و در طبق فدویت  
 کشیدہ تحفہ ملازمان جناب فیضآب ہدیہ بساط بوسان بارگاہ گردون پایگاہ  
 میسازد از انجا کہ لالی متلاالی آوازہ عموم ذرہ پرورے و بندہ نوازے ملازمان عالی  
 آویزہ گوش ادانی و عالی است و نفلج و ولج شمول فیض بخشی و محبت گسترے  
 معطر ساز شام آقاصی و ادانی و نہال بال والد مرحوم این فدویت اکتناہ ہر شحات  
 سحاب اعطاف اسلاف آن خداوند عالیجاہ سیما جد امجد <sup>مسیح</sup> حضرت نواب قادر یا خان  
 غفران پناہ نور اللہ مضجیہ دار وادہ شام و گچاہ سرسبز وریان و حبیب امان دل  
 خلوص منزل ایشان ہم بدر غر نسبت شاگردی آن جناب علیین مکان ہم بلعل و  
 مرجان حصول مراد ایشان باصناف مراعات مرہبانہ و انواع امدادات شایان متمنی بود

و سر پا صورت حال لبان گردن و گوش نوع و سان صاحب جمال غرق حلی می نمود و چون  
 در و دوران دیار فردوس نمود جهت استشام فرائح ریاحین و از بار گلزار افضال  
 لایزال غیر از سده سیننه و عقبه علیه جا دیگر فروکش نمی نمودند و آنجناب بفقرت ایاب  
 هم دامن دعا ایشان را بایشان اعطا کمالی خاطر خواه رشک محمدن سیم و ز مسفر نمود  
 و یکی از تشریفات مرغ و منن متوالیه حضرت معزالیه رحمة الله علیه قصه ملاقات و ملازمت  
 با شمس الامراء در و گوهر فشانے ملازمان شان با سماع استقرار ده روپیه بوسیله  
 و فرمان اجابت آن و معذرت ایشان از اظهار نصارت حال خود بمیرایی ملازمت  
 ثواب عظیم الله و له بهادر و اصفا جواب لطف نصاب زان جناب مرحمت مآب با جازت  
 استمرار و خار خزان ابن عطیه بلا مضایقه دفعه واحد بورود اینحال از استحصال  
 و رضا بجهت کیسان یا دو سال نخلی آذان و قرب شان از حلقه و قلاوه اقبال این مثال افضال  
 مثال هم بمثابة شمع نموده از خردا زده بود اکنون که نخل وجود این فدوی از زوال  
 بر هیچ سایه عاطفت قبله گاهه و قدم شوم خریف کلفت فرخنده راس بی برگ و بر شاخ  
 و چهار آسا و سوخته نایره کشمش و تقاضا از سرتازه نصارت و سرسبزی اصل  
 و شوار ترست الا که بارش ابر بهار عنایات بشمار مبد و سالفه بندگان والا اگر نسیم  
 نسیم عز طلب از مهربانیت آن آیه فضل رب بر گلبن خزان رسیده این زحمت کشیده و بیخ  
 و لقب بوزیدن در آید باعث تروتازگی و شگفتگی غنچه پرموده خاطر افسرده شده سعیا  
 علی الوجه و شیا علی الراس منسلک مره گلچینان آستان بهشت نشان تلافی تسلط طرخ

و آفات بوقلمون زمانه زبون نماید زیاده حد ادب **رقعه** بر خوردار نیک کردار اقبال  
 آثار سعادت و ثمار محمد منیر الدین نسیر مفتی حمایت علیخان مرحوم طالع عمره بعد از دعا  
 وحشت سیما که بفضیلت قلب مصیبت فرساح و صفت قربت اجابت نه بیند گوهر غلطان شک  
 خون و لعل مرجان داغ لاله گون بر دوکان اظهار اندوه درون می چسبند که درین ایام کمینت  
 فرجام بستم کیشی با چرخ نیلی فام چشم زخمی به در میتم قلزم اهل بیت تازه ریحان چمنستان گوشت  
 چشم و چرخ دو دمان نوز و سرور سینه الم نشان روح و روان جسم نا توان مایه سعادت  
 دو جهان مقصود و دعا جان حزن بر خوردار که لیاقت شکار حمید الدین فرار سید بعینه  
 بیک ناگاه تاریخ پنجم این ماه روز پنجشنبه بعارضه وبا جانکاه بیمار شده روز دوم تاریخ  
 ششم ازین جان فنا بعالم بقا خرامید چه گویم درین ماتم چهار بر سر این شوریده الم  
 وارد گردید شیشه دل شکست با ده شکیب بر خاک نوزع ریخت مردم دیده غرق خون نشست  
 دست جنون گرد نوحه و غبار ناله بر فرق شعور پخت بے تکلف زبان آتش در تنوره تن  
 شعله زن است که قلم مبعوض در قاش از حرقت زبان نعره زن است کیفیت گریه وزاری  
 مردم خانه که گویا از اولادی ویرادر آغوش تبیی خویش داشتند چه گویم که از من ده چند زیاده  
 بیچاره جگر سوخته هر دم بر سر مرگ خود آمده و در شرف اجل بر یک پا استاده است توفیق  
 شکیبائی از حضرت باری میخواستیم و بار بار کلمه استرجاع بر زبان میزنم و شبها هم صیت  
 مصابرت می نمایم که بندگی مجبور است و آخر کار رضا بقضای کردگار ضروری زیاده  
 بخرد دعا که اجل مدعاست چه املا **رقعه** خالص صاحب الا منافع و دشمن شتاب آزم

اخلاق مناصب و غضب عجل باشتی هم گرم دامت برکاته و زالت عشره - بعد از تبلیغ  
 سلامیکه هم دفتر شکایت برکشاید و هم غبار خاطر و رد باید هم شیخ زبان از نیام بیان  
 برآیند و هم دست مروت در دامن الفت درآویزد و سلامی چو پیغام تو جنگجویان  
 سلامی چو اخلاق تو مشکبویان بآن سر حلقه رستان میرساند الحمد لله که امروز در و کر  
 باده روح پرور بعد از جور و ستم پالایه خون جگر یا مرهم کافور جرات جان پس از نشتر  
 زهراب بر ناسور دل نالان اعنی القات نامۀ عطوفت شمامه بازای مافات از عبارات  
 سند مجید قمیسه میپوشد صاحب سادگی عمامه بتجدید و تاکید همگامه موافقت پرداخته  
 پس از عسری بسویم گرنگا سپه کرد و جاداد و پاشید زخم شمشیر تغافل اجر و ادا  
 در جواب پیغام عتاب و خطاب بحجاب آن شتاب نصاب لطف ایاب بمیلته از علی و قلیت  
 فرستۀ آشفنا خامه نو و دختامه ساخته به تذبذب تعین محل و عدم تیقن منزل کرامت  
 محل مکرمه از ارکات و کشنگری ابلاغش به تطفیف خط صاحبی میپوشد صاحب اولی و مناب  
 شناخته گرا از مخوفی نظر سراسر انوار علم عز و افتخار نیفرخته به برنگی سرگران افتاده ایم  
 از نارسایها که دشوار است قاصد هم ز ما پیغام بردارد و به بر خور و کار سال گذشته استخوان  
 سیول سار و لیس که بموجب قانون ستمه موقوف علیه تقرر مشا هره متجاوز و مبلغ بست  
 به خروپیه بود و در داد و از حصول مژده قبول و دخول نام درگزشت گورنست حسب معمول  
 عقدۀ اندیشۀ اضاعت محنت بناخن طمانینت خاطر و تسلی طبیعت بر کشاد کنون اراده  
 مقرر بر امتحان بالاترین سنس انترنس که باب انسلاک : مره طلبه کالج است و مشغوفی مطالع

دایم کتب دست رو بر سینه حمل مشغله نایب و حفظ مضامین قوانین پندار کورث و غیره  
 میگذارد و ذیل سعادت سردی حضور مکرمت معذور خدمت ذی مرتبت ملازمان سامی هم  
 تا سپری گشتن شهر جنوری خیل در گرد و شوار می شمارد و هندی دستان صمت را  
 چه سود از رهبر کامل باشد که خضر از آب حیوان نشسته می آرد و سکندر را با زیاده هر چه نویسد  
 خیریت و عافیت است و دست دعا و عا جمیت طبعیت - رقع ۲۲ خا نصیب  
 مشفق مهربان عزیز تر از جان فرید الدین صاحب سلمه الرحمن - بعد از سلام سنت خیر الود  
 و دعا اجابت سیما خیریت دنیا و عقبی املا اینکه احوال بن دور افتاده نمخن روزگار  
 نامنرانی المجد بصحت بیست و پنج حمد کبریا است و بشارت بحبت اشارت عافیت آن  
 عزیز دلها از حضرت صمدیت اخضر مدعا درینو لایین سیه نامه نشسته لب صحبت آن گانه  
 سراپا و لاجب ضرورت و سعید آباد اقامت دار و و اینجا طبیب لبی از شرفا و نجبا خیل  
 آشنا شده رقوم صداقت در صفحه سپنه محبت زامی نگار دو نو سے از تو تبا همت عود  
 بصارت مفقوده چندین ساله ویده اعمی دستیاب بحریه بخت کد خدمت ایشان گردیده  
 و مبالغه بانه کامله در میناب بانسو حاد ظناب شیده دل بغل فحوا بر خیز المثل که  
 آرزو عیب نمی باشد استعلاج آن انسان عین املیت و صفا بجا طایفه حاله آری و دور  
 اعانت و عطا از بهر روانی طلب بل میخواند که پس از حصول صحت و شفا حسب مسعاد  
 باسد و نقص وجود بدو مفت فرصت و عنیت وقت اندیشیده باطلاع خلوص ارتفاع  
 طبع تولد نفع تو دو سپر کو شیده رجاکه در صورت اراده سر بسرا فاده و عدا نته بانجها



واقرار مقدار زر معطیه صلح عجله در جواب نامه توفیق علامه بر نگارند تا ایشان فوراً از اینجا  
 سر راه مرسل دارند به دار صاحب سایر بر خود داران سلام اشتیاق پیام و دعا فرادان  
 اهدا سازند - **رقعه ۲۷** مفتی صاحب الامتاق اشتیاق مناصب مفتی سید حسین  
 صاحب سلمه الله الواهب - بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام که بهین نخفه دور و درستان  
 خلوص انضمام است مشهود باطن صفوت موطن حقیقت شهود باد که الحمد لله علی السلاّمه  
 والمرجو کم من الله مزید الکرامة درین نزدیکی باجی میسر صاحب سلمه الله الواهب اتفاق  
 ملاقات افتاده و دل مضحک پیش ایشان شکوه و گله طول زمان انتظار کارشاد می رسین  
 نماده به طلب جواب صاف صاف زبان عجز بیان کشاده فلم عجایب قم ایشان و محبت  
 خان مصطفی نشان نوسه گرم عنان تبیان مدعا بوده که از ان رنجش مزاج نزاکت  
 امتزاج خان فلک مکان باقصی غایت افزوده بجواب صواب صواب الفاظ به حفاظ  
 عتاب خطابه شایان شان اولو الالباب نموده بتاکید نمایش و گزارش از نظر عبرت اثر  
 این صداقت منش تحریر فرموده طبعیت تشکیب طویت از مشاهده اش پر بجا گردیده  
 رقمیه محبت ضمیمه که بنیه غفلت از گوش برآرد و غشاوه عطلت از دیده بصیرت بردارد  
 بنام نامی سامی در سلک الماکشیده بعقل ناقص خویش هم جواب شافی پسندیده نایافته  
 هم خطاب انی سنجیده دلجویی اندیشیده باید که خدمت ذلیعادت زود در پنج ابلاغ  
 حضرت بکرامت و اہم سنج کوشیده از آنجا که سابقاً با ستم فضیلت رسم ملازمان والایز مجرات  
 گذارش نگارش کتاب بدان باب سر اضطرار بشمار رفته تفسار حقیقت کار میرود

که بچہ اصرار اظہار مبتغای خاطر زار و نزار صورت وقوع گرفتہ و اگر ہنوز با کورہ مرکوز باطن  
 صفا اندوز بر شاخ ہر روز جلوه نمونہ پذیرفتہ و غنچہ سرستہ آرزو در گلشن گفتگو از نسیم  
 تر قیچہ پر شگفتہ منت مرخدارا و الادعیہ آن الماحضہ مقبضہ موقوف را ذکا موصوف ضیا پر  
 صفا انما انشا جواب این کتاب شتاب بجایان جناب عاتق مآب تفقد انتساب بجای اللہ بس  
 باقی ہو سکتا بندہ زادہ ارادت آمادہ آداب بندگی زیادہ بر زیادہ معروض باد **و غرض**  
 خانصاحب الامتاق در پنج دیر آرم عالی مراتب اشفاق مناقب اہم پنج بغایت کرم زلیطفہ  
 و عز عطفہ و علی علاہ و ذکی ذکاہ - السلام علیکم و علی من لدیکم و قلبی بین یدیکم ای بندہ  
 دامن بلارہا سردر پی خویش دادہ ماراہا چون دروہ مردمی نمی پاسہا از کوچہ ما طلب  
 و فاراہا در ملک فرنگ و شہر اسلام ہا معزول ندیدہ ام ہواراہا خطبہ طولیہ موسومہ خلکی  
 بکرو مندرجہ رقیبہ طنز ضمیمہ یگانہ بیگانہ خو محبی عزیز سیّد ثنیو صاحب کلمہ مو بمطالعہ درآمد  
 چہ گویم چہ در بر آمد سرتغذّر در بر آمد دست ملال و تحسّر بر سر آمد پای ثبات از جاہ رآمد بی اختیار  
 نفس کشش بغرض درآمد مزاج حسن مغرورست و عشق بی محابا ہم ہا تلاش آشنائی تو  
 دشوارست و بر ما ہم ہا آخر کار جان غمین بتدکار پند سودمند شیخ سعدی شیرازی چین چین  
 بر کشاد و بر سر لسان صدق تر جان در داوے نہ مردست آن بہ نزدیک خردمند ہا کہ با  
 پیل مان پیکار جوید ہا و لے مرد آنکس است از روی تحقیق ہا کہ چون خشم آید شش باطل گویند  
 ای شفیق آتش دہش بر دبار و تحمل نزدیک اہل عقل و مامل از فضایل شمایل و جلال محاسن  
 نہ منجملہ رزائل خصایل و نازل منازل چرا ما سثورہ آسا بحرکت اولی از جاہ چہ ہمہ بنی آدم

سرشت از خاک دارند؛ اگر خاک نباشد آدمی نیست؛ و در برابر نگارش صفاتش صفا فرایش ذکا  
 تراوش چه گذارش کنم و چه در محل خود ننهم و در یکا فراوان نشود تیره بسنگ؛ عارف که  
 بر نخبه تنک آب بست هنوز به التماس استیانتا جواب صاف صاف بلا گرفت ازین سینه صفا  
 به خلاف پیش میوه صاحب او کی مناقب محض مرفع تذبذب تعین ماه و تاریخ جشن طوطی اخذ  
 میعاد با سدا و انعقاد آن امر نیکویی عدم قبول مواعید بے اصول نزول مهمیت شمول خان  
 معلوم مطابق فحوائض المثل ع برات عاشقان بر شاخ آهوی؛ از احساس نفی پاس احوال  
 صدق و کذب احتمال عیدم الاستقلال صریح الزوال حق و باطل نامفهوم بودند بمعنی طلب صفا  
 ناسازی پاسخ ناراسخ قطع سرشته هدست شده با چند ستمی به لالی متلالی مدعا قلبی منظوم  
 به همه شهرت بر زبان منم و خیال ماسه؛ چه کنم که چشم بدو ننگد پس نگا به؛ میوه صاحب  
 بجواب معارضه فقیر بعد از ملاحظه تحریر با توقیر آن گرم عنان میدان جولان تسلط و پرورش  
 و استعلا امینیت و متانیت هنگام فمالیش این صداقت منش سر بسر تعب و حقیقت  
 و کفایت و عده موکده ماه رجب المبرک به همه اینها مطلقا و اصلا اسلما داشت عذر تقصیر خود  
 در میان نماند و لب زبان رستی تر جان واقعی تبیان به بیان چنان بر کشاند که چنین گویم  
 بار کتاب حکمت عملی است نه گنم که مزاج و مزاج چنان و چنین استخراج خانصا باین کم فیه  
 و پر خلعت اکنون که تاوان تعبیر میا بخیمان خوش تقریر برگردن تا توان لحنت جگر کسیر افتاده  
 غیر از قبول ع چه توان کرد نقاشا ضعیفی نیست؛ و انگلی که از قبل همچو آن عزیز با تمیزی  
 را ایضاً سو، حسا یاریم لسانی ما خا - به سینه نمانده باشد ما کمینگ قاطعاً چون و چراست

سنگ جفاے بر سر سر نهواے انداخته ضرب الحیثیب میبوسع هر چه بود بر سر  
چون تو پسندی رواست به ای نقاد و خیر وای واناے بصیر از حوصله در باکش مستقی  
عطش ملازمان با کرامت بتجربه تجب هزار تجب لکوکھا تجب که بر ترقیم یک کس عامی با همه خامی  
اینقدر برجسته و شتاب زدگی و از خود رفتگی و بیجا شدگی حیث ذات گرامی حیث ذات  
گرامی ه دلار چه بیوفا برآمد به شرمندہ انتخاب خویشم به شایسته میداشت که بنام  
این گناہ مفاد و ضده شکوه پیام بر رقم می آوردند و طریق استکشاف اعتساف خلایق  
می سپردند به هم مقصد و مطلب نفس الامر را محلی شد و هم خاطر عاقل از و غدغه و سوسه  
و همیه بالکل به محله الهی نار و کچین حرفاے جاگز اسباب در بر قیمة غیره ه  
و شنام خلق را ندیم جز دعا جواب به ابرم که تلخ گیرم و شیرین عوض دهم به اگر چه من  
بے آبرو و مستوجب صد چند بدینگونه گفتگو هستم مگر پاس مکنات و رزانت آن عین اعیان  
مروت و وفوت را چه زیبا که بیکبار گے دست از ثقانیت و کذائیت خود بردارند و بلاغت  
مغلوب غضب آنچه در خاطر گذرد و بر نگارند ه ز خاک آفرینت خداوند پاک به پس ای بنده  
افتادگی کن چو خاک به زیادت شدت مرض مردم خانه این مرتبه از عادت منعم و معهود  
اولاً و ضرورت بهر خانه مستند ای اولی و مشقت شاقه استند اے ثانیة ثانیاً و حضور  
و سنج بعض امور مستحده استلزمه النجاح ثالثاً از مضیق وقت فرصت عایق عجلت کنایه  
کتاب خطاب آمده ه نزدست اہل عدم هر چه آید اعجاز است به بخند منم بنده یریدر گنم  
تقدیر ه تو و خاطر فاتر و صفا طبع ه ذکا سیکل به برآمد و راستنای

سرعت الامای جواب حقیقت کشای مروت باطن مروت زامی گردیده قلم صداقت رقم  
بر نسخ جریده شکوه و کله حرف و حکایت ماضیه شیده ختم کلام بر دعا آن کمالات ارشام  
مینماید الهی تا جان باشد تو باشی، زمین و آسمان باشد تو باشی، زیاد و زیاد  
مگر تا بضطراب جواب خطاب صواب ایاب، **رقعه** حضرت اخوی صاحب قلبه سر  
عنایات و نوازشات مظهر انواع تفقذات و تفضلات حضرت حکیم عبد الباسط صاحب ام عین  
بند شرمندۀ دور افتادۀ ناکس ناچیز محمد عبد العزیز که مدتی از گورنۀ نظر مرحمت باحرمان  
و بتقصیر تو اتر تحریر العیض نیاز سر بگریبان مانده از سرانابت با فرط خجالت در تلافی  
خطیبت ماضیه میکوشد و بذریعۀ امین و وثیقۀ العقیدت حجت بازیافت دولت فایده عواطف  
بزرگانه خود را فریاد خاطر عاطر قدس اعلیٰ داود شعار تجدید رسوخیت قدیم می پوش  
و پس از تقدیم تسلیم بندگی و کورنش عجز و سرافکندگی بر عرض صحت جسمانی و تشمت روحانی  
خویش التزام دوام استعاضایت صوری و جمعیت باطنی بندگان معارف اندیش پیش دراز  
و چهرۀ خبرۀ ابتدال عواطف دیرینه را بگلگونۀ جرأت التماس کلفت حال کثیر الاختلال  
می طراند که از مدت مدید و زمان بعید جناب قبله گاهے مدظلہ العالی بعلت قلت دخل و کثرت  
خرج که نشأ آن علو بہمت جبلت حضرت ایشان بہت و در وقت شدت گرفتاری گرانبار  
قرضدار سر اسیمہ و پریشان وجوہ راہ را بلی این مملکت دل فکارتی این طوط و آن طوط  
پویان گردیده چند انکہ بیشتر شتافتند کمتر یافتند آخر کار چار و چار روی توجہ از ہر  
بر یافتند بندہ هیچ کارہ کہ بغیض تربیت بزرگان فی الجملہ مہارت انگریزی پیدا کردہ سالک شد

در ماه فبروری امتحان گورنمنٹ دادہ و ہشتم جولائی از روئے گزٹ گورنمنٹ مقبول افتادہ  
 سال حال غزیت امتحان کالج دارد و از غیرت عطلت خود بار ویت عسرت حالت بد جگر سخت  
 سخت می خار و ہر چہ کہ حسب شت حاجت و ضرورت غنیمت فرصت نعمہ ندریس انگریز  
 در مدرسہ مستعدہ سید ابدیشاہرہ بٹ پنجر و پبہ مع سایر مردم بہتکراخی خانہ چارو پو  
 ماہیانہ متصل مدرسہ منزل گزیرہ تلاش محاش کافی از ہر درے روز و شب بخار سینہ  
 عقیت گنجینہ شتغل است و نایرہ امنیت پیدا ئے نوکرے آن حوالی باقتضام سعادت  
 نزدیکی ملازمان عا و رکانون دل فدویت منزل شغل و فوری شیع خیر مرض الموت راجہ  
 تجویز امکان وقوع آن و ترجیح اتقان البقان ادخال ملک و خالصات شاہ انگلستان  
 و انتصاب کچر ہیا متعددہ منودہ طریق ہستمان ترسیل این کتاب استصواب باب  
 آستان مدت توانان و اشتیاق رجا استعجال ایصال جواب و عدم اہمال جستجو  
 نگاہ پورین باب ارتکاب سرعت خطاب بحدود وجود علاقہ مشاہرہ مکلفیہ از جناب فیضاب  
 پمبودہ مترقب حصول ممول و شرف قبول سؤل میباشد زیادہ چہ عرض نماید۔ **قوس**  
 خاضع الامتاق عالی مناصب سید عارف اللہ خان صاحب سلمہ اللہ الواہب پس این تحفہ سلام  
 شوق التیام و ہدیہ کلام آرزو پیام ارقام ماہو المرام انیک الحمد بعد علی السلام و کذلک الحمد جو کلم  
 من اللہ الکرامہ و وقطو الطاف نامہ اشفاق علامہ کی مورخہ ۳۱ شہر حال در جواب اولیہ  
 خلوص شقیہ فقر الخلیقہ و دیگرے بر قمرزدہ ۲۱۔ با یکصد و یکدانہ انبہ دل پسند دل پسند  
 بحلاوت کام و زبان بگائے بسند اول دل ہ بیدل جو کہ باختہ برضی و ثانی لذت بخش

ذالقه شایقه اخلاص فایقه مستمند بلند الفت بر بند بصورت مفصل و معنی متصل گردیده  
هم موجب تذکره خلق کریم و بهم باعث شکر و سپاس لطف عظیم گشت از عطریث و شیرین  
و خوش گوارش چه شرح دهم که هنوز دماغ محبت عطسه ن است لب لبب بهم چسپین  
و سان مزه چش لیسیدن تحریر توصیفش مستلزم نشفت قلم بکسیدن لیفه از فطر لذت و تقریر  
موجب سکوت زبان در دهان بامش آب نوشین حلاوت خانه احسان آباد و نعمت روز  
افزون بازو یاد خیال ابتدا بناسه اتحاد از این استغنی الاوصاف باستطراف تمین و تبرک  
اغتنام التذاذ اطراف بر انفراد و استطراف احتفاظ خود و بلج در شسته قاطبه محرم گشت  
و با کثر عشایر اقربا و احباب نصیب از الطاف بے اکتاف ابلاغ داشت اشفاق فرمایین  
بعد قدوم بخت لزوم خواجه کمال الدین خان حاله الحال از مدت مدید سامعه افروز گوش بر  
صد اول در هوا چشم برآه خیر خواه میشود استیناف این خبر اختطاف اثر استکشاف عطا  
پیکر خوش نظر ناظوره امنیت خاطر فائز نمیکند تلو است مردم خانه بر مخلص بگانه آنمه قاضیه  
تنگ که که نفس نمیتواند آرام یافت درینولا از سر صرار و استبداد دست و دامن اند  
که هر چه باو باد در شمر صفر المظفر این امضا ایام نهمه عشر روی توجه بدان سمت باید تا  
تا اوایل ماه ربیع الاول از انصرام کارشاد سه بره سرور و شادی حاصل شود و پنج ویریه  
سالها بالکلیه باطل و زایل گردد و بصاحبزاده عالی مقام سلام سنون الاسلام برسد زیاده  
سوا شوق و دیدار چه اظهار رود - **فصل** برادر صاحب عزیز القدر گرامی نشان الفت  
پرست و عالمویان سید زین العابدین صاحب سلمه الله تعالی السلام علیکم وعلی اهلکم

مارا که نه آرایش بر گه نه نوائی است به سراپه اگر هست همین دست دعا هست به  
 الحمد لله که محبت قلبی و مودت معنوی با انضمام عینیت انبی رافع و دافع حجت غیرت صورت  
 و مبانیت ظاهری گردیده در صد دانه که بجای سلام علیکم منی بگویم السلام علی منته  
 یا علیهم السلام من در عالم وحدت حقیقی بهم مخاطبم و هم مخاطب یان خود خطاب غائبانه دارم و از  
 سر تکلف رسالت غائبانه می نگارم که رقیب رسید و سوره و سر و مو نور بخشید و رنگ  
 و تقاعد در جواب باضطراب ناسازگاری مزاج مردم خانه رونمود که شطری از آن مرقوم  
 رقیب در حومه والد ایشان گشته از حالی شدن خالی نخواهد بود عزیز من تشفی کلی تشنه آبجو  
 بر لب آبجوی موقوف نوشیدن آب هست نه وزیدن هواست نه نمک اسودگی  
 سر ما خورده لرزه فروش منحصر بر پوشیدن لباس پلاس و صوف و پشمینه است نه  
 در بر کشیدن چبا گردان بهما نازک و جامه تنگ تنگ طالب شراب وصال تماشای  
 سراب خیال از شکنجه اضطراب کی بر می آید و آرزو مند حصول کام بخیل مواعد نامتام  
 و دید و شنید کلام و پیام بقیام از تپش و تلوانسته دل کجایمی آساید اهرم آمال و اخ  
 مقاصد و غایت امنیت و قصد مبتغای ما سرعت انصرام طویلی نیکوی باسعاد بوده است  
 نه عجلت بتقدیم رسانیدن امری از امور مستعاره رسم و عادت که طمانینت خاطر منکسر را  
 محض وقوع این محض باعث قوی نمی شود بلکه نوسه منطقه تسلیت و تعویق زاید غلّه  
 در بر وسینه هوس گنجینه میکند اصفا نوید قرب لقا قبله گاه آن بند پایگاه بتقریب  
 ورود محمود این حدود در ضمن نهضت غزلیت حیدر آباد فرخنده بنیاد منظر ادای سپاس



بیقیاس رب و دود گردیده صیر فی تخیل بتعلل تغافل و تکاهل و تسوئف و تعلل که مزلج  
 و باج ایشان را از روی سہامت متواترہ بران متبادر مجبول یافتہ نقود تردد و تشویش  
 بیش از پیش بچار سو دل محبت منزل تود کیش در چیدہ از خدا توقع و رجاء کہ ملت  
 استداد مکت و تامل آن نواح بر فرصت فوز عظیم دید و اید و ملاقی اشباح و مہن نفیثاند  
 تراوہ بجز دعا صحیح سلامت و جمعیت و عافیت چه قلم راند۔ **رقعہ میراج ربیعہ**  
 فضل و کرم بہار و وحہ خلق اتم ابرطی لطف اعم سید عارف اللہ خا نصاحب سلمہ اللہ الاکرم  
 گلہ ستہ سلام سنون الاسلام کہ بشما یم اخلاص شام الفت پیام دل را موعظ سازد و برویک  
 اختصاص ماغ الست راغ جان را معنبر تحفہ محفل بہشت آئین و ہدیہ مجلس بہار ترمین باد  
 الحمد للہ کہ نہال بال و فاشتمال تاب سحاب فضا لا یزال سیرا بشاداب حصول صحی <sup>فصلت</sup> عافیت  
 و طراوت و نصارت گلشن احوال صفائا لبوصول و ام خیریت و جمعیت مستول حضرت  
 رب العزت ہبوب بیم فردوس شمیم بوستان دوا و دور و محمود رنگین گل گلستان فواد  
 و تازہ ریحان چنستان مودت بمعنی نامہ شکیل بشما مہ اجابت سہلت باعث شگفتگی  
 غنچہ خاطر فاترہ مٹھرا داسی سجدات شکر ایزد قادر شد باغبان حقیقی حدائق آمال و  
 امانی آن میراب روضہ یکجہتی و یکگانگی را بر شحات غمام کام بخشی و کامروائی تازہ تر  
 و نخل بلند ذات از جہند آن نہال پیوند لطف مروت را بقطرات مطرات انجاح  
 مآرب مقاصد قلبی سرسبز و بارور و اراد مترقبہ ہموارہ گلزار صداقت بر نسایم اعلام و  
 استعلام صحت و سلامت گفتہ و ریان باشد و ریاض قربت با بیارے حیاض رست

و کتابت خرم و خندان و درینو لاکه مخلص بے ریا بسیل تبدیل آب ہو اسکن موضع کو تم  
 پاک گردیدہ اگر صبا کروح افزای خط مکرمت نمط از مہب تلفیفت قیمہ عنایت ضمیرہ موسومہ عجی  
 سید نیو صاحب سلمہ العواہب بوزیدن و رأید موجب نصارت جنان دل و استقامت راجحہ فوزان  
 متصل گردد بصاحب جزا دگان مافطرت سلام سنون الاسلام برسد۔ **رقعہ ۹** بر خورد  
 نور الابصار محمد عبدالعزیز طال عمرکہ و زاد قدرہ الحمد للہ علی السلا مہ والمرجو من اللہ کلم الکرامۃ  
 عجالت نہایت من محصیت جبلت از غلت قلت و معدومیت موجودیت مبلغ بدست عسرت  
 طویت اختیت مرتبت بچشیت مملت اقامت یکد و روز دیگر کشید جمعیت طبعیت بشت کز  
 فکرت ناواقفیت حالت این جہت از سورت راجحیت پریشانی مبصوئیت ایمنیت گردید کہ  
 در صورت محصولیت زرا از رحمت صمدین مغلوبیت سحریت عزیمت بغالبیت جازمیت بہت  
 و نہمت مبدل خواهد گردید و در خدمت فضیلت در جہت حضرت مولویت منقبت تسلیمان جہود  
 و کور نشات فدویت و بدیگر اعزہ الفت و مودت مرتبت سلام سنت سنہ فیہ البریۃ بمعرض  
 عرض و ہریت و رأید۔ **رقعہ ۱۰** بر خورد اقبال آثار سعادت و ثمار سید لطیف الدین  
 طال عمرکہ بعد از دعا کہ اصل مدعا است املایکہ واسطہ تشکین و تشفی ذریعہ اطمینان است  
 تعویذ باز و دل مضطرب ہم کافور ناسور جگر نسیم غنیمت کشن و فاکل بر سبب گلبن تشامش  
 نخل مرا و گلہ سٹہ تازہ چمن فواد نتیجہ دعا کہ نیم شبی نیشان فرو نشان حرارت خشک بئی کام  
 طلبی فوز عظیم حصول منتہا کبتغا ضمنت شرک وصول افتضا التجا نفس عیسو بیمار جان بلب  
 چشمہ حیوان عطشان آب طلب تریاق عاقی نہ ہر لہفی نا کامی جزای او فامی استداد ایام

خون آشامی جان دارو مرض انتظار رفع دروان قالب زار و زار رعنای نگار حمله مطلوب  
 اعنی سعادت نامه بشارت اسلوب مانند آفتاب عالم تاب که از تیر جلیب سحاب بر آید یا هلال عبد  
 سعید که در شب امید برید بر لب افق طلوع نماید چهره نمودار فرخست من سوخته آتش اندوه را  
 زندگی دوباره عطا فرمود از خوشش کرداری و ستوده اطوار و محبت قلبی آن بر خوردار  
 یقین متین که این طریقه انیقه و سحیه رضیه علی الدوام بلا ایهام و تساهل جایک و متسلل  
 خواب بود عذر رنگ الدامه آن زبده اولاد اما جد که دامت و نجات مشک مملکت کتابت  
 کرده اند از فرست و کیاست دور نیست چه خود من کل الوجوه رهین منت بے غایت  
 ایشان بوده ام پس نسبت این حالت بذات عکاس مرتبت و توقف کتابت بر امنیت منفعت  
 مجهول معلوم معلوم و اطر عدم درود جواب خطوط الفتن منوط این معصیت مربوط از قد  
 منعی صاحب امین صاحب سیر دام حیرت دارد و علتش پرسند و از وصول جواب خبر کنند  
 امی بر خور دار کا مکار طوریکه مرا از اطلاع احوال خود خوشنود کرده اید بیچاره بنده خدا لا اله الا  
 بهم بحسب تحریر خط خیریت فطاکا گاهی کیفیت و حقیقت دهید که ما ہی بے آب است  
 یا چشمه سیلاب زیاده غیر از دعا بشما و الهیه شما و منعی صاحب امین صاحب همه دوستان ع  
 هر که باشد ز حال ما پرسان به چه نکاشته شود از طرف بر خور دار محمد عبدالعزیز و فقه الله  
 العزیز سلام شوق ممداد اند و بخدمت پیر بزرگوار خویش تسلیم عقیدت تشمیم بعض رساله  
 رقعۃ صاحب گرامی قدر قدیم الاشفاق لطف گستر عزیز الوجود کریم الاخلاق  
 سید رحمة الله صاحب سلمه الله الخلاق بعد از سلام سنون الاسلام باوقام ما هو المرام می پردازد

از مرآت معنی تا صورت و صورت نامی معنی محجب و مخفی نخواهد بود که چون حرکات و سکون  
 ذرات مکونات تابع ارادت و مشیت خالق الارض و السموات است انسان ضعیف البسیل  
 که حسب حکمت از لیت بقا علیت مخاطب است و با سارت معائب از قبول فضول اختیار با همه  
 اجبارناچار حفظ ادب پندگی در پس و خداوندی در پیش پس فحال المایرید نصب العین مطالع  
 نفس الامر به که اعتبار و سابط الایغیه و ردیه بارتق توفیق صدائیه یقینیه دافع و رافع حسب  
 ظلمانیه ظنیه و تبصره عفود صنفی معامله مستکر همه واقعه فیما بین ما ضیه که حسب نیت نفسانیه  
 و علاولی اغوا بعض شیطا طین الانس نوسه کدر منهل عذب قدس انس و مسدود ابواب  
 صداقت و یگانگی سابقه طرفین از مسامیر تدابیر جمالت و بیگانگی لاحقه جانبین آمده آمده  
 خاصه مصنفی آن آب تنیم نصاب مفتوح آن ابواب جهان انتساب بیالایش کتاب است کتاب  
 کتاب خطاب است بر اسبیه سابق و اغتنام بالحق بالصواب انصاف و امع ایاب لوا مع از  
 اصفا ساخته لاله نسخه جامعه الفت فرست جریده انت تازده نال گلشن مروت گل سرسبد  
 چمن فتوت دوده حدیقه سعادت ریحان گلستان شرافت نور دیده نجابت اعنی صاحبزاده  
 و الانظرت که دست بهم فرساکلفت و حسرت و ناله جان گزار فرامی نخلت و ندامت و چشم  
 حق بین کشتا عبرت و انابت از خواب گران ذهول و غفلت و موقد نایره خامه لطیفه  
 سرمدیه جلیه شده شده بلسان خمول آلود فضول اظهارا نامله و انالیه چون توانا  
 اختیار صبر صبر زهر که نوش بکام ابل گوشش هوشش کرده کرده کرده ناکرده بک کرده  
 کرده قدیم النما س کرده از سر رجا تا سبیل ساس استیناس در دیارب که در صفت

جواب بر سرعت کتاب امن نبشتا روزیاده چه - **فصل ۸۲** مولوی صاحب فضیلت صاحب  
 اشفاق مناقب مولوی سید علی بخش صاحب مد الله الواسع السلام علیکم وعلیٰ اهلکم  
 الحمد لله والمنه که بهر حال حال این پریشان بال قرون صحت جسمانی است و جمعیت دعای  
 آن شفیق کرم طریق آنا فانا مسؤل و مطلوب حضرت پیر و در باره مکافات خسارات  
 و جبر نقصانات که محتاج شرح و بسط نیست اندیشه تا بل سپیده هنوز در پی قطره و تردد  
 اماره بجا نمی برد اگر چنانچه از سابق استصواب خاطر بعضی عجزه صفا کیش بود اکنون  
 سفر شهر حیدرآباد در پیش گیر و قطع نظر از دشواری استحصال رخصت امتناع تاب تحمل  
 بر خود را بر مصایب مصاعب جدائی باین سرعت و زودی و باز ماندنش با تنم همراه  
 از تحصیل علم انگریزی که هجر و ترک آن بعد از مضایق این همه مدت در طلب یا آنکه یک و سه  
 زیاده تر جهت حصول استعداد کافی باقی نمانده مستبعد از عقل است و دست رد بر سینه  
 فصول عجلت میکند و نمی تواند قدم بردارد و بضاعتی ندارد که سرکلاه گم کرده تجارت  
 دیگر براه بدست آورد بر خود را بقرط العقیات معلم انگریزی و دستنما سفارش او بر تو کمر  
 بهل و خانی الحال بمشایره سی و پنج روپیه و سعاد اضافه نوبت بنوبت اندون یک و  
 سال تا مبلغ یکصد و هفتاد و پنج روپیه و ندان طبع نیز کرده متمسک رضا عاصی است  
 اصطلاح عقل ناقص بانضمام انتشار اکثر احیاناً بر توفیق استكمال علم بل نسیان و غلط  
 از درجه شخصه موجوده و نااستحقاقی ثبوت قدامت مستعدان آن خدمت پیش ارباب  
 است و از عدم تعلّقش بگورنمنت و تفاوت زمین تا آسمان فیما بین علاقه گورنمنت و ماورا

آن و پیش با افتادگی عمدۀ هرگونه در صورت کامل عبارت بحکم امتحان گورنمنت  
سنگ راه اجابت مسئلت می می آید و با اینهمه کج وار و مرز قلم کار خیر آن بر خور دار که اجم  
امانی و اخص مار بست خاطر مضطر اما بی بے آب باخته ارتفاع حجب غیریت از میان  
جانبین بتاسیل ساس طبع صواب اباب و استطلاع جواب کرم نصاب پرداخته امید که عجلت  
قبول سؤل بر فرصت وصول نامول تقدم گزیند و نعل دکل استعجل و آتش تلوا سده و پیش  
نه نشیند زیاده بجز ترقع مزید لطفت عطا چه املارود۔ **رقعه ۸** بر خور دار نور الالبصا  
سعادت دنار طال عمره۔ بعد از دعا طول عمر و مزید اقبال و توفیق کسب کمال معلوم  
نمائند که احوال این محال بهر سوال که ضمیمه رت قضا ذوالجلال چه بسا اورخو و چه عسر او شده  
میگذرد چون مشغول غایت جسمانی است و بسبب پاسبان رحمت و اخص اما محصور و کمال  
ملاقات روحانی اشباح ابدی منیعۀ رشاد و ثقیه چهره نمود و رود محمود نمائنده و غنچه بر فرد  
دل آزوده افسرده را کشانیده و دیده غم دیده و سینه الم غمبینه را نور و سرور موفور  
افزاینده آمده نامه معتمد خان بایشان واصل و جواب اعلام بشفقت سپینور رقم خان  
در باره اختیار صطبار تادمت دو ماه با اطمینان خیانت جت ایضا تسلیم آن از طرف ایشان  
حاصل شد استماع امتیاع زیور معلوم پیش از اقیاع اخبار آن بر خور دار سعادت انتفاع  
بعرض مت شهرین تخمیناً یا کسر کے کم و زاید تحریک سلسل استیصال آن از خدمت مفوض  
بانا استحقاق منفعت فاین تر از مشتری آن فروشنده در صورت اشتراک خریداران پوششده  
و اصنا جواب اقبال سوال و عده مستوفی استیصال ارسال نزدیک این داعی غیر کمال و چند

گذارش غم و آصال در انتظار و کا و عده با کمال و ثانی الحال بعد استفسار حقیقت حال عند  
 الوصال از سر صدق مقال کرامت اشتغال ایقان ایتقاع ابتیاع آن زبان گویائی را تخت بند  
 دهن خاموشی نمود و برخاست تا نفس الامر چه خواهد بود فی الواقع از اول امر بایشان نوشتنی داشت  
 تا دهقان بنان تخم حیران در مزرع مرام جان نمی کاشت مآله هنوز هجدهست نگردد و انحصار <sup>لش</sup>  
 بروقت فیصله همزبور مرهونه از زبان سید نصیر الدین صاحب بگوش رسید برخوردار مردم خانه  
 شمار از مدت محل هشت ماه کامل تا تاریخ نیست پنجم شهر محرم الحرام الفراض یافته و این ماه  
 ماه نهم است و حضور شما درین ایام پر لایب و ضرر و او اهم مهمام هر قدر که زود تر ممکن باشد  
 توسن عزیمت این جهت گرم عنان سازند بلکه در صورت امکان سواره مرکب ز راه دریا  
 تا بسهولت و عجلت طی مسافت دست و دهند منت این نواحی را بر سکونت و اقامت آن حوال  
 ترجیح دهند ع. بیایا که بعد جانان آرزو مندیم با جناب اخو یصاحب بر جناح استیجا  
 عازم آن محال می شوند و عنقریب خط بنام آن برخوردار یا مشفق سید نور قلم خالفا  
 بنوک قلم می آرند زباده چه **رقعه ۸۴** برادر صاحب مشفق مهربان چشم و چراغ و دو  
 مولو محمد مدد یصاحب اصف سلمه الله تعالی و در افتاده حزین زین العابدین عی  
 مورد امتحان چرخ جفا کار و در انواع تفکرات و تشویشات زمانه حیل ساز زار و زرا  
 و ناچار بودند تا بقرار و نه پائے فرا چشم حیا بر پشت پا و زبان معذرت عجز نوا  
 بو ثوق رجا عفو سهو و زهوی و انمود بعد از اهدا سلام سنون اینچند کلمات خلوص ایات  
 فصاحت می پندارد و درین نزدیکی توالی خطوط الف متوط موسوم برادر عزیز و برخوردار

محمد عبدالعزیز شتعلیف مزاج صفا انتہی لاج جان الم تو امان را آئندہ پیچ و تاب نداد کہ  
 بیان بمیدان شرح و بسط آن توان نہاد انا اللہ وانا الیہ راجعون معلوم کہ الہ نیا ساعت  
 لیس فیہا رتہ درین زندان جانتان مردم با ایمان را بجز خون دل خوردن چہ نصیب آرام  
 و سکون نشستن چہ امکان سے زندگی برگردن افتاد دست امی جان چارہ نیست ہ شاد  
 باید زیستن ناشاد باید زیستن، مفارقت برادر عزیز سیما تا خوشی مزاج او خوارالم در  
 ۱۰ سورجگر کردہ اقامت کیرونہ ایخارا زیادہ تر از کیمیاہ شمرودہ اما چہ کنم مرغ بے بال و پر  
 بال و پر خود از خدای طلبم و از شما استدعا دارم زیادہ ازین زیادہ است۔ **رقعہ ۵**  
 برخوردار نورالابصار سعادت و ثمار محمد عبدالعزیز بال عسفرہ وزید قدرکہ بعد از دعا کہ  
 مافوق ہر مد عالما و انہا انکہ نور دیدہ بے نور و سرور سینہ الم گنجور راحت و آرام دل  
 بے قرار حسنیہ رقیۃ سعادت ضمیر آن برخوردار سورنہ عجب ہم ماہ حال شب سادس و عشرین شکیں  
 بخش جان خزینہ و آگاہی وہ مطاب مضامین شد برخوردار بقول مرزا عبدالقادر ہیدر  
 جسون ساز لفظ کردم فغانا صرف خطا کردم ہ و لے از سستی طالع کسے نشید پیغام ہ ہ  
 بتاریخ ۲۱ ذیقعدہ جواب بنیقہ رشاد و ثیقہ برقمزودہ الیہ وصولہ ۱۶ مرقوم و بہت ارسال  
 موسوم گردید مگر گشتلے ہوش و حواس ابن ہسیچ شناس بیان پارہ قرطاس ہم ہمچہ  
 سے برنے سرگران افتادہ ایم از مار سائہا ہ کہ دشوار است فاصد ہم زما پیغام بردار و ہ  
 اکنون جواب قیمہ مورودہ اینماہ مرقومہ ۲۶ ذیقعدہ مع خطوط موسومہ سید لطیف الدین  
 و مولو یوسف علیخان و مردم خانہ و عرفیہ و درخواست رصنا چہار ماہ کہ از براہ مال اندیشہ



مناسب نمود با تلفیق سرشکست این جایگاه در یک لفافه کلان بنام آن برخوردار سعادت  
 تو امان بیاورم و در میان نامه فرماید بچو صلگانه بمصاحب مکاره زمانه حسب  
 طبع بچیزدانه آنچه از ته جان بر سر زبان گذشت تسلیم قلم الم رقم در دو غم علم گشت تکرار  
 اظهار آنهمه خزن مزخرف کاریست محض بے مصرف مگر اگر چه سحر آمیز باشد  
 طبیعت را ملال انگیز باشد باجله حال که طناب اهل گسسته و دست بی دستی از سایر جلسته  
 چاره که آخر چاره بنظر آمده و از صمیم خاطر فاتر برآمده فکر تقدیم آن تا سرآمد ماه محرم باین  
 صحبت این مردم نامردم می پسند و من بعد توفیق تسلیم و رضا بدو ترک مطلب مدعا شده  
 رخت سفر ازین مقرر سرسریج و کدر بر سر بند و سه گدازین را با آسمان دوزی باندهند  
 زیاده از روزی بزیاده بجز اعلام و ستعلام خبریت چه تحریر و در از طرف این مجبور  
 اعزّه نزدیک دور سلام شوق پیام گفتم شود **فصل ۸۶** برخوردار نور الانصاف  
 سعادت و تدار اقبال آثار محمد عبدالعزیز طال عمره و زید قدره بعد از دو عا طول  
 حیات در خیرات و مبرات و مزید کسب سعادت علم و هنر معلوم خاطر عاطر آن تحت جگر و نور  
 که صحبت بمان این مجرم بزد حاصل است و استغاثه خیریت ظاهر و باطنی سایه عشایران حواله  
 اخلاص شاغل نامه سعادت علامه بر قمره ۲۶ ذی قعدة بدوم شهر حال روز جمعه چهره و رود نمود  
 و انتظار وصول جواب اصول قیمه مسئله امراه مذکور که تا بهنگام ارقام خط سرود و هر بار  
 بدان حدود رسید بود الی الآن در تانی کتاب این مکتوب افزود و تخریر جواب خطاب آن سعادت  
 اباب از من سر اسریج و تاب بچه منط صورت خط گیر و که طبیعت منفعت طویت حسب جبلت

و اجابت مخاطبت از برارت اقامت بخت بے منفعت نسبت خطیبت بخود می پذیرد و از آنجا  
 من سینه من نفسک باری این قدر است که **س** ندانند و در دست من اختیار **ه** که من  
 خیرترین را کنم بختیار **ه** آنچه از عالم غیب بفرستد بشود جلوه نمود میدهم امضا و تصدیق مالک  
 الملک لاریب است که حکمت کامل و مرحمت شایع از شائبه نقص و رخساره قدرتش از  
 نازه عیب بر است اینجا اختیار عین اجبار است و اختیار اضطرار **س** حد وسط از اجبار  
 بندگی ناچار چاره کجا الا تسلیم و رضا چون و چرا چاره از صلح کل بالاتر از عیش و طیش سزا  
 و جز آن خنایست وانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود **ه** خطی زور نوشته که این نیز بگذرد  
 استخوان دستطلاع معاوضه مشاوه بلا سهت صلاح احدی بمحض عنایات هوس سمات  
 مخصوص این رنجه شکنجه تشویشات روز و شب بوده است نه حث و تشویق فحشی ولی لقب  
 نه معلومیت خدمت ایشان از مغفونیت و مرقومیت آن مطلب باید آن برخوردار مغفونیت  
 در هر کار از باطن خود و در نماید که آن بعضی نظری اتم توار و تانیات و عملات متوالیات در مظهر  
 مشخصات مقدمات از تاخیرات ملاقات راجه که اجل موجبات آن اولاً تغییرات حالات وی  
 به تشویشات اعتزال انتصاب رزیدنت آمده ثانیاً درآمد ایام عبادات احسان و ثانیاً  
 درنگ وصول سفارش نامه و راجعاً انتظار عود رزیدنت و خامساً اهتمام انتظام حسن  
 و ضیافت بهداشت ورود و گهریال و کمر بند بسبیل سوغات و انعامات از ملکه انگلیس  
 و سادساً سلوک اهل مال و ذراجه بدرک اسفل سقر و کدر خاطرش پیشتر ازین بگذرد و سابعاً  
 اعتراض تا یکماه کامل ازین سوبسبت کینا کمار می و ثانیاً دیگر رفتن بعد باز آمدن ازین حدود

بخت کندین رود تا به نزد یک آسانی و تاسا دیوی و دیوان شقی پیش فرنگی در باره عده  
 نفعی گرس و عاشقانش زود دیدن انجمن چانه زن از ایفا و عده موكده جد و كدام این  
 سمحن چرخ بر فتن از دست و پا و دهن کام ناکام با کام تلخ حرمان کام کام ران احزان  
 بشتر بتم دارد آموده صد سر و در دم با ناکرده تمام یک نوا با صد چاک سپرده لم  
 دست با ناکرده بدوش یک قبارا با اسی بخت چنان کن که آخر با ممنون اکثر کنیم دعا  
 بدو است جفا چرخ بر بند با یا بخان عطا به عار با تا که بشکست پذیرم با  
 به خودم فتنه زار با یارب چه عداوت است با من این کار کنان کبر یار با در ملک  
 در شهر اسلام با معزول ندیده ام هولا تا کی بمیان خود نه بینم با دست اجل  
 سخته پاره منفعت کافی اداس و ام حسب اقام سعادت نظام از راز این مقام  
 که در باب انعام اهل اسلام بمترسبه تمام لنیم نافر جام می باشد چشم در اشتن و مرغ بیوده خیا  
 خام بختن و بمشایه سنبیل و گل در زمین شور کاشتن است غایه غنی الباب بقدر کفایت  
 نرج باب زمین صوب ناصواب اگر دستیاب شود نوز عظیمه فتح باب اجل تار باب مطالب  
 باید پنداشتن طرفه اعجوبگی تازه که تاراج از جانب کنیا کماره درین محل خواره  
 رسید و بناموشت مزاج از کم غذای حقیر و لاغر گردیده و رنگش متغیر مگر تیرگی باطن  
 بر ظاهر بدن جلوه گر نمودار و وضع و بی معنوی بر هر یکل جسمانی صور مستولی  
 و است و نرخی بیر مری زبون و مغلوب خافت و لاغری اندرون علاوه اصل نخل  
 لگون بختی عرو نش نمود شاخ و برگ این سختی چند ابیات حسب حال از قصیده عرفی شیراز

کوک ناله سازی و صفیر آهنگ تم پدازیت تا بانم از وصال جدا گرد روزگار به  
 باروزگار عیش چاکر روزگار به آن جنبها فتنه که در شهر غم خرید به تخط متاع بود  
 عطا کرد روزگار به آن چشمها زهر که در باغ فتنه بود به در کار بیج مهر گیار کرد روزگار  
 چون من تم خری سر بازار انداشت به زودم فروخت حیث خطا کرد در روزگار به درم  
 بکشوری که عنان اثر فلک به بهار را برگردا کرد روزگار به از بوی تلخ سخت  
 و ماغ اسید و یاس به زهر یک در پیاله ما کرد روزگار به در بنم ما ز شنبه و آواز ملال  
 هر نعمه که بودا کرد روزگار به ای دل کلاه کج نه و بر یاس تکیه زن به کت حابنه اسید  
 قبا کرد روزگار به آن دست را که رونمود به باستین به دامن سعی گیر و دعا  
 کرد روزگار به هر وعده بهجا که بگوین کرده بود به با ما ز رو سهر و وفا کرد روزگار  
 هر ناو که که زو بشید ان کر بلا به زخمش نثار سیننه ما کرد روزگار به درج اسید  
 و گنج دعا را گهر نماند به دست دلم بحسب رضا کرد روزگار به اکنون نظر باستان یک  
 حیل و دیگر که آخر الحیل آمده است حاصل رضا چهار ماه از روی ارسال سر فلک بعجل آمده  
 عزم جزم دارم که او اسطیا و آخر شرم محرم ازین منزل غم و الم حرم و شادمان یا سهد  
 حرمان حسب مقدور خست سفر بر بندم حکایات شوق و شکایات غم به مگر باز گویم  
 روز به هم به دگر نه قلم را چه یارای آن به که از صد کی را نماید بیان به زیاده ازین  
 اطناب کتاب باعث ملال و کلال خاطر او الو البصائر است بهم عزیزان و نور چشمان  
 نام بنام دعا و سلام بشتیاق تمام برسد - **رقعه ۸** مولو یصاحب فضیلت مناب

اسوة الافاضل زبدة الالبان لکرم الاخلاق عظیم الاشفاق مولوی یوسف علی خاں صاحب  
 سلمہ الدخلاق بعد از تبلیغ سلام مسنون الاسلام کہ فاتحہ الکلام و خاتمة المرام و بین  
 دست انبیا و دوستان خلوص رضام است کشف راسے مہر پر آن معنی نامہ  
 صورت و صورت کا معنی و حقیقت فرا مجاز و مجاز کشا حقیقت منوہ می آید بر مرآت  
 ضمیر صفا تخمیر کہ ہمارہ مقتبس اشراقات معارف حقایق یقینیہ و سیکس الدامات شریف و قابل  
 علمیہ می باشد مستور و محتجب نخواہد بود کہ انجہ از پردہ نوہ غیب بعرضہ فعل شہود جلوه  
 نمود میدہد آراستہ و پیراستہ شاہد لایب است کہ رخسار جان شکاک حلیتش از غارہ  
 نقص و ابرو و دلجوئی قدرتش از ستم عیب مہر است و حرکات و سکنات کونیا  
 در ہوا اضطراب چارنا چار تابع قضا و امضا آن مالک الملک بے ہمتا اینجا اختیار  
 اختیار کہ ہم بآستارا بجایار خار ظان دامن عقل است از مقولہ کج دارد مرزب خفظہ شب  
 ادا عیودیت بر چہ اصل پس حضرت جرأت اینکس یک مقدمہ نامرضیہ مستحکمہ التذکرہ کہ  
 از اغوا سی نفس مارہ و حق تبیین البسیہ بعض شیاطین الافس باعث گونہ مضرت و نقصان  
 ملازمان بزم قدس النفس بود و الی الآن موجب شرم چشم آزر مہمچان ابجد خوان دبستان  
 کن فکان است بسان لمعان مہر انور و نور شید خاور فی نصف النہار و دید اولوالبصا  
 پیدا و آشکار و نمایان ع آنجا کہ عیان است چہ حاجت بہ بیان است ہم اکنون اقتضا  
 آب و خوردن الم بر و دراز مسقط الراس در اس لشہر نابہر تروندرم اسپر شکیخہ اندو  
 و غم گردنا و گیر گنجی بر و کجا بخاک سپردہ بر تہ توفیق ترک طول ایل و دغدغہ قصد یون سفا

تیغ اجل ابهام هنگام پسر و رفع و دفع ایام عسر و یقین اعراض اغراض آن ذات  
 فضیلت نکات از اتقان اغراض این ریاض مذلت و هوان سحات و اعظام اهتنام  
 استحصال مشوبات اخری و اعتناء عتصام شگال و رجاء عقبی بر هر فرسخ عزیمت  
 سابقه تنگه قلب صداقت طوبیت در مقامات مکافات اجترای با ضعیف باز منته آتیه از ادا  
 و ایضا موجه زر محصله زاید و رفیق طریق مسلت بیبه سجال از ان تفتیق بر حوصله و دل ده  
 قبول اموال حصول مدعا و توسل اساس فضول اطلاق و یدامید که خار انتظار بسیار از مهلت وصول  
 جواب با صواب و در امن خاطر فائز نخواهد شد بصاحب جزا و بلند پایه سلام سنون الاسلام لغت  
 و استیناس سرمایه بدیه و تحفه بر ساد زیاده چه رحمت داده آید الا که لطف اعم و کرم اتم کم  
 ر ق ۸۸ عزیز با تیز واقف رموز هر چیز سلیم الله العزیز شاد باش ای دل را آخر  
 عفته ات و امی شود و قطره مایه سرد جانیکه دریا میشود و گام کشتایهای شوق جنون باز  
 در فضا صحرای طلب نهایت خضر لطف سردی سر به سجده و ثنا و یکی کشید و دست و پا زد  
 اضطراب مهاجرت بسکون قرب زمان موصلت آرمید متناسه دیدار دار صاحب منصف نیکو  
 آنقدر از حد گذشت که سوای عطف عنان بدان مکان طریق دیگر تصور نگشت چارناچار مانند  
 خدنگ انکمان بسته به اختیار در خانه ایشان نازل شد و بدولت نشاط بی پایان وصل  
 انشاء الله تعالی بتاریخ ۲۸ این ماه متوجه آستان مینت توانمان میشوید و سعادت آید  
 می از روزی که اگر از کثرت گل و لاله آشنای راه نگاشته آید پای قلم در طی این مسافت از  
 لیفه دوات در گل است و بر بنامه را از سطور و دوا بر رود با و گویا بخت حایل عنایت

ایزدی بلده شمرستان توفیق گردید تا این گوشه نشین را دویہ نخل باور گوشه بینی بصدرت  
وید یونست توسل بحبل المتین توکل بحیدر بالفعل بضاعتی که بار سبکبار یکا جلی کردو

قبضه شمشیر و سه تار اغ ہمارا سے نذر راجہ و یک شیشہ ناس جبت آن خیر اناس است  
و یک صندوق عطردان و قدرے گوڑا کو مخصوص اقتضا طبع اخلاص اس چوں خاطر فاطر

از دغدغہ گرفت و گیر سر ہنگام تہانہ محصول اگر بامین است و دل تر و دوا اثر شر در پرا  
در صورت امکان وصول سند را ہمارا مفت فرصت شکر گزار است و غنیمت اوقات

سپاسدار و الاذایع نفس امارہ با اعلان حقیقت حال می پیوند تا از او از محصول  
تمت جرم فضول بر صدق این جرعه کش جام ذہول نخت و تشریف قدم بعضی از منتسبان

خاص آئینہ واریگانگہ سابقہ اسلاف است و حقیقت آرا یار فروشنہ ہای این سراسر  
و لذات جہہ التفات چمن تغافل مبینا و دمرات معنی نما الطان رنگ کدورت مجیداد

**رقعہ ۸۹** برادر عزیز میران با تمیز سرما بہ فوت گنجیہ مروت ہدم عکسار شیخ  
فریدالدین صاحب سلمہ اللہ الغفار بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام و دعای اعتلا سی اعلام

ارتقاء نام و از یاد توفیق انصرام مہام احیا خلوص التیام اعلام ضمیر صفا پیام باد  
کہ درین ایام بنزدیکی در سہ روز سنہی صاحب رزیدنت دوم از اہتمام سفارش نامہ

کلاہ پوش خویش عریضہ و نجاست خدمت افتا این مقام ہراجہ صاحب فرخندہ شہر جام  
لذاتیندہ و از طرف بہ ہمن لہو سی جہج کورٹ نیز و ناصواب و در با ضرورت سیکہ مفتی کاغذ پرورٹ

ارتقا مکنانیدہ و ہنوز ہجج جواب با صواب نیافتہ اند و ز نام ہمت از انشیام کام نیز یافتہ

انتظام امرین مستقام صبح و شام موقوف انعام خالق انوار و ظلم و رزق جمیع انعام است  
 نظر بر اقدام تدبیر انجاء مرام مسوده مطلوبه و موعوده محضر رنگ ارشام پذیرفته و سمت ارشاد  
 خدمت با احترام امید که بر دو قطره قرطاس انتقاش اظلام تلطف انعام و بر هر دو اسامی نوشی شود  
 اگر ام نقص ارقام گیرد و بر زودی لا کلام آن هر دو یکے بعد دیگرے بدون انعام اعنی اخری  
 از استطلاع وصول اولی ابلاغ کرم ابلاغ پیش من گننام و التزام اثبیت از بر اینکه میخواهم شما  
 رواج استقام صدر آن صدارت از گلشن شهادت خدام مفتیان مدبره و تهرنگر و چکنی بیتم  
 و علما اعلام و خواص عوام بلده مدراس هم بنمایم پس کیل با احتیاطا نگاه داشته از سبیل تحریل  
 دیگرے و انتظام استشهاد عظام هر مقام بتعطیر شام آرزو مرام خود میسر دازم و اگر این  
 محض خیال خام ماند و نکوسن بد گام طالع زبون رام نیاید همین حسام از نیام اعتصام  
 رب علام بر آورده صورت اتمام کار میانم زیاده چه بر او عزیز آن عزیز و نور چشم  
 سلام دو دعا دوام عمر و دولت و مزید توفیق کسب سعادت مهمل باد **قرع ۹۰** مولوی صاحب  
 فضیلت مناصب اشفاق مناقب خلایق مراتب مولوی مفتی سید علی بخش صاحب علمه الله الواسع  
 بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام و متناگ دوام صحبت مسرت سر انجام که مافوق التقریر و الاما  
 و از مکام انعام رب غلام مستبعد و غریب واضح و لاج رای ضیا پیرا سے گرواند  
 که بعد و رود مجرم رب و دو وجهت فتح باب مسده و که مرکز خاطر خطر موز بود تمامه عیان  
 این مکان آماده گذارش عرضیه درخواست نصب یک مفتی و فی الحال لیاقت سر بر آن خدمت  
 در وجود من بے بود محض نمود و بمبالغه کامل نسبت باین بنده بے سود دست و گریبان



تخلیفات طلب سند مثبت قابلیت از اہل علم و فضل محدود بودہ اند و اعینہ الفت قدیم بانی مسابلی  
جرات ارسال کا غد ملفوفہ رقمیہ ہذا و مجوز صداع ترخیصش بہ ثبت مہر کر امت بہر از بہر عزت  
و وقرو ثبوت مرتبت و قدر ذرہ بے ہر سر اسر سر است امید کہ عجلت قبول عاجل بہر  
وصول از اہل فاضل آید و انتظار و ورود جواب بشکج اضطراب نفسا بدقت فرصت و شد  
منزوت ہمین مسئلت مانع و رافع الطناب کتاب از دیگر ابواب بعد وصول جواب بسیار  
از باب خطاب و جواب بمثل یار باقی صحبت باقی باقی زیادہ چہ تحریر نماید جز اینکه توسن  
دعوت اتم بمیدان کرم گرم جولان باد محمد وآلہ الاحقاد۔ **رقعہ ۹۱** الطان منظر تفقد گستر

تلاطف فرما عطفت پیر ادام کرمک السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ تا ظلم برداشتم و اندیشہ  
برگذاشتم کہ حرفے چند از شکایت زمانہ پیر بہانہ بر نویسم و بسبیل تحفہ محبانہ و ہدیہ دوستانہ  
آن استانہ کرم کشیانہ و زفر ستم مضمونی جز شکوہ بے مہرے آن یار عزیز در گذشت  
و حسنہ غیر از گلہ بے التفاتی آن سر حلقہ ارباب تمیز بخاطر نگذشت تا ملی کہ تا ساقی چرخ  
نا فرجام بادہ مراد بجام آرزو کمتر میریخت چہ قدر عمو و موایشن مراعات بر احوال من مینمایند  
میداشتند و اندیشہ کہ تا طبیب و نگار بے مہر دار و تلخ عسرت اوضاع ببار چہ طلال و  
اکلاہ در کاسہ مذاق می پخت بر چہ مایہ گرے ہنگامہ دوستی و محبت نظر رحمت می گماشتند  
آنکون کہ خیم سعادت آنا فانا در ارتقا است و کوکب شرف یو مافیو ما در اعتلا فرصت و  
غینمت ندانستن از بر اسے چیست و بر ایفا وعدہ خود مگر نہ بستن باغوا می کیست مگر نمیدانند  
کہ دنیا سے دلی بے بنیاد است و آئینی شناسند کہ دولت سر بہر شفت نہ قابل اعتما

ازین رود که بکیارگی دل ازین برگرفتند و جواب خطوط مرا بهم پاسخی شایسته نگفتند  
 خیل دل مرا شکستند و بسیار خاطر مرا خستند آخر ترجمی کنند که بغایت در مانده ام و پیش  
 ازین در انتظارم پسندند که از خود شرمند ام یغیت حالتی مانگفته بهشت که قلب مستمع را  
 کلفت ده است آخر مقال همین که آنچه مرکوز باطن کرم موطن باشد از بهشت و نیست چیزی  
 بطور کشاید تا شدت امتداد انتظار جان و دل زار و نزار را در شلخته الم نرساید زیاده چه  
 رقم ۹۲ عزیز گمان فرید فرزانه و حید زبانه شیخ فرید الدین صاحب سلمه سحانه بعد از  
 سلام شتافانه و دعا مخلصانه نگارش الفت پرستانه اینکه سه از در دوست چلویم چه چون  
 رفتم به همه شوق آمده بودم همه حرمان فرستم به حرمان بخت تا این مدت در تر و ندرم  
 سخت گرفته بود از نرم رویی تدبیر در برابر گرم غمی تقدیر غیر از سردی دل و افسردگی  
 ضمیمه کارے نکشود در فکر چاشت بودم و خود نزدیک تر رسیده که یکباره مرگ راجه بکار  
 شام کرد شام غریبه روز جنج رجع قهرے بر سر بے سری من در آور و اکنون دست  
 و پاشکسته جز تسلیم و رضا سرے ندارم مگر با اهل و عیال خود چندے نفسی خوش  
 برآرم بعد از آن به بهیم که شتر بر کلام پہلو میخواید و از درون آون و درون چه بیرون می تریاید  
 نخلت عدم ادأ فرض آن عزیز دلها و دیده حیا بر پشت پا ندوخته که عمرے برگردد الا که  
 حسب کتاب صواب خطاب و ان کان فَوْعُصْرَةٌ فَفَظْرَةٌ إِلَى مِیسْرَةٍ مَهِلَتْ فَرَسَتْ آن حد  
 مروت دل ده و یاد و گرد و اگر زندگی باقی است و حقی غزبت را تو فین صدمت ساست  
 پس رسیدنش بیعتین دانند و تا ساغر امل را ز باوه اجل بمالند شکر بکل کردنش را زکوة



زریان کن یا بفکر سود باش به ای ز فرصت بنجهر در هر چه باشی زود باش به ایشای دین  
 و دیده که باین شین کشیده لایلیغ المؤمن من حجر واحد مرتین سے چو بارے قتادے  
 نگہدار پائے به که تا بار دیگر زلف ز جاسے به در باره فقد خط محوله کسے از ان خبر دا  
 تغافل علامه چه استعجاب استغراب استغراب استعجاب بر احتیاط زیر جامه اگر آید باید ابهام  
 طی مدارج آن ذی معارج بخصوص انگریزے داروے و دیگر علم و هنر و استقرار شاه  
 تلامذه مدرسه قبل از مدتی متعادی مظنون استقرار الوقوع بود و شیوع فزوده ورود  
 حکم ریاست نواب عظیم جاہ و معاودت بانصرت حیدر جنگ بہادر از ولایت واکا ہے  
 بر ناسازی مزاج و ہمایمتنائی برخوردار سید لطیف الدین صعوبت قرین مثمر استخبار  
 و موسس اساس تطلّع و مکر طبع کدراقتناع و تاکید بلوغ و کدراکوسی تان دلدارے آید  
 ز نهار اغماض و اغراض بکار نبردے ہر کہ باشد ز حال با پرسان به یک بیک سلام با بر سر  
 عدم حصول جواب مطلوب رجاء و وصول بطرز مرغوب در ارسال جواب باعث تعویق و آل  
 حال احساس بایس بغیریت اخبار اخبار جرات وہ تمیق افتاد محمول و ہول کہول نشو و  
 مطالعہ نامہ آن برخوردار از زشتی خط و سیاہی آنکی و سبکروی خامہ و پاشانی الفاظ  
 و اشتباک حروف مبہمی سطوح محرفہ با سطور ضخیمہ زحمت بسیار میدہد باید کہ دیگر بار از ہنما  
 ہمشیار و خبردار باشد و جواب این رقیہ و رقیم آتیہ بحجت عاجلہ منی کاشتہ باشد کہ  
 الانتظار اشد الموت واقع ہست **رقعہ ۹۴** برادر عزیز القدر گرامی تر از جان اعتضاد  
 برادران چشم و چراغ مردمان سجاد متند جاودان لالہ میان سلمہ الرحمن - بعد از دعا

خیریت دین و دنیا و سلام سنت سنیه خیر الوزی واضح و لایح طبع سعادت انتما باد که قمریه  
 الفتنه غمیه مورخه ۲۶ شوال بقره ماه حال چهره و رو و دند و دل بیتاب را از اخبار  
 اندوه بار مافی الباب کباب آتش بے و دود جان برادر خد را زما نزل من القدر دور  
 حوصله بشهر هرگز هرگز مقدر نشده و مقوله معروفه السفر وسیله الطفر فی زماننا مرجعه  
 السفر قطعه من السفر محسوسه و در که و مجرب این سر اسیمه غیر گردیده ع بهر دیار که  
 رفتیم آسمان پیدا است و حیرت بر حیرت از زیادت قرض آن فطانت عرض که با دوام  
 ارتکاب احتیاط و التزام اجتناب از فراط و مصارف معارف کلیات و جزئیات و استخفاف  
 اسراف کثرت موعظت و رشخند من ستمند و تعرض استجاب استعادت و عدم امکان جور  
 بعد الکوره بتحرض استجاب استعادت لزوم اسعان و طور غرور و وجود زمام اختیاری  
 قبض بسط هر کار در کف اقتدا ضبط و ربط کار گزار کار گزار لو بیث کار کار و باستخوان  
 چسان توان رسیدن زخم کار سنان زبان و لوان و سینه سوزان و دل بریان  
 ناسور می نکرده که جزم هم کافور فضل بزوان صورت اندمال آن نمایان گردد و یاران نقان  
 توان این کفرستان با همه لاف و کذات خلاف ایجاد از مصافات ادا و استطراف و استکنا  
 نموده بعضی تماشا کنان بر کران نشسته اند و جمعی در ظاهر حمد و معاون لبو به باطن حسد  
 موطن شکست من بیست میان جان بسته اند نمیدانم که بر سرم چه نوشته اند مگر خاک  
 من از تر و نذر دم سرشته اند نشتر ناسور جلگه نابود خیر از فقدان و فوزان مکاتیب  
 تشتت اسالیب این محقق محن زمانه موسوم به عبدالعزیز از بهوش و خرد بگانه و مرد خانه

در خود سری بیکانه که گیاه کامل هم برین منوال در شرف انقراض است و روح و روان  
 با انقباض از جسم ناتوان ذی ارتیاض در تلف انقباض اخبار وصول خطوط و کلفت منوط  
 در حاشیه رقیقه آن براد صفا مظهر بصید العزیز ممکن بود تا مساعدت بخت و شوقی لعم  
 و اقدام اقلام سعادت نظام وی سرین مرام اهتمام تمام نمود اہام انصرام مقام این  
 مقام بانضمام ہایم ادک و ام برین ستہام حالتی طاری دارد کہ بلا مبالغہ عذاب نزع و ان  
 از گریبان آن سر بر سر آر و ازین ملک راہ گریز و اسے گزیر و اسے معاوضہ مشاہرہ  
 و فروخت خانہ نکبت کاشانہ بدیدہ ستہ صار پدیدار و آشکار نمی شود تا اتحاد الامین  
 و ایمن و ثنائی اثنین صورت گذر در مقترشر و شین بر سبیل تجارت یا زراعت پیدا  
 آید ازین ہر دو ہرچ ممکن لحصول باشد بن فضول با خمول سر بسر کبدا بیمار و دعو عرض دل  
 بر ساعد دست راست تا این حد از محبت کتابت ہمت میکاست اکنون کہ قبل از سہ  
 چہار روز سر و آرد تخفیف رود و ترقیم جواب رقیمہ سعادت ضمیمہ را انشا کرد و زودتر  
 بجواب دل سر اسر ضطراب راشی دہشت و بچو شد امن و اہلیہ و نور و دیدگان خود ہندگی  
 و دعا و دیدہ پوستے رسانند۔ **رقعہ ۹۵** بر بخور دار نور لا بصار بطالت شمار  
 محمد عبدالعزیز و فقہ الامد العزیز۔ بعد از دعا۔ سے خیریت و عافیت و نیا و عقی اطا  
 انکہ نمی پندارم از حالت پر ملالت چہ رنگارم بجز بیک کار ساز حقیقہ و یک چارہ پرداز  
 حجاز کسے را درین عالم بسکسے ندارم یارن گرم جوش از جوش و خروش بیش  
 از بیش پیش خاموش گشتہ اند و ہنوز از چاہ زینہا سے خویش در گذشتہ کلاہ پوش

کم هوش با دیوان دیوان خصال از حال مفتی این محال قیل و قال و سوال نمود و از خطا  
 اجتناب نصاب و جواب نصاب سید آن باب از مدت محمد بعلت عدم ضرورت شنود  
 و با طهار این گفتار اندیشه و تلواسه مرا از یک هزار افزود و اگر ز تار و از نا بکار راه اجابت  
 با اجابت می پیود و در بر آمد کار و اسعاف حاجت شنایه بشبخت نبود و مخفیه که لاحق است  
 بر مضطرب نزع فایق است علاوه در دسبے در مان در دسبے در مان فقدان فوزان  
 خبر آن لخت جگر و نور و دیدگان و فقدان و فوزان خطوط مرسله این پریشان یک ماه  
 کامل است که دلم مرغ نیم سبل است چه کم میشد که در خط مرغوب عمومی شما که هم مکتوب است  
 نیکو که شما بود و طردا للباب از آن باب چنبرے بر سبیل ایجاز و اختصار رقم میشد  
 احساس اساس بایس هوش و حواس این هیچ نشناس را از جابرد و بر ارتکاب اعتراف  
 ازین مزید که گفرا یاب پاسے جرات همت افشرد و باید در یابند که از معاوضه پیشین  
 امثال ما مردم میدانند یا تا حال آن در مراد و در بندها دست و خریدار خانه و نامر  
 ناشاد بر سر استبداد یا استطراد تا بعد ازین هر چه در دل غمگین صورت نداشت و از کیفیت  
 و حقیقت آن نور دیده بصیرت و نور حدیقه خبرت ایما شود و بعزیزان از من پیمان  
 پرسان سلام شوق و دعا فروان رسانند و تا وصول جواب این کتاب نعل در آتش  
 دانند **رقعه ۹۶** مولوی صاحب فضیلت مناصب اشفاق مناقب مولوے  
 علی بخش صاحب مفتی ضلع چنگل پیٹہ سلمہ اللہ الواہب گلدستہ سلام شکوہ پیام  
 که بنفایح روایح خلوص شبلے و خصوص معنی مشام صفا انتقام احبا و دماغ کرم





روح و روان مولوی سید غلام رسول صاحب سلمه الرحمن بعد از تبلیغ سلام سنون الاسلام  
و مشاکمات بجهت سرانجام بارقام ما بهو المرام می پردازد که مجبور معصیت توام در عبادت  
تروندرم متصل دارالاماره راجه بیکان منشی کلان سید مسعود - قم خان صاحب سلمه الله الواسع  
اقامت دارد و امول که جبت وصول کرم نامه تملط شمول همین سراغ ابلاغ بر لافافه نامه  
توجه با یغ داغ ارتسام پذیرد قبل ازین بتاریخ ۹ شعبان یک قطعه رقیمه اخلاص عنوان  
در خدمت ملازمان صفا توامان سمت ارسال یافته جواب آن تا حال از صواب ناصواب هیچ  
مشوال چهره در و در تافته باعث استعجاب عظیم و استغراب جسیم از خلق کریم و ارتباط قدیم  
میباشد اگر قبول رسول نوس غازه استقبال بر روی صلاح داشته از بهر ایضاح جواب  
صاف خود چه مانع می تراشد که بلا خلاف و عتساف معامله بایار شاطر بوده نه یا رفاطر  
بهیقین متین دانسته آید که داعی صمیمی را محض الفت معنوی و محبت قلبی از خود می رباید  
و بفرض نفسان و توقع تمتع و نیوے فانی زحمت و اذیت اعزّه جانی نمی خواهد  
میخواهد که از جان کاهد تا دیگرے رنجی نیابد کنجی داند که رنجی نرساند اکنون مشکلی  
در پیش این دلربش است و کوشش کشایشش بیش از پیش است راه بجا نیست که اینجا  
ممكن الحصول فتاوانی نیست مدعا بسبیل ستفقا ملفوف صحیفه هداست از لطف و کرم  
اسید اتم کرده و بهتدیه از کتاب بر آورده مفصلاً در رقیمه جواب این منیقه مندرج کرده  
همین منت عجلت ارسالش گردانند و بصاحبزاده بلند پایه و غلام زین العابدین صاحب  
سلام سنون الاسلام بشتیاق تمام رسانند - **رقم ۹۸** بر خور دار نورالابصار سعادت

فرخنده کردار محمد عبدالعزیز طالع عمره و زید قدره - بعد از دعوات و اقیات زیادت  
 عمر و اقبال و ترقی درجات و توفیقات و سعادت کسب علم و هنر و مزید فضل و کرم مرقوم  
 میگردد که وثیقه الرشاد تحریر پذیرفته ۲۰ - ماه رمضان ۱۲۶۶ - پس از ارسال یک قطعه  
 نامه هواشتمال که جواب خطوط موصوله سابق و طالب العلمانه آئینه دخل تمیہ موعوده لاحق  
 بود فی الحال علی الاتصال بفاصله آن واحد از سر باید و بی نحوای حقیقت انتهای القلب  
 یهدی الی القلب پرده کشای سعادت مندی و جلوه نمای بخت بلندی آن بر خوردار ستود  
 کردار و زبانه فزای شعله جواله آرزو دے دیدار شد جواب عرضیه گذرانیده مردم اینجا  
 براج که بفعل مصدوق علیه ضرب المثل آن دفتر را گاو خورد توان دانست بعد چند  
 بهمان نزدیکیه با خبر منشی مرے ہین قدر ہستماع افتاد کہ بر تجویز ریڈینٹ  
 محصورست قلت فرصت راجہ بتعبد مفرط ضمیمہ مشغلہ امور موفور دولت و عدم شدت  
 حاجت در عقد ملازمت بعقل صائب منشی صاحب لی لقب بل خود پیش این مسکین  
 سر اسر تعجب با غماض و اعراض سعی و رخورد و رخورد کمین ایجاد لطیفہ باعثہ جلوه مقصود  
 اصلہ بالتزام صبر و شکیبائی مجبورے و مجبور مقررے درین مجبور مجبور الحال  
 و فور مرور مہلت و دوری با ہمہ نزدیکی نزدیکی دوری کوشش نزدیکی گوی جستی  
 مطلوب قلبی آمدہ قابو طلب فرصت ملاقات ثانیم از وصول خطوط منشی سید غلام علی رضا  
 بر ریڈینٹ اثرے و خبرے احساس اصفا من نشدہ چہ از خارج و چہ عن  
 الملاقات از زبان خودش چہ بقرائن الگرفی الواقع کردہ اند و از ایشان ہین توقع

بل متر اید تکلمه هم بحسب تاب و توان ذمه ایشان است اسعان در استخوان اغراق اعلاق  
 ابواب کتاب از سلاست عبارت در بعض مواقع تسامح مواضع بسبیل استخوان جهت مزیت  
 زیادت و درایت آن همایون طالع رشاد توأمان میشود در صورت وقوع مشبهت از وقت  
 و زمانت انانیت استخوانت به مولوی محمد مرتضی صاحب فی سعادت نماید و باطلاع کیفیت  
 و حقیقت تسلسل طبیعت بهر سطلویت بخشد هر که باشد ز حال مایرسان به یک بیک را  
 سلام مایرسان به **رقعه ۹۹** خالص صاحب اخلاق مناقب فضایل مناصب مشفق مهربان  
 سر ابا احسان جان جهان خان صاحب لعل الله الاله بـ بعد از اعظام و اکرام سلام سنون لا سلام  
 بارقام و اعلام ماهو المرام می پردازد که اصاعت بضاعت اوقات شرافت سمات در اعانت  
 صناعت فقرات لطافت نکات از توضیح لواحق اشتیاق و تشریح مناہج افتراق که سجیه  
 نارضیه مترسلان سبب حقیقت و مترسمان کم صداقت است بمشاهده ابتذال و فرسودگی  
 و معاینه اشتغال ناکارگی دل بے غل و خاطر فترار در گرداب غرقاب تفکر و منفردی اندازد  
 عطف عنان ازین میدان و صرف جنان ازین جولان شایان بیمار بهجران به تیمار احسان  
 نگران است و انعام اکرام و ایصال انصال نامه و خامه را از اصابع شفقت توابع رحمت توأمان  
 خوانان بوالعجب صد بوالعجب از بیل بذل فضل سابق باین نخو ز بهر سهو لاحق و برارت  
 اجابت کلمات صدیق حقیق صادق با تخیل و تعد و تعد و نمایان در صورت مطر و دبت خطا  
 ناصواب ناهم سورت ممنوعیت جواب اصابت ایاب چرا مضی ماضی جبری ماجرے  
 از اجزای پسین از و فاک به خطا با عطا و لکشی بالحق منتها بتغاسته بتغای اینجا مبتدا

مبتلا اولی است و مبتدای مبتلای اولی منتهای مبتغای آخری اعنی گذارش سفارش  
 ثانی و گذارش این نگارش نه از مبالغه بآلعه التجا مبالغه بالتجا در مکاتبه مفاوضه  
 بلا معاوضه نه معارضه مسامحه و مداهنه معامله معامله بایار شاطر افتاده نه بایار خاطر انصاف  
 عا پایه سلام بر سر قضا بر خور دار با تمیز محمد عبد العزیز طال عمر و زال  
 و عرک - بعد از دعا اعتلا لوامی مدارج توفیق و ارتقای اتصاف معارج تحقیق و مزید عمر و اقبال  
 و تحصیل علم و کسب کمال معلوم نماید که در و آئین هجر و مرد آئین صبر حسب اتفاق و هر دیر تر  
 با جو به خطوط آن در دی کش در و بسند و تلخی چشم شتمند و پای بند اول مرقومه چهارم  
 شعبان المعظم موصوله است یکم دوم محرره دوم رمضان المکرم موروده هفتم سوم محضر  
 مرسله سوم نایز گردیده هشتم چهارم مرقومه چهارم بدست رسیده نهم می پردازد و با سخی از  
 هر کتابی بر بابی و هر خطابی می طارزد و در باره فکر زهر هجر صبر صبر کشیدن فی نفس الامر  
 رد ارضا پاکشیدن است تخصیصاً انگاه که آن نکو صفت رو بره از سیرت جبلت به تبعیت  
 طبعیت من رو سپاه بوده باشد قلت فرصت خویش باعث فرحت سینه ریش داند و انشا  
 بضاغت گنج روان عمر گذران سرسایر احزان جان ناتوان ضیق لنفس مردم خانه بضیق نفس  
 من بچ و الم نشانه نشانه شاخ نشانه زنانه ستم نشانه چاکه باین تیر جفا نشانه نمی کند  
 مکرار تکلف تکلیف و گذارش سفارش با احساس اساس استوئیت که رخنه نامور خود دار  
 و مظنه تنگ بمقدار بود حیث و فور شعور آن بر خور دار سعادت و ثناری نمود یار شاطر  
 که بار خاطر استغلام اسبابی رزیدنت یاد یوان بخصر تقصیر من هیچ این سیادین

بیابان کو ہستان کہ غیر از جنس بے فصل حیوان مصدوق حد انسان پہنچ مکان نمایان  
 نیست چیت الاستعلاج طبیب کامل از مریض جاہل یا استخدام قوی صحیح الاعضاء از ضعیف  
 نحیف مفلوج بدست و پا جواب سائل از جانب مجیب عاقل سپر از تعظیم سلام و تقدیم اکرام  
 امر امور بہ حسب ارقام اگر از ان مقام مشکل است درین محل مشکل تر است و اگر در ان مفر  
 مشکل تر است درین موطن نامکن منت میسورہ مقدورہ ذات سامی از ماضی تا حال تلمذ  
 سپاس حال و استقبال عاصی و مشکورے موقوف رؤف و شکورے فرط بذل فضل اگر  
 باخذ سفارش اربٹ نٹ بنام راجہ مکمل تلمذ بے اندازہ و علاوہ ارتمان بے پایان  
 این از پافادہ گردد چہ مستعد آیات پسندیدہ مولوی حافظ عبدالحکیم صاحب انوار سیلے  
 محفوظ حافظہ این محفوظ حافظ حقیقی است طلب محضر از اول امر نظر بنمایش راجد و مردم  
 اینجا بودہ نگذارش پیش رزیدنت کہ خصوص عموم این فریق بسنجیہ مرقومہ نامہ خصوص  
 طریق قبل ازین تحقیق حسب التتمیق تصدیق کردہ ام و رو و رزیدنت از کوچی نہم این  
 و ملاقات من با او بفاصلہ سہ روز بخوبی و شایستگی و گذارش خط سفارش در عین  
 مکالمہ مطالعہ اش تکرار و اظہار مدعا پس از اسکنشاف او و اصفا جواب ترد و نصاف  
 او و پاسخ بعد تحقیق و تفتیش از دیوان و تاکید ارقام بسیار بسیار سلام بصبح صام الدوایہا  
 رنگ اتفاق گرفت و اخبار این بزدہ کار روز دیگر از ماجراے امر من و عن بدیوان نیز  
 نقش صورت پذیرفت بادی احوال مقال و پیغام سلام بہ بہادر معزو الیہ کیا ہی حالی گردد  
 و در طرف استماع اقبال استشفاع و استغفار جرم فضول اقناع و التباع و دیگر شرف

اسماع کرد که جواب تذنبان متساکی فرقا جربین الخوت والرجا دایر اعلام اعلام کیفیت  
 قبل وقال از سابق باعث جرأت مقال لاحق که حسب نحو علاج واقع قبل از وقوع حال  
 اباس واپس احکام اساس مال امال ابسفارشش حال اتصال ابصال سفارشش گورنر سوم  
 هم تخصیص اسم راجد در صورت امکان و استحسان و نقدان نظنه نقصان و خسران موجب  
 تکمیل منت شایان و تمییم احسان بے پایان میشود و کرمهای تو مارا اگر گستاخ ها  
 گذشت عرا یض مردم این دشت در انتظار گذشت مدت بت پرستی سالانه معموده که  
 مسی بارت شد تا حال و فی الاستقبال فرغ مال راجد از شغف تهیه جشن سورتانده  
 بور و بعضی تحف مرسله ملکه انگلند که هنوز همچنان در صندوق نزد رزیدنت بامانت  
 موجود است و عنقریب برخی و رای آن هم بدست کافر دیگر مرجوعه الوصول و اعظم  
 عدم اتفاق ملاقات شش صاحب کاکه راس راس رئیس حمله اند و صاحب بطه واسطه نامه  
 راجد و یادیوان جبت ملاقات میخواهند چند سالی این عایق و تا مل تعطل گشت الامور  
 مرموز باوقاتا فروخت خانه نامبارک نشانی الباق بس مبارک اما حتی الوسع عزم جزم  
 برعیش بالمقطع انفع اقطع که غبن غالب در تخمین و تشخیص بطن غالب پیش پا و یقین قلب  
 حقیقت طالب بدید افراد حساب ستوده والدۀ آن شهاب قلب پرده کشا اظهار عدم  
 اعتنا فروخت و تذکار اینجا همچو حیدر حسین خان لیم هزار التماس بنیادت مبلغ و صدق  
 بر بکام شخصه اهل تخمین از نرخ از بازار و بعد عدم قبول خود بهشت نامه اشتراکی بالمقطع  
 بعیت دو هزار و دو صد و پنجاه و پیر و ستمبار و برستیفاسه مبلغ دو هزار و پنجاه و

و اغراق مبالغه در تفرد مکان و عدم امکان وجدان عدیل آن از اولویت محل و کلاسیک  
و خشت و خوبی اسباب چوبینه و حسن ترکیب استحکام بنیه و سازش با میسنری منطقه که  
قیمتش تا بمقدار مقصود خاطر رسد بلکه از آن هم شتر اید گردد و حاصل گفتار که در کار حکمت  
عملی است به حکمت حل مشکل توان کرده، حکمت کام حل جمل ثواب گرفته، و صورت  
عدم پیش رفت هیچگونه تدبیر رضا بقضای داده و شکر بر تقدیر نموده کما بیش معامله از پیش  
باید برد که الوقت سبقت و الفتو حیث استفسار خرج روز مرده ام بالمره بجزت مستولیه  
نمونه آئینه کرد که چرا که گفتار بلاغ سید لطیف الدین طالع عمره زرقه و ضدین گفته او  
چه مانع و مضائقه داشته و طرفه طرفه که رقمه قیمه خودش باری اجابیه و ایجابا بالامامید  
که تا اینجا پانزده ام خود را لا علاج و ناگزیر در مصرف و مشرب بدست سید منور رقم خان  
منشی ولی لقب داده ام نزد ایشان بضرر المثل حیوانم مانند آئینه در خود حیرانم و همچو مار  
بر خود چپا نم بهر صورت در شکر و سپاس نزدانم مگر از فقدان برج خوب و تنباکوی تند  
دیگ آساجو شام و قلیان صفت نالانم بر تقدیر وجود شالی سکد اس بهتر از سعی  
ملاش وافر یک بسته پر بار یا بهر مقدار که دست دهد همراه بر خور دار سید لطیف الدین  
و ردقت عزیمت اولیسمت این دیار اگر صورت وصول پذیرد اینجا یکبشت و کار رفع  
معه دمی آن جنس خوشگوار و دفع محرومی این غریب الدیار ناچار رنگ قرار گیر و در طبله  
دهره بست و بخورد پیله از نزد غلام حسین صاحب خسرو به منشی سید غلام علی صاحب و در  
دوره نیلور سه روپیه و برینج بابیک صافی بی بسوس پنجاه پڑی از نزد شیخ فرید الدین صاحب

دلیل نایب استغنی فرض گرفته ام باید معلوم آن بر خور دارم باشد که حیات مستعار اعتبار  
 را نشاید ناخوش مزاجی عارضی بجم اشتهاد فساد مواد اعتدال و احتساب نهشته مجوز اطناس  
 کتاب و التهاب قلبیات نصاب گشت بعد ازین هرگز هرگز در هر امر جنوی از سر نوشت  
 نخواهم گذشت استفهام کیفیت استحصال رضا با استدلال ایجا بعد انقضای میعاد کمره  
 بعد اولی قبل ازین مرقوم شد و جواب نامعلوم باید ضرورتاً اطلاق بدو بر خور و اگر سید طیف الدین  
 بعد از دعا آنکه حقیقت غلا کثیمت طبع واجرت عالی تباری چوب دستی از ان اعلان خدمت  
 خیر الدین خان کند در صورت زیادت خواهش و رضا خاطر عاظرشان آگاه غایتی با اعتدال انما  
 همراه گرفت آید **رقعه ۱۰** خا نصاحب اشفاق مناقب اخلاق مناصب المنن والاحسان  
 جان جهان خان سلمه الدانسان سلسله چو اخلاق تو مشکبوی بی سلامی چو الفا  
 نو در قشایان بنیان سر حلقه اولو الفضل والاحسان میرساند ویرست که این حقیر تشویر  
 خاطر کسیر از عدم تیسیر الثفات نامه با تو قیر آن دستگیر بنظیر مضطر و دلگیر است با تو تقصیر  
 تحریر تکثیر و توقیر اسعاف امور بر ناو پیرامو دیگر مباد احوال طلال مال مال من پریشان بال  
 اکلال شتال تا حال شتال روز اول تمال مثال ع همان آتش دوشینه در کاسه است به  
 مطلق دیوان با وصف گذارش سفارش آن سرمایه جان جان جهان که بر مان قاطع بهر  
 من در مانده روزی بود بقطع تسلسل دور مکاید زمان نقطه داری هم بخط طافی مکاید  
 غموم و احزان میلان تجاوز نمود و تاکید و رودر قیمة ثانیة بشرط صواب بد سامی منظره که نمی  
 موسس اساس تشدید مبانی لطف نامه هوش شود اگر نامه سفارش تلخبر نامور ارباب است



کشنر سایه دارس که وجاهت وجهه پیش راجه و عادت مراسله و کاتیه هم دارد و دستیاب  
شدن نقش امکان بند از معقنات وقت دانسته آید چون از ان شفیق به تحقیق لا ابالی  
وصول جاب خطاب پراضطراب این خمول آشنای زاده شکسته بالی و پریشان حالی شکل  
دل قوی ضعیف مصلحت چسان بغوزان این مطلب لقب طلب با همه قوت صفت قوت جرات  
کتابت گیر و اما بمثل آرزو عیب نمی باشد از حفظ الغیب آن محسن بے عیب و رباب این کتاب

نیز حق المقدور ریب نیست تو سن کرم بمیدان لطف اتم کرم جولان باد بمجد و آل الامجاد  
**رقعه ۱۰۲** بر خوردار نور الابصار بخت یار فرخنده کرده دار طال عسره بعد از دعا

غیریت دین و دنیا بر اندک نامه جگر خراش آن بر خوردار در عین انتظار چهره در و نمود و آه سرور  
از سینه پرورد و اشک گرم از چشم ترازم کشود اسی فرزند جگر بند مشک نیست که اسان  
نشود؛ مرو باید که هراسان نشود؛ و هر زمان و مکان مروان باید بود و قدم ثبات افشود  
اینکه از جان غریز و بیجا نگردید کار موقوف بوقت است که چون وقت رسید؛

خوابی از بندر بمانید همه کتغان را؛ ملاقات من باراجه که از اول غازه و شوری بر روزداشت  
و غایت چند گاه حسب مایه ثم الایم ثم الایم بتقدیم لوازم تردد و ویراه کردن اصل مدعا در  
تسلیت و تعویق از تساهل و عدم اعتنا و تسامح غشی صاحب کرم مناقب بانضمام و روقام  
عبادت اصنام که علاوه دوام ارتیاض و تعب و شغف تقدیش و امور موفور ملکی و شست  
باطن و ظواهر از عزل ذباب رزیدنت قدیم و نصب و ایاب جدید نظر برنا معلومیت کیفیت  
طبیعت و موافقت او بوده بوده بستم ماه گذشته بعد پنج ساعت روز بوجه خاطر خواه جلوه

نمودند و سه زیرایوان چرخ بود علمون و کل امر بوقت مرهون و باوصف تنگی وقت تنه  
 سوار خلافت آئین خویش پیش این دلریش استاد و باب خطاب و جواب برکشاد و خلق کریم  
 بجا آورد و در آخر معذرت کرد که حالا وقت سواری من نزدیک رسید شمار باید و دیگر نوبت  
 بوقت فرصت ز محبت قدم رنج کشید الحاصل از ملاقات راجه باذل مخطوط گردیدم که او را خلق  
 مجسم دیدم غرض از خلق آدمی خلق است و اسی خوشا خلق کاوی خلق است و پروردگار  
 عالم با اینهمه خوبها شرف اسلامش عطا فرماید اما عیب شدیدی هم دارد که در صحبت برائت  
 ملاعنه بر ثبات و استقلال ملت باطله خود قدم می افشارد و کُل بلا خار کجا گنج بلا مار کجا  
 دادن یک بوسن در عقیده اش موجب عطا کرده بر برهن است و همین رهنزد است که عموم  
 اکرام و انعام او بجنس اهل اسلام کمتر است و بهر دایره که فرستیم آسمان پیداست و  
 فوز آن مطلب جهان این ناتوان موقوف گذارش خط سفارش موصول و گذارش خط موقوف  
 راجعت رزیدنت از بندر کوچی که قریب یکماه می طلبد و اراده دیوان این بلد و تفویض عهده  
 مذکوره بتخصیص کس مفهم میگردد که از زبان عیواری و اروی و انگریزی بهره و افیه گرفته  
 و در مرفعه مقدمه کورث بلا مداخله ترجمه بخوبی قادر و توانا می فیصله بوده باشد و از راه ایلسا  
 کفایت سرکاری در باب فتح باب مسدوده چندین ساله خدمت افتابا همه داعیه ضرورت  
 کامله رضامندید و جهان بگشتم و در واکه هیچ شهر و دیار و نیافتم که فرزند بخت در بازار  
 مرا زمانه طناز دست بسته و تیغ و زند بفرقم و گوید که مان سری میخار و با این خواهش  
 گوشش اکثر عاید اهل سلام باین در مانده مستدام امید به تا کار ساز نبیاز چه میکند و فتر بر لدم

پہلو بخوابد مدعی قوی کہ منشی رزیدینٹ دومی است و استعداد عربی ہم دارد و در علم فرائض  
 حمارت کلی و از نوشت و خواندن انگریزی و زبان اردی میخواند نیز واقف و آگاه و مورد  
 فطرتها کلاه پوش خویش حبت آن خدمت بگذارش درخواست دندان طبع تیز کرده مگر  
 اکابر این بقعه باتفاق همه از وی راضی نیستند و از من ستمند و خرسند چون تعین و تقرر مفتی  
 محض از برای خاطر مسلمانان است بے بیم که تا کرد کار جهان بے درین آشکارا چه دارد دنیا  
 بفعل محضه دارم کہ نمی توانم بزرگوارم رضا بقضا در داده ام و دل بر توکل نموده ام و من بتوکل  
 علی اللہ فحسبہ دیگر اگر چه معلوم است کہ النصیب یصیب بے مگس هرگز نماند عجب  
 رزق را روزی رسان پر سید هدیه اما چون هنگام حصول مرام بعلم علام رانق الانام است  
 جزم بر محبت و رو دهبود ایام به روزی و انصرام آلام فرصت نمود روزی چنان توان  
 و چگونہ شایسته و شایان عقل خردمندان تواند بود هرگز هرگز اندیشه تحمل عیش و رباب  
 اغتراب آن سعادت نصاب اجازت جرأت نمیدهد کہ ولا تلقوا اباید یکم الی التملکۃ  
 بے چو دانا همچو نادان گشته غرق است بے ز دانش تا بنادانی چه فرق است بے  
 اینجاکہ شتر ناپرسان است همه اشیا از ماکل و ملا لبس بس گران است جنس بے تمیزی  
 و متاع بے دینی ارزان است رشوت خوار بے بعلا نیکی پیش هر یک از دانی و اعالی  
 چه در بار و چه بازار خیل آسان است از صغیر تا کبیر و از فقیر تا امیر هر هر واحد در اہم  
 و دنا نیز را همان است غریب بے زرد مرهم خویش از مرطع ابن جمیع ستم کیش  
 حیران و سرگردان است زردار اگر چه از ہزال ثبوت جرم بشمار مانند زال لا عنہ

و زار و زار باشد در معرکه کارزار از پیش بردن کارستم و نشان است کار کار زار و زار است  
 و کار به زار بے سامان است مضمون صدق مشخون بے ای زر تو خدای و لیکن بختها  
 ستر عیوب و قاضی الحاجاتی به بالخاصه درین شهر غایت بهر پیدا و نمایان است اکثر شرفا  
 و نجبا بانفاق اتفاق دارند و از اتفاق نفاق یگانگی معنوی آن سوے آشیانه عنقا  
 و آشناسی ظاهری ابن الغرضی از جبل الوید اقرب بدلماسه هجا گو مغلن سایه شرف بزرگ  
 دران دیار که طوطی کم از زغن باشد از خود سر به سر بکلیه اینجا کشیده ام چپا که ندیده ام  
 بے تکلف آهوی سن بریده بودم اکنون صید دست و پا بسته ام طایر بر هوا پریده بودم  
 الحال مرغ بال و پر شکسته ام و دهر انتقام آن کشت اکنون زمین که داشت به آسوده  
 چند روز به پشت پدر مرا اگر چه تسلیم بانگ بل من مزید در اظهار اطوار نامردمان این  
 بیابان میزند اما مخافت نکالت اطالت دست رد بر سینه کتابت می نند و مردمانیکه  
 اندرین حین اند به بدتر از زمره شیاطین اند به با همین مردمان ببا بد ساخت به  
 چه توان کرد مردمان این اند به ای سورو سرور سینه رنجورای نوردیده بے نورای اله  
 ای شیفته پیرای غم داده غمیده ای بر یک پا استاده در دودیده ای پاکیزه رو سخن  
 شنوای باطاعت امر من در گرد و امرو ز روز امتحان حوصله فراخ آن سرمای جان است  
 کاخ و باغ خود را از خیالات فاسد پرواز و تا چند روز با سوز مهاجرت می سازد در خصوص  
 خور و پوش باخت یا ر قناعت میکوشد مطلب گرتو نگری خواهی به جز قناعت  
 که دولته است همنی که بزرگان شنیده ام بسیار به صبر درویش به زبذل غنی به

مردم خانه اگر همان نوازی مردانه و گذارند و همان میشت مستمره ماهیانه که محبت  
 روزی سان بگانه بصریفات زمانه ستم نشانه و ستیایه شود از زمان و نمک گذران  
 میتوان کرد و هست بر مردم عالی گهر بخجل ز اسراف پسندیده تره گر چه عطا  
 در همه جاد کسش است بهر چه بهنجار بود آن خوش است به درین جزو زمان خوش  
 و دوستان چیزهای جز خسارت و نقصان متصور نیست دوری و زمین به که نزدیکی  
 زمین سه همه یار تو از بهر ترا شدند به پی لقمه هوا دار تو باشند به چو مالک  
 از خمر تو کا هستند به زیانت بهر سه و خویش خواهند به ازین مشت رفیقان یابی  
 برین بهتر است از آشنائی به منظمه که عریضه درخواست در او خرمایه صفر گذرانیده ام  
 و در او خرمایه ذیحجه مدت رخصت تمام میشود ظاهر او را و ایل ماه رمضان تحریک سلاسل  
 گیر و دار کار و بار من گم کرده روزگار بر سر کار خود پد آمد و مدت گذار روزگار و انتظار  
 کر نشینی نقش کار بعلم پروردگار از محب علیخان صاحب اختیار و عدم اختیار استحصا  
 رخصت سه چهار ماه ازین جایگاه و طریق و قاعده و روبراه متفسار کن و مرا از ان  
 واقف و خبر دار زیاده بجز دعا چه دعا **قصیده** مشفق شفیق مکرمت طریق  
 ملطف حقیق سید منور رقم خان صاحب سلمه الله الوهاب السلام علیکم و قلبی بهن  
 به یکم تبیین لواجم اشتیاق و توضیح دوایی فراق که آشنای مذاق شکفت اتفاق  
 منترسان آفاق اگر چه حراق باطن اخلاص نطق از انماق سایر منترسلان مستبری  
 الوفاق طاق مشترک این طایفه منتسبه النفاق بس بر دل مشتاق شاق قطع نظر

از اغراق مبالغه لاطایل انعکاس قلب سر با اشتقاق قابل تصدیقش شاید که بعدا اگر آئیده آید  
اگر چه شمره طبع مسلط الخراق استنشق را نحم بل من مصیطر دار و بل کوس لمن الملک الیوم  
می نواز و دانکه داند ندانکه ندانند آید دنیا مدیک دان بصدمشق ضیاق در سیه شاق نکلان  
رب خلق و رجا اشتقاق آن مجمع الاخلاق تا به هره بهره دو ارقام با قلام بهر اعلام  
هنگام قرب وصال بضمیه غور شهید اشراق مکرمه الطباق است رزاق ارزاق اعتناق  
اعتناق از بند جدا بے پروا و روزی گرداند انشاء الله العالی از تیر ناویلی هم در آفتاب  
سر اسرار شواق ابلغ می یابد اخلاق ابواب فرصت اطالت استنمان نداد و **قصه**  
شقیق با تحقیق حقایق طریق معارف حقیق غوث نواز جنگ بهادر و ام کطفه السلام علیکم  
و قلبی بین یکدیگر خط خیریت آمد و ملال انتظار رفت مرزوه قرب مواصلت داد و کلفت بعد  
مباعدت از دلماناز گرفت سرور موفور آورد و غم دیرینه را بر و غبار کدورت فروشت  
و لکوا عشرت و رفعت سر طبعیت برخاست سر افتخار و البتگان بر آسمان است و جبین افتخار  
دور وستان بر زمین و جوب شکر واجب بر عطا شفا ملازمان زبان خاموش گویا کرد  
دست بست کوتاه وستان در دعا بحضرت یزدان بلند اکنون منتظر قدم نشسته ایم  
و آماده خدمت بپایستاده کلفت کثرت سپاس و اگر باوصف ظهور قلت خدمتگذاری  
قامت راست از بار نداشت خم کرد و آبروی الفت پرستی در رعب و عرق خجالت بر روی  
سبب آب آورد گندی حواس در رمضان شریف بیشتر میباشد و سیل خاطر بطرف امور دیگر  
بس کمتر بزرگ پاسخ خرده نگیرند و اجمال تحریر بر تفصیل صغیر و اسپرند باقی همه اینجا

سخت باست و عافیت آنجا همواره اخضر مطلب و اجل مدعا - **رقعه ۱۰۵** شفیق

با تحقیق من مولوی سید محمد صاحب مودودی دام لطفه - بعد از سلام اخلاص پیام با هو  
المرام ارتقام اینکه احساس اساس بذل فضل لازم و عازم لقا و لکشا و ساین سابق عرصه عرصه  
عذرش کمر آستانه تفقد کاشانه شده خذلان حرمان در خورد و در خورد گذارش و نگارش  
آمده که استحقاق اختصاص امد و میان صاحب بزیادت عنایت خاص کلفت کثرت عیال  
وجودت و محبت استمنا و استغراق محنت از ایشان در خدمت محسوس طبع الفت مالک  
لازمان عدو مال میشود در مجموع زیر مشا بهره که از سر کار مقرر گشته نقص و تکمیل و تفریط و افراط  
مخصوص اسم هر کس اصفا و استماعاً موقوف و منحصر بر تدبیر و تجویز آن ذات با توفیق است  
حق پیشینه و تمدن که انیکس را با والد ماجد مرحوم آن مخدوم زاده کریم بنفس بوده جرات گستاخی  
سپدیده که در صورت صدق این خبر مشا بهره صاحب موصوف بملاحظه اینکه یک تنه کار چهار نفر  
تواند کرد اگر نسبت مردم دیگر زیاده تر مقرر فرمایند و در از رحمت و بصفت متف و رشتا  
و منت بے غایت برین صداقت مرتبت توقع لطف و کرم بر تبه اتم دارم **رقعه ۱۰۶** عزیز بن  
شکست چینی دل هم آواز شکست چینی و دعیت آن قد رفغان معذرت بر نیاروده که جز  
گوشش کران بکا نگلی الفت بشنیدنش توان پرداخت و آن همه طوفان عرق خجلت که جز  
همان رومال مطلوب بسر دست حسرت از رخ ندامت پاک توان ساخت و برین صورت  
گم گشته که هوش این خود فراموش بران همه اثر کرده نگارند بعد ازین ارسال هر شے  
نسبت این خاکی نداد لاشی در ظرف گلی مناسب پندارند و ربط بدیه اتفاقیه نیز در زمان

آئینه بیک کهنه خرده از کار رفته مر بوطر نشناسند و درین ضمن قماش بی تکلفی در کارگاه  
 یکجتهی عامی بافته باشند و السلام علیکم وعلی اخیکم **رقعه** مشفق شفیع معارف  
 طرفین حقان حقیق من حکیم حاجی سید محی الدین حسین خان صاحب غوث نواز جنگ بهادر دام  
 السلام علیکم وعلیکم وعلیکم بن یدیکم قبل ازین بهمین نزدیکی عریضه نور چشمی موسویه اسم  
 عرض پریشانی نگرانی و گذارشش تبشیر کوشش و کشش آرزو مندی عاصم پناچنه نیز در  
 ولیش میل گذارش و نگارش داشت ایندم خلش و نهار خارقلم الفت رقم بفتوای تلواست  
 دل ترود نزل علم تا سبیل ساس تا کید غور و فکر باز سر ملقه اهل فکر و ذکر برادر داشت  
 شریف بدین روضه لطیف ازان مزکیه سیف براتکامی رزائیف رانق لطیف و فغانست  
 و التفاکیت در غیف خفیف در ویده غمها دیده این ضعیف نخفیف که همچو آن حریت  
 منیف رنجما کشیده و زهر با چشمیده شمس است که لاله قره بعین قره اعین از دید وادیده  
 اعین دست دهد و درین ضمن تدبیر و تدبیر کار خیر تحت جگر با حساس صبر از طوایف حالات  
 کار و بار مرد خواستگار و محقق نظر در زایل و فضایل شمایل مکارم و ذمایم و قبایح و محاسن  
 باطن و دیده و فهمیده شود و سعادت معیشت محض استیت امید مزید از واسع حمید تخصیص  
 بهر مسلمانان و درین شهر ناپرسنان که با وصف عدم وجود و سود و بهبود و لطف و احسان هزاران  
 جان بلب آیدگان بلب آیدگان رسیده اند و آنچه ابا و جداد و ولت و عزت را نام و نشان  
 نیافته اند اینجا ملازم در وازه دانست آوازه خود و دیده اند عیسیا که بصدر جانست  
 آرزو مندیم؛ الحاصل نظر بضعف کامل که فی الحال بحال آن عزیز بادل بازل شامل است



اینچنین پیوند وصلت و عقل ناقص این ناقص سبب غنیمت می نماید توقف برور و دود محمود  
 ترک و توقف این امر مسعود مظنه که نامحجود و منتج تلمذ و تاسف خواهد بود و صورت عزیمت  
 نصبت که هر آنکه عجلت مفرطی طلبد اسناد و وثایق نمایان زمان سابق از طرف با شرف  
 نواب مغفرت آب اگر چه تقویم پارینه بیش نیست پیش خویش نگا هارند و عجب فرو نگذارند  
 که گفته اند داشته آید بکار یا اگر چه بود ز هر بار، **رقعه ۱۰۸** نخلیند گلشن  
 فیض سانی میراب روضه قدس و ابرطیر کام بخشی و کامرانی نواب قاسم الدوله بهادر  
 نصرت یاب جنگ دست مکارمه بهج المثانی طوطی نهادان شکرستان شیرین بقا  
 بشکر شکر حدیقه پیرانی عذب اللسان حسن تقریر اند که چاشنی قند و نبات کلام خوش  
 نظام بکام و دیوان حقایق طینتان معارف ترجمان انباشته و بلبل نوایان چمنستان  
 فرخ قالی بنغمه نعت شاهده صلی الله علیه و سلم است افزویدست میرابی گلشن تحریر که نال اقبالی  
 ذایقه ذهن متین در ریختان طبایع هوا پرستان بستان سر اسحق صدق و یقین گاشته  
 طوطی زبان و نفس دمان از ترانه سنجی حمد آن چمن طراز کون و مکان لال است و عند لیب  
 رنگین صد قلم را دریا سمنستان کاغذ بشا خسار انامل در آهنگ تحریر نعت آن نخل نشانی  
 منت کامل صغیر صبر بر عجز کمال اما بعد تحفه بے بضاعت میوه چین باغستان خلوص و دوداد  
 در مذاق عذوبت اتفاق خاطر لذت چشان محفل جلالت ایجاد مقبول و پذیرا باد کدسته سلام  
 شکر که که صاحب حفظ الغیب آن قاسم سیر بر ریاض دولت که با مر در یافت حقایق میرا بے  
 حدایت نصرت از اسم بسمی نصارت دم لاله زار معرکه جنگ اند در چمن محفل عشرت منزل

سکندر طالعی مرد مک طینتی خیر و ثروتی که معالیه اسم کرم رسمش از عمر او در روشن ترست  
 و مجمع بے سرو پای شیدار با وصف نقصان بغیض عمیم آستان ارم نشانش بهارستان صفایان  
 کام جان در نظر از اوج فلک عنایت بارش سفارش فرمود و درخت بے برگ و برشوره بوم پیچ  
 را بر سر بنری و شادابی رشک سدره و طوبی و المنود و همین که ابر مطیر افضل بهتال رنگ  
 تراوش بر رو کار آورد و نسیم عنبر شمیم این بشارت طرب بشارت که نخلیند لطف بے غایت  
 طلبه اشت با کوره نامه مولوی قدرت غنی صاحب مغفور موسومہ این غوره چین بسا تین چند  
 سطور منشور کرده از محب اخبار برادرم بتا بر قتی برق آسا ارسال آنرا بر دوک بیرنگ  
 رنگ ربیع فوز عظیم نصرت و فیروزی جسیم بر حریف خریف عسرت و تغیر حال مستقیم شمرده  
 خار خار فقدان خبر فوزان آن خار غلطان دامن خاطر نگران است و گلخن ساز گلشن جان  
 و دل مضطرب پریشان از انجا که در موسم برگ ریز مکر و مات خارستان جهان دور از گل  
 جمعیت چون غنچه پشوده افسرده نشسته و برگ و بر آرام و قرار رنجسته و شاخ و بن تشکیب  
 و اصطبار یکیش شکسته و بلبل کردار بقفس در ماندگی زار و نزار و در زیر بال فکر چاره کا  
 گرفتار و ناچار میخوابد که از صدمه رعد ناله و فریاد و برق نایره آه و تپش نیم بسملاند  
 دل خویش بند بند آن پنجره که عاین و لطف طیران است از هم گسسته در هوا بوستان  
 آستان مکرمت نشان بال پرواز کشاید تا خود هم از حصه و بهره گلبرگ بیه صفیر  
 مرغان خوش الحان گلستان و در دولت نغمه محبت و شناسی لطف و عطا بے غایت سرای  
 زیاده مرده نقسیده و بے آب آرزو آمنتیسان جناب مرحمت قباب پیوسته خرم و شاد باد

گوشت انانی و آمل اعاوی از سموم هجوم هموم و غموم مدام خوشید و بآب رقعه ۱۰۹  
 جواهر زوهرتیهام و لآلی ستاللی کور نشات بدست ارادت در طبق فدویت چیده پیشکش  
 سیر فیان آستان فلک نشان یسازد و بتظم فراید منشوره ماجرا در شترت حرات عرض عا سیر چزند  
 که قبل ازین جوهر شناس لطف موکو قدرت غنی صاحب مرحوم طلب گوهر خلاب آلود وجود  
 زین فدوی بماند باندازه اینکه شاید از شست و شوی واقعی الناک ملازمت سرکار  
 جلای آب و تاب افنی بر روی کار آورده شایسته تعبیه قلاوه تا سید امور مرجوعه خود توان  
 پرداخته بود و همدران نزدیکی باندک فرصت طلبی غش پلیر هیولا ایشان در بوته دست  
 قابض الراح بگذارش منقل اجل نخیته قالب لحد شد فدوی با حساس یاس کلی یا قوت  
 مذاب خون دل مضحل عرض رقیبه موسوم قاسم الدوله بهادرت منته حادفه و مستکشفه  
 کیفیت جلوه گری بطلب قلبی بجلل و حللی صورت پذیرسی ناخن بندی در داد مشتری  
 روز بازار تفقد ایشان از دوکان رعایت حفظ الغیب با شتر نقد قلب این کم ارز  
 راغب مستلزم ابلاغ جواب نوید نصاب ارسال فریده نامه دست خاص مولوی صاحب  
 مغفور پیشتر و تنیه روانگی فدوی همی هم بزود و هر چه بیشتر از پیشتر گردیده مستوجب  
 تسلیش بر سبیل انجل ادلا و میل فوز عظیم سعادت غرمت این محل ثانیاً آمده بعد ورود  
 و نزول این شهر حلقه گوش عبودیت بهر از انبر نیزنگ دهر بهیج و تاب اطلاع این امر  
 رسید که واسطه العقد نامه مرسله بدست بردنقدان دولت قلاوگی گردن جریده وصول  
 ندید الحال حصول مامل استه بنده پیروز و غیا نواز سرکار فیض آثار است

اقبال بر سیکه یاور گردید و بختش بر فیض تو رهبر گردید و به السیر و از جود و عطای  
 چه عجب و کاین پاره مس طلاق احمد گردید و آفتاب عمر و دولت خدایگان بروفق افزا  
 سعادتی فیض و احسان و نوزاد فروری دیده عالمیان جادوان تابان و درخشان باد  
 بجه و آله الامجاد **رقعه** مشفق شفیع عواطف طریق من نشسته محمد صدیق صاحب  
 دامت مکارم بعد از سلام اشتیاق پیام ابرام طبع ملازمان عالمی مقام اینکه فقیر ظاهراً  
 و باطن کسیر صدق و ارادت تخمیر به تحقیق و تصدیق صفات ملکی سمات آن صدیق عالم  
 توفیق از تبه دل صدیق کامل و با شمع خدمت ذی کرامت طالب مایل و حش و  
 تشویق مشفق حاجی رحیم الله خالص صاحب سلمه الله الواسع بتقریر تذکره تذکره این  
 به بهره تربیت افاضل افاضت منزل فلک مشاکل محرک آن سلاسل و بجرات استطلاع  
 اجازت حضور فردا و ستم تطلع وقت فرصت و رسالت این یک دو کلمه مخلصاً مشتاقاً  
 عازم و شاغل شرع گرفتار قبول افتد زهی عز و شرف **رقعه** برخوردار کا مکار  
 سعادت و ثناء اقبال آثار سید لطیف الدین طالع عمره بعد از دعا خلوص آئینه محض  
 انتباه آن رموز الف آگاه سعادت و دستگاه باد که الحمد لله مجاری حالات این پر گناه  
 رو سیاه بصحت بدن و عدم کلفت تن ظاهر را خاطر خواه است و شام و بگاه و گاه و بی گاه  
 عافیت مسرور و جمعیت معنوی آن محبت پناه بلا اشتباه دعوت و مسلت و حضرت اقدس  
 قبل ازین خطی از سرتیپاک دل مضحک به اختیار نه بان کم دراک پچاک زمانه روانه گشته  
 هر آنکه ترقیم و نگارش ناصحانه موجب شورش باطن مردانه شده باشد اکنون و اقیقت

و شعور بر کیفیت مکتون و مستور از روایت و حکایت شیخ نوره حضورش در اینجا  
 بر فائز راجه آنجا صورت ظهور گرفته باعث اثبات سعادت و برات ذمت آن  
 سرمایه سوره و سرور و لذات و خجالت این رخسار مجبور و کتابت یک رسالت در کافا  
 زلت مذکور موسوم و والد ماجد آن راحت صدور صداقت معمور متضمن اقدام سعی موفور  
 در باره تفویض خدمت بنام فرخ فرجام آن سعادت گنجور گردیده البته که ملاحظه مصلحت با تقاضا  
 مطابقه مداخله غصه و ملالت لاحقه خواهد کرد مظهره که الحال عدم اعتماد موافقت و انقیاد  
 مستقبله آن ناز پرور و ده ازمنه ماضیه بسبیل احتمال در طبعیت و اهرم طوبی ایشان مما  
 ناز و مکر دانیدن عمده مفوضه خویش باسم سعادت رسم آن مرهم سینه زایش میکند طور  
 سلوک طریق پیش گیرنده که از خمیده خود خجاشی و رز زنتا کاکشاید و مد عابر آید زیاده  
 چه ترقیم یابد۔ **رقعه** بر خور دارین رباعی عمرت در از باد برات هزار سال  
 توفیق یا ورت بسعادت هزار سال بی سالی هزار ماهی و ماهی هزار روزی و روزی هزار  
 ساعت و ساعت هزار سال بی طول بقال در ایهتال قدر هجر هجر امر صبر صبر مرضا  
 بقضا منت عجز بندگی هم درنگ و در سعادت نامه هم به هم نامرادی جدائی اضافه  
 اندیشه و دغدغه بارودی جدائی بادی وادی این هم و بال هم هم نفس خمیس محاصی نکال  
 آه انشتات ارده حیف ساعات سابقه اللهم اجمع شملنا و ارفع حملنا تشویش فقدان خبرت  
 خیرت حیرت زده رلود حیرت محصل خیرت مبدل معجل برنگار که قرار فرار کرده و اصطفا  
 رو باضطرار آورده رد یاد مقوله که دلوشش انتیای منقبونی خود بر محزون بی مرئی بوده

شتاب و شورش منظومه شبانه اجتناب آن سعادت نصاب از اذعان خطاب آید که کتاب  
 نموده خطی از مدراس اصل شد و مخصوص مطالعہ آن نور دیده درین صحیفہ داخل طول زمان  
 وصول شاپورہ رسالہ تا این دم محرک سلسلہ تقیتش حال از محمد قاسم آمدہ ابرام متال  
 موکدہ الارقامش اینکہ فرنگی غالباً از کسے شنیدہ و تعرضاً از من پرسیدہ کہ منشی رخصت  
 مدراس گزفتہ بہمت بمی فرستہ گفتم مگر از ان حد و سوارہ بہل دخانی رو بہ منزل مقصود  
 خواهند نمود زیادہ سوای اینکہ خارالم بدانم و از تب غم سپند آسا سوزان چہ اعلانا می  
 ماجرا و گفتگو موبو بزرگوار و بیش ازین نعل در آتشم مدار **رحمۃ اللہ علیہ** غور طلب بی حفاظ حسن  
 ادب و تذکرہ تلافی واجب بجناب مولو علی عباس صاحب ذالت محبتہ دی مہر سامی مناسبت  
 سرپرست زیر دستان دام مضئہ بعد از تبلیغ سلام باخص مداعرض اظہار ہدیہ می شود  
 ۵ مشت خاکم چرخ نادانستہ صییم کردہ است ہای حیا آیم کن از رنگ سیارم سپر  
 احساس بی قیاس غضب آن سرپرست اخلاص ان سہ اداسہ در حق ابن ہوا خواہ خلق  
 السہ چارہ ناچار چارہ جوئے نگارش عریضہ بجناب نوابیہ مجلس و ثوق ہجاس  
 گذارش آن سرمایہ نوازش تبلیغ این رقیہ صداقت صمیمہ بردیدہ تا اگر از غضب  
 خود نتوانند اعراض کرد بارے عریضہ ملفوفہ را با عیہ ضرورت البتہ کہ ارسال  
 خواهند داشت فضیلت ساہ من احسن کما احسن الیہ الیک تا و ان کما لت لئیدہ  
 برگردن من افتادہ غیر از اجابت چارہ ندارم شرمسارم بحشم کرم سزاوارم زیادہ  
 ازین زیادہ است **رحمۃ اللہ علیہ** مخدوم سراپا احسان مولوی حکیم محمد خیر الدین خان

دامت مکارمه السلام علیکم ورحمته الله وبرکاته انفعال ناکسیرا آنقدر عرق ثجبت بر رو  
 کار نیارود که غبار کلفت اوضاع تکلف از چهره خاکسار رسد نشوید و ششم اطوار  
 بے احتیاجیتا آنهم راه عجز بے زبانی سر نکرده که قلم صداقت رقم قدم از سر ساخته جاده  
 مخره بر مدعا بنوید اگر بعضی سراسیمگی خاطر از کشاکش قرض خوابان که بواقعه ناگزیر خسرو خدا  
 داغ ناسور جگر گریه گام فراغ زند و سحت بسط زمین از دایره چشم موزنگ ترست  
 ما بکا غذا به چه رسد اگر بطول مقال آشفتنی دل از معانیه حال تندرست کشان که غنیمت  
 فرصت وقت دانسته کار دستخوان رسانیده اند دفتر شکایت باز کند عرصه ازل تا ابد  
 از طرفه العین کمتر نفس عدیم البقا چگونگی و فانیاید آنچه از عالم غیب بجلوه گاه ظهور سپهر بند داغ  
 قروش جبرست بے اختیار است و آئینه دار صبر و تحمل اضطرابی چاروی کار از چاره گذشتن  
 دست و سر آبا بوس در چشم رضا شکستن اما فکر آب و دانه که در هوای اطفای نایره شکم  
 خاک مذلت بر فرق انسانیت می پیزد مجبور شکنجه فرساینها رنج و غمی نمایان کو ثبات قدم  
 تا بلنج قناعت با فشر و با طریق توکل سپردن خاصه نفقه عیال در مانده که در دو پیچ و تابش  
 وجع آنا آب رخ شکیب ریزد و معذور شراندا ز بیچاره پیراهن دل جان کجا توفیق رضا  
 یزدان تا از گریه بار ناسیم سر برآرد یا بمقام صلح کل قدم گذارد و اشک ندامت که گوشه  
 استین عنایت میخواهد و زخم خجالت که مرهم کافور التفات می طلبد اینک وجه مشاهیر و دست  
 سابقه ملازمت که فقیر در باره استقرایش از اسبند کار ابا و انکار داشت و بهمت عالم  
 نعمت بر عطا آن خواهی نخواهی احوال و مشاغل را آنچه در سر کار مکرمت نثار باقی است و ما نفس

واپسین مجمل ادا عایش مشرم ادب ساقی اگر درین وقت صعب ادا و ایفا آن از سر مرهم  
 مریدانه یکدست یا از روی تفارین ادا نماید دل مجمل نفسی از کلفت پریشانی برآید  
 بزبان اخلاص بیان دلم و فقر شکرو سپاس احسان کشاید یارب که فرصت قبول بر عت  
 حصول ممول و امن نیفتانند و محرومی طالع نطق و معنی این مکتوب را بمطالعۀ نگاه استغنا  
 و نسیان قاطع نرساند **رقعه اله** سحر کز انفعال ناکسی بیدست و پارتی بهرق  
 گل کرد و من سیلاب نمیدم ز جبارستم به سر شک فشانها نخی من انفعال سرشت اگر آب تاره  
 بر سر و کار آب اندر خجکدگان زاویه اختیار نمی آید و ترو امنان عالم احتیاج بهو اگر می حفظ  
 مراتب پاس انقاس ستر یا بزرگ آب می گداختند و بیچ و تاب و شیدا مکتوب تحیر اسلوب اگر  
 کفاره عجز به مقدار بیای نفس سوختگان بادیه بهو انگیر دید جگر نفسیدگان رگبر و ان صحر  
 خاموشی را بر شحات زلال کدام جرأت حسن ادب سیراب سر چشمه ترقیع می افتند اکنون که  
 آب رو کجالت در صورت اشک ندامت از شرگان قلم رنگ چکیدن ریخته و غبار کدورت با  
 وحشت در لباس خطوط طلسم خاک پزیر میا عرض مطلب انگخته از باعث اینکه چون فقیر حقیر  
 باندیشه عجالت مراجعت خود از مکۀ معظمه زاد قلیل مسافرت اندازۀ کفایت دیده و البته امتداد  
 مرافقت جناب ارشاد آب مولودیه احب بانصراف اصل سرمایه و عرض قروض تا بسزده ریا  
 کشیده عنایت مریدانه که قبل ازین به و چون چھولی جلوه انعام ارزانی داشت گرانبار میا  
 مدیونی به تخفیف او آسۀ ریال نفسی رودن جرأت سبکباری از فراشت الحال بقای  
 دۀ ریال علاوه و بال عجز تمهید سستی است و استیصال روانگی حضرت ممدوح دافع فریش عالم



بے طاقتی در بنصورت صدق کردار بکشایش دست التجانا چارست و ذات معلی بهجات نیش وار  
 بنوازش لطف و عطا خود مختار **رقعه ۱۶** بخد مت سید سنور رقم خلاصا شنب و لی لقب  
 سلمه الله الرب سلام شکوه پیا میکه از ته دل تالب دمان در خون جراحت سینۀ بریان غلط  
 گذر و تادست و گریبان آن عزیز سر پا ریو و رنگ رنگ و رنگی از اینکا زمان آموخته رانزد  
 دامن دهن رنگ نعره یمن برینخ عروض حال عجوبگی مثال میریزد تفصیل اجمال مقال بزرگان  
 فونانی دولت وصال و امیکندار و که طبع تحمل نفع فرصت کمین وقت در بانگ و نغیر و ناله و فزیه  
 صی به هنگام نظم مثل چوب و چاق غائبانه ناقصانه بے خردانه صرغۀ انتقام عظیم نظام  
 آن شارد الوفا می تجنب از رحم سفک دمار از حسام ایام بوام گرفته بواطن محبت سواطن  
 عزیزان از بابا افشاره را سر بر سر خون غلطان نمی پسند اگر چه سلاح خانه سینۀ الم گنجینه  
 از نبر و تبر و تیغ و خنجر و خدنگ و تنگ مضا من خون جوش و عبارات پر خروش و طغات  
 حرقت آغوش و سخاوت جراحت فروش آمده و طلب و گریز خامه و مضمار نامه از خارش  
 ذهن ذکا هنگامه بجو لای جنون اعلان مهین خیز ضبط کشتش و کوشش الان احسن و اول  
 که اگر خاک عنان الا معرکه ایماز قبیان مدعا که قیمت عذر رنگ ضمیمه با علم حقایق ساخته این جنبه  
 همونک و خصوصاً از نماین و داد و ثایق سابقه و لاحقه سیما درین نزدیکی زمانه موسومۀ بخوار  
 سعادت کاشانه کمر همت چست کن کمر باخته دل و جگر گداخته ممتحن چرخ پر بهانه و نتیجه نما  
 از تبلیح جبهائی سفارش بنام دیوان آن نواح آمده بدست و پا زینها فکر جان گزای زاد  
 و راحله و بعضی سوغات مستوسمه الامکان سیرۀ الوجدان سر اسیمه و پریشان دارد و بهر حالت

در صورت صورت نماے آمینت بعلت قلت بضاعت بر زیادت مدت گفت و اقامت بحض افتنا  
خط سفارش مذکور راجع و مختارست و عند العزیزت تحریر حقیقت و تعیین زمان خست بضرورت  
در خست ذمی حوادث بر ذمت همت منفعت طوینت با التزام فرصت وقت خواهد رسید  
لطفکم مزید بر باب **فصل** **الکلی** گلشن و داور حفظ حمایت رب جواد شیرین کام باشند  
بعد از سلام سر بسر اتحاد مکشوف نمیشد شفقت ایجاد باد و درینو لاطالبیم بیک درو که لشکر انعامش  
مذاق جان را حلاوت است و بریدار دل شکارش دیده متار انصارت اصلش مرکب است  
از دوزخ و آسمش مبتنی بر دو لفظ اولش شنائی و ثانیش ثلثی شناسش منشعب بش حرف  
و طایش منفرد به نه احوالین پنجاه بل یکصد و هفتاد و دو دین یکصد و پنجاه و چهار  
بل سه صد و بیست و دو و منشأ اولی گلستان و نسبت اخری نیستان هم تاب و نون جسم و  
جان و هم مایه کام و زبان **ه** اول اگر کل کند ناله بلبل شود و زائر و دیگر  
نقل پی مل شود و گاه ز شکر خدا یاد و در بے خطا و گاه نمایه تقاضی و دل گل شود و  
نیمه کامل نگر طره کشاید اگر باده از خنجر رستم نابل شود و فاش کنم نام او گل فت  
از جام او و صورت ارتقام او بسته جو کامل شود و از بس و پیش لفظ و هم سازد غلط  
طبع رسازین منظر بنامل شود و اگر چه مجال طول مقال و وقت خیال در عالم نامل و سعت  
کمال دارد و انی الحال اختلال احوال ملال بالی بر سر امثال مثال واجب لامتنال و نیگونی  
قبیل و قال نمی گذارد شاید که منجد در صورت جمعیت صورت نماید اگر بقصد و در شربت ارسا  
دارند باعث ممنونی حال و استقبال این کمال بالا مال پیدا زند زیاده زیاده **فصل**

منیع لطف احسان معدن فضل بے پایان صمصام الدوله بہادر ناظم جنگ دامت فیوضہ  
 سلام الدعا و رحمتہ وبرکاتہ علیکم اولاً و آخراً و ظاہراً و باطناً از حالت پرطالت خود چہ شرح دہ  
 کہ کار و باستخوان رسید و کار بجان + راہ بجایے نیرسد + دودہ ہوفائے + منابا ببتلا  
 و رجا بالتجا + النجای رجا بانہتا کنی شد + و ابتلاے منابا عتسای والا + دل بریان در  
 خون تپید + و تن ناتوان باشک لالہگون + نبض انجلیح مزاج بست اعانت و ادا دہنی تپید +  
 و تلب تطف نہاد در سینہ کرم خزینہ ترجم ایجاد + خار محنت در پاجان خلید + و سنان  
 کریمت در سپکو روان + خار خار لحاظ حفاظ دعوی در دامن خاطر عاطر بے پروا دہنی خلد +  
 و پیکان خار آگد از سرعت و فاد در دیدہ استولیف اسعات مدعا تیر قامت از بار زحمت  
 چون کمان خمید + و الف ہست قامت از گردش زمان ماتند دال دوران ابروے عنایت و عطا  
 نمایان نمی خمد + و کلاہ گوشہ منت و احسان بیکران + ذوق ہوا شماع جلا بنقد جان خرید +  
 و شوق بے سرو پا کالآ ابتلا بنرخ روان + صیر فی لطف بے قصور گو ہر گران بہا بزل  
 فضل مقدور بجوے نمی خرد + و نقاد و جاد و جود بے فتور کنز شایگان اجر مو فور باندگی  
 اٹاسی پا بست اعتنائے جہد سبب محاملا پیرید + و خمبارہ قطرہ بے اندازہ از صہبا  
 پوینہ متصلہ قدم فرسا + مینا قلب محرضیا از انصباب عواطف افضال نمی پرد + و قوج  
 مستوجب الفرج حال پر طلال از بادہ سرور مادہ انشراح حال + مار سیاہ اختیار غربت و محن  
 با قرار و سکونت وطن گزید + و عقب جزاہ اضطراب نصنت بپاشنہ اصطبار و اقامت  
 مہمد و سکن + افنی قضا و امضا از عالم سما بپا در نگنجاج مبتقائے گزند + و مورچہ خلد

وفای عاجله و عده و افقه بدست مکرمت و مرحت سیماء حرمای هوأ نفس نابکار از دست  
 آفات و رخا بن این دیار خزید + و هوش کلم هوش طبع تا درست بطبع جمع نفع درست  
 در بحر سوسماره منعم بدل بے پروا بر لقب کان احسان جان فراخی خرد + و گنجور خزید بن  
 و عطا در مخزن ذخرا جزا منتها عشق بے ادب از خال عذار عذرا می طلب آب خطا تعب  
 و شوق ما فوق از لب لیلیا ابتلا ے ذوق تلخی ستم مکتب مذاق مکارم اخلاق از سیوه  
 نور سیده و فاق شیر ذبل اشفاق نمی مکد + و رغبت طبعیت مکرمت طویت از خساره  
 بوس اندازہ رحمت بے اندازہ شربت غایت حلاوت اتفاق + مرغ هوش از دماغ پر  
 و از چشم تر بے نور چراغ + رنگ رخ هوس نے پرو + و طایر ذی بال حصول کام از نفس  
 سر شک حسرت از دیده چکید + و عرق سعی از جبهه + بادہ مرام بیالایش دست اہتمام  
 بجام الفرام نمی چکید + و قطره و رشحه از ان بجام بجام زہر آشام ناکام + دست جنون  
 گریبان سکون درد + و مہابت از حد افزون دیون سببہ پر خون + سینہ کریمہ  
 سخت شور نمی درد + و گریبان بے سامان عوایق امور + کام آرزو از غفلت واردات  
 زہر مقاسات چشمید + و حلق امید از صبر صبر تلخی آفات مذاق اتفاق از حقیق توفیق  
 لذت فلاح نمی چشد + و کام ناکام از شکرستان مرام شربت نجاح + مشام غلت از غلغله  
 الفت رایحه کلفت شمیم + و دماغ صداع ایام بوس کباب دماغ از جمرہ سینہ چرقت  
 دل ہوا استلا از ہبوب نسیم ستفرا رایحه قناعت نمی شد + و اندیشہ ہوس پیر اگلبن  
 تسلیم و رضا بوسی نامت + از کثرت استداد ایام انتظار و اخبار بن اضطراب در سر زمین

خاطر زار و زار و امید + و قصور و فتور طالع نابکار در شهر و دیار سوز و سوز و نفخه و خود اباد  
 فقر حصول کام از نخل و صول مرلیم نمی دید + و نفخه حصول مرلیم از گلستان حصول کام + و خنجر  
 زهر آب سرد مهر بیای زمانه سرگردان میگردان و روزانه و شبانه برید + و دشنه  
 خون تشنه تسوینات چرخ پر بهانه گردن جرات عجلت اتمام بے توفز کانه کم خردانه و سرشته  
 طول امل به تیغ بے دریغ خلل نمی برد و خلق بهوس بے محل بقطع سیف لبیت و لعل +  
 عنکبوت خیال لعاب کلفت ایاب بصید ذیاب آمال تنید + و جولا به شیره تار و بود قطره  
 در کارگاه اعمال + مگس مامول از جاذبه مقسوم بام حصول نمی تند + و مشتری و صول  
 از ناسا عدت طالع محروم بر سر دوکان نمول + و پنجه اسیر و ستگیر بنا و پیر از سر بهمت و نیت  
 کبیر بیکبارگی رسید + و بندگسته از قید شدید آن حوالی باطراف و اکثاف این همه صحار  
 و برار + صید رسن بریده تقدیر از مضیق تقصیر بوسعت گاه توفیر نمی ردد + و از تکلنا  
 جان گزای تفسیر بخت بیدار و گشای تبسیر + ز لوک سوز سلوک روزگار نابکار خون نایاب  
 تاب و صطبار مزید + و دم بے دم دمیدم مانند ماهی بے آب بدم آب پر اضطراب +  
 طفل شیر خواره مقصود در عالم وجود انگشت بمبو و مسعود نمی مزد + و مولود طالع نامحود  
 از سر محرومی مورد و لیستان مادر نمود سود + صرصر مکاید بر مکاید جویج مشعب بگریز  
 ضال حال کلال اشتمال وزید + و تند باد از دیو مکاره زمانه پر بهانه لبیکست اغصان  
 توانان بال بلال الانال + نسیم غیر نسیم طالع شاد گام از جنب انظار نخست ایام لبیک  
 گلشن خاطر تحسیر نه زرد + و صبا جانفزای مساعت قیمت از انقراض مدثر انقباض

کلفت عسرت بنضارت روضه قلب منکسر + سور سب زورت بدیر تطمیر بر دم حسام بے نیام  
 هم وغم بواعث وحوادث تقدیر جلید + وپا آید فرسای مقاسات آفات در خارستان چاشنا  
 صحرای ابتلائی پنج و عناق تفسیر + بدرقه شفیق توفیق نارفیق بر طریق مساعدت و محاضرت  
 بهر نفس از سر باخته سر از پاشناخته بادیه یلایه در ماندگی نمی جلد + و رهبر خود سر فضل لم نزل  
 بدستگیر + و چاره گری از پافاده دل بملاک نهاده دشت جان گذاز بے چارگی + بسند  
 برق تاز عزم جزم رزمها راز باندا ز طی فیانی نیاز اقتضای تکلیف + و کر نک شنگ همایت  
 از مطر ز شتره متشده بقطع مواقع خمول و استتار و جولان میدان حصول اعتبار +  
 لوتسن بدعنان طالع ناکام از حرونی مستودعه جیل بمقر مستوده فوزان مقصد  
 و مرام نمی تگد + و کره نافرمان بخت نگوئی فرجام از سر کشی محمره ذاتی بمضمار هموار انجام  
 و انصرام کام + غزال بے عقل طبیعت منقصت طوبیت در مرعی امنیت بے دفع فلاحن ظن  
 حرمان چرید + و قوج لوج مزاج عجلت امتزاج در سبزه زار برابر کار بے تذکره و اندیشه  
 آزار نقصان + چابو چار از بقعه اختیار بطفره امتداد در مرتعه گیر و دار روزگار نمی چرد +  
 و شاة التفات بهر وزی از مقام فیض عام دل افروزی در چراگاه خصم کاه پیروزی روزگار +  
 دانه دل مضطر را خرس خراسن بخت ناسزا مانند گندم دلید + و سر آبا وجود بے بود را با  
 حبوب غله در بخش انجم آسیا چرخ ناهموار دانه رغیف مقسوم نمی دلد + و گردون فلک  
 کج رفتار غله رزق معلوم + از تیغ و تبر دشت غربت سینه برشته کفید + و از سنان و خنجر  
 صعوبت هببت دل الم سرشته + بطن حرص و آزمنی کفد + و فرق امنیت گردن دواز +

احساس مسحت معاش سلسله تلاش از قبضه انقباض بطول قضی غایت از ریاض در صحرائی عن  
 بلید و تماشای قضا انشراح سر رشته کاغذ بادی استفتاح با نواز پرواز مرغ آرزو در هوا  
 استعلا از دست پست اوج گرا + امساک نخت سخت پنجه پنجه پنجه توفیق کار از پنجه سر پنجه  
 مضیق ادب از بنی بلد و گرفت دست زبون دست طالع زبون ریمان دست اعتبار از پیک  
 ادراک مصالح کار و بار - در افغان فرمان بسر و گردن دوید و از گلستان طن بخارستان  
 این گلشن + تو سن اعطاف بے اکناف در ضمرا ساعات امانی نمی دود + و ابر مطیر لطف بی نظم  
 بسمت کشت کامرانی - امتثال مثال یقین متین استحصا آمال از هوا خواه رسوخ اکتناه مندر  
 و پاشتاب پیش پا احتساب از سر دست کم تجرگی بزنجیر سخت گیر این جایگاه + خرچک تنج  
 سرعت و فابر نیرنگ تلخ مهلت ادا در تغیر تقصیر تسویف دوران نمی مسرد + و امتداد  
 غفلت مغرور تا این مدت در نظم عموم احسان و خصوص مکارم شایان + دل سوزان از بر محبت  
 ورود و الم بسان مرغ بستان نوید + و بصدمت آن مانند بید اغصان و زخمان + بان  
 خنان و رد نشان از هیوسنیم رحم بیکران نمی نور + و بلبل خوش الحان لطف بی پایان  
 برگلبن فضل نمایان + و زینت جدید در زینت کده لغمد عده محمود چسید + و گلزار دیدار  
 و ملاقات او با راجه صاحب بنضارت محمود + نهال بلال پریشان حال بطراوت نمود و بهبود  
 نمی چید + و ریاض خاطر فاطر لبس سبزی نخت مسعود + صباغ قضا عبا لرض سارا از  
 وضیا رزید + و قبا کے دعا هرادنی و اعلی بطرز دلخواه رعنا + لباس طالع وار و نه  
 اساس این احقر افسان بجز رنگ ایاس نمی رزد + و خلعت سیرت این سر ایا بشکر سپاس

درای کون استیسا س + وحشی طبع از مرتبه مستوسه و ملع نفع حمید + و غزال ملع جمع  
 این بقعه و قطعه در مرتبه دفع و منع - حمید بے قید امید باید آن ملع نمی جدد و ضرراً  
 اکرام و انعام از انجام اظلام برقع این منع و دفع + اگر حال هم معشوق رعنائی خلق شایان  
 دو گلستان و قاعده و پیمان تفرج کنتان بپاک طع بے پایان نوید + و سر و زیبای فضل بکرا  
 و رکنا رجو مبارحسان بهواسی اعلان بذل و عطا نمایان + نهال بال ضعف تمثال از سر  
 استقلال شکست حال نمی نوید + و پاسبان ثبات اقامت این جبات باریکتاب افتخار دیگر  
 محال + بسکه آوازه مکارم فضایل گرامی از شری تا با فلاح خنید + و منظره مراعات حقوق  
 اشتقاق اقدام لوازم حق پرستی از سک تا سماک + در کاخ و ماغ کلفت سراغ آوازه  
 کورا و ثوق رجائی خند + و بگوستان استخوان بے مغر صد غیر از اقیان حصول معا  
 زیاده قافیه تنگ و بر شیشه دل سنگ و خنک قلم پای لنگ و آئینه فرنگ صفحہ صحیفه  
 از دودۀ ملو در چنگ تنگ بزرگ جنگ و فرنگ با تیغ و تفنگ آینه  
 جنگ و عابچنگ التجا کوک آهنگ است **رقعه ۱۲۲** مولوی صاحب فضیلت مناصب شفاق  
 مناقب اخلاق مراتب مولوی سید علی بخش صاحب لعل اللہ الوائب سلام اللہ تعالیٰ و رحمته و برکت  
 علیکم اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً انقسام طبع زایل و سر انجام چند مشاغل بایل عطلت  
 ارتقام رسائل اعلام و بهتلاطم عافیت شواغل با احساس اساس انضمام ارتسام عوام کالافان  
 آمد مسامحت خدمت با ستاد با یدیرست طلب جواب کتاب بخطاب انشا کیفیت انصابت با دعا  
 نور و یدر کلفت اوقات سمینت سمان اندیشیده ملاقات مولوی صاحب بمثل همان آتش در کا



کما سه لیس محفل افادت را حلوائی تسلی تلوا سه بکاسه نکرده و نشانه لب زلال طمانینت را  
 جز غبار تذبذب و تردد و در پیش نیاورد با آنکه حسب الایما حسن عقیدت و تولا ملازمان شما  
 بر کرسی بیان نشست کسی نشیبه اجابت سکت از تعهد نفس نفس خد مت ایشان صورت  
 نه بست دور و باب و ایاب من خلوص نصاب بیان استخوان آن احسان قیاب علی تصا  
 متصل بعد ازین رضا بقضاء اسما اتباع طبع کثیر النفع آن ذات گرامی هم بلا انفضا  
 متصل مستح باب مد عابره از طرف این طویل لامل و از اهل خانه هم بذات حمیده صفات  
 و هم بدو تنه الفت کاشانه سلام سنون الاسلام و بنوریدگان و هاهمه اباد **قوله**  
 مولوی صاحب فضیلت مناقب مشفق مهربان سرمایه روح و روان مولو سید غلام رسول صاحب  
 مفتی ضلع نهر نگر سلم الرحمن السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وصول رقیمة الفت شمول  
 مورخه ۳۰ شوال سنه ۱۲۴۰ هجری موجب سرور و جود اتم بخود ملاحظه لفاظه و باعث هم و غم  
 و الم باطلاع ما فیها بعد از مطالعه و اجرا کلمه استرجاع از تهل خلوص انتفاع بر سر زبان صداقت ترجا  
 گردید عدم ثبات و تغیرات و انتقالات حالات مکونات که از بدیهیات و مرآت انتباهات و تصدیقات یقینیا  
 اهل تحقیقات در مشاهدات آیات بنیان هست چه محسوسات و چه معقولات و مقرر نشو قیات توجها  
 مفازات مبدا فیضات و تسویفات مکایدات و انما کات این منشأ مزخرفات از ادراکات خاطر  
 عاظره کاسا که اقتباسا اشراقا حقایق آیات و مدخرات الیها و قایق نکات انابت حضرت ربوبیت دارد  
 چه قسم تبعه بسته آید و بسته آید اطالک کتابت بتوصیت مصابرت جرأت ارادت شمیمه و راضعت  
 مشعله تواند استحضار حدیثی که در تعزیت معاد بن جبل ابره سید رسل منشور مکمل مرسل شد

و مرقوم بختم این رقوم مخفوم که لایحطق جز ملک ابرک اخونا الله عن الزلل و ثبت اقدارنا  
 بحسن العمل جلها الله لکم اجر او ذخرا و فی القیامه شافعه و شفقه و رسول محضر مظلوم بلف کتب  
 مرغوب موجب جو سپاس نامحسوب در تمان اقدان مراعات حفظ انیس آن محبوب قلوب  
 و رافع کروب اندیشه و تردد و خاطر فائز و مکفر کافی مقصود جواب شمس سوره داعی عاصی گردید  
 غنائی همتا مستفتا آخری دیگر بار از خود نار و قود و غاصه متشده و استغفار و معامله بر صانع  
 رادع و مانع اجتراع صداع راس الفت شعاع به توضیح و تصریح الملای اجمال احوال امید که بهر  
 منوال فیما بین در زمان استقبال از اقبال مقال و کد و پاسخ سوال ضمت امثال دخل  
 و مجال نیاید بصا جزاؤه بلند اقبال و شفقی محمد زین العابدین صاحب حمید خصال سلام  
 مسنون الاسلام بشتیاق تمام برسد **رقعه ۲۴** الله بر خور و در نیک کرد و سعادت و ثناء  
 سید الطیف الدین طالع عمره بعد از دعا معلوم باد که حال من پریشان حال از مقال بخور  
 ستوده خصال لایح و واضح خواهد شد اینجا بست بندست تا از اینجا سفارش دست چست نکرده  
 چست نکرده دست پست است است بے دست باشکست دست از چ دست  
 دست بالادست بے شکست با دست پست کند الا که دست بدست دست بے  
 شکست دست بالادست بدست پست بے دست باشکست دست و به اکنون که  
 دست پست بے دست دست نمائے دست سفارش ثمانی لپمن ششی و البست  
 دست بالادست جان جهان خان نموده است و بدست نمائے دست اصلان دست  
 التجا کشوده دست نمائے دست سعی آن بر خور و ابرهم اگر سر دست بدست نمائے

صواب و سهولت دست و دهر البتہ کہ دستِ قلبی جو شش ہست دستِ دست  
 کوتاہی دے کہ شش نشود دست و عاقلست و فریاد التجا گردون کند و نہرعت اجابت  
 پای بند و طبیعت منقصت طوبی عجلت پیوندا عوذاً باللہ السميع العليم من الشيطان الرجيم  
**رقم ۱۵۵** بر خوردار با شمار اقسام احکام بر خوردار بر خوردار باشد و بعد از عابدانند  
 کہ اعلام و استعلام عافیت دست فرسود متاع علم اطلاق عموم ابلاغ و انفاق البتہ  
 بسندہ و معنی نقیصہ خصوص انتفاع کذا اغراق احراق منیت لقا و منیت فراق قلوب سفسکہ  
 مستشد حال وفاق نکال احتیال نزال احدی سہما از کفر الیس اشتر مضی ایام بے نتج مرما  
 بمثل زہر آب شتر ناسور جگر کو سر امرے دیگر آلاکہ محویت مفعولہ کیف کو کہ کیف آن محل  
 بفرط مصروف و مخطوہ دخل لاسیما نشئت معلومیت مشغلہ روزینہ و تعلق دل تعلق  
 عقال تاہل آن سورہ سرور سببہ ضم الم ظن ہیام تنہائی و ناعونے بعزم جلا اخی  
 علاوہ علاوہ حال بہام حال نال منکر البال آورہ تجال مقال در امثال این کج وار و مرکز کجا  
 حال در خط مصمام الدولہ بہادر نہ مبتغانہ عا اہتمام استعجال ارسال لازمہ سعادت  
 وجود و رد و بر خور داری رادع اطالت کتابت سابقا در رقمیہ موسومہ جان جهان خان  
 استخوان ارتقام شفاعت ثانیہ بدیوان این ناحیہ از جانب ٹپمن ششی با سہ تصلاح سپاہ  
 بارگاہ الہی بودہ عدم وصول جواب بنا اساس تا کید استخوان حصول خطاب بان مایہ  
 جان نمود زیادہ زیادہ بر زیادہ فرمایش و کالاش فزایش آرایش از سید منور رقم خان صاحب  
 بل خواہش آرایش ہمیش و دانش آن بر خوردار و بر خوردارے مرضی صاحب عا

گزارش نمایش پیرایش این نگارش شد **رقعه ۱۲۴** بر خوردار بر خور واری بر خوردار بر خور  
خیریت و دعا را بر خور و بر خور و عاجلانہ بر خوردار بر خور و اطالت اقامت است در خود ملین  
والفت اولاً بر خور و رعایت آمدن باروت رفتن با جازت ثانیاً در خور و رضا جو یہاے  
جبلت بر خور و بر خور و بر خور و وارے بر خور و در خور و بر خور و دست  
کہ بر خور و دواع نجیس و خور و بر خور و لغت و شنید بر خور و در خور و وقت تحریر و در خور  
انما بر خور و بر خور و آن بر خور و از نخل مشق خط و در خور و بر خور و بن  
تا و در خور و بر خور و کوشش کوشش بر خور و بر خور و انگیزی و در خور و بر خور و عمدہ  
و گیر با بر خور و اثر بر خور و بر خور و این مقال بر خور و در خور و بر خور و شال از بخور  
استمالش و در خور و بر خور و امر بر خور و بر خور و مکتوب الیہ خط طغوف یا ارسال  
در خور و بر خور و شعور دیگر چه ضرور۔ **رقعه ۱۲۵** مولوی صاحب فضیلت مناقب  
مولوی علی عباس صاحب دامت برکاتہ و زالت عشرتہ۔ السلام علیکم و امربے بین یکم  
پرو و در کاس یاس پست قس دورہ در دو توارد و در دو توارد و در دو توارد  
رویت رویت کاری کارروائی کا رہ روی دیواری از مطلوب در گذشت  
در گذشت وقت اندیش کا کار گزار گزار سوز و ساز بود و ساز نصب کا ساز  
یکہ تازہ تازہ ساز نواز کار گزارے اتفاق وفق کار نمود تا توافق وفق وقوف  
وقوف وقوف آہنگان مو قف معلوم اعلام ستغنی تحیل ثقیل انقال  
مستدراجات غوامض علوم اصناف و بسندہ احصاء کار بہر بر فزودہ از بے نظیر

نظر گذشته آن بانظر بانظر یا گشته بانظر بانظر استاده بی نظیر نظر باشد و الجواب عمده -  
 رقم ۱۲۸ مولوی صاحب فضیلت مناقب عالی مناصب است برکات - بعد از اقدام سلام  
 صداقت پیام اخلاص نظام ابرام طبع اکرام نفع خدام ذوی الاحترام اینکه دیروز فقیر  
 حقیر و لکیر خاطر کسیر و شکنج هموم چرخ پیرا سیر ناگزیر بدیر با صغای اخبار تصدیق  
 حقیق یک از اخبار اخیر اختیار اختیار بے اختیار مختار انگار اختیار و اہم زعمہ  
 جازمہ کبر و متغیر بے نسبت انانیت ضعف الخلقیت لاشی فی الحقیقت در غلت تردد سلب  
 تحقق جلب اندیشہ مجسم شیت و مخافت آفت نسبت استکبریت طبعیت مستبعدہ  
 الجبلت نامحسوس احد من البریۃ و امروز بعد دل دل آویز دل صفا منزل برداشت  
 از باطل و سواس مضرت اساس اسارت اقتباس کسایر الناس و برارت ایما ذمت رسوب  
 نمت مصافحت ہمت و در تسویہ بنیقۃ الوداد تجنب جوایں تخاشی گوی گوی غدر غدر  
 شہیت و برکت ازالت حالت بالود حالت مستقیم الحالت کہ ضمیمہ الحالت عقیدت البتہ زیت  
 شہیت طالت و حالت مواجہت مگر فی الحقیقت امتثال مثال عدیم امثال واجب امثال  
 کلفت اقبال اقبال تسلیم عبودیت باشد باشد کہ اجازت باشد تا باشد دیگر تسلیم خدمت  
 تسلیم خدمت مرتبت مرتبت بیچ مرتبت مرتبت گردیدہ گودیدہ اگر جواب صواب نصیب  
 تسکین بخشش بی بیاب گردید گردید و گرنہ ع از دامن تو دست ندارم ہرگز ہا -

## خاتمة الطبع

شیرازہ بندے مجموعہ کلمات بستائش و نیایش مصنف نسخہ کائنات و کتابت انشاے  
مخلوقات است کہ صفحات سما و اربابیات بر موج و نثر انجم آراستہ و قطعات ارضی این نظم  
افراد مردم پیراستہ ای حمد تو آراستہ گلزار سخن با بہ لیریز زبان ساختہ چون  
غنچہ دہن با بہ درنگ آپسری نگارستان سخن بہ لغت مطلع دیوان موجودات و شاہ بیت  
تصدیہ کائنات کہ فاشہ کتاب فرمایش بذات والایش سرفرازی گرفتہ و خاتمہ نسخہ  
رسالت بنام نامیش عز امتیاز پذیرفتہ سے محمد شہنشاہ خیل رسل کہ خردند پیش  
چہ جز و وجہ کل اما بعد بر ضمیر منیر گل چنیا گلستان سخن و چین پیرایان بوستان نکتہ  
دانی نغمہ و پوشیدہ مباد کہ این مجموعہ چندین مکتوبات رنگین و گلستانہ مفاد و صفا  
متین کا زائمانہ تعقیب و تمیض مہمی بہ انشائی مفیض کہ ہر ورقش مانند اوراق مرتع  
محبوبان گنجینہ رنگارنگ معانی و ہر صفحہ اش ہمچو صفحہ رخسار مہربان مستعد است  
ہر سطرش بسان زلف کشین مویان و لکش و لافریب و ہر لفظش چون غنچہ دہان شکر لبان  
پراز زینت و زیب ہر حرفش بزرگ خط سبز خطان بس رنگین و خوشنما و ہر نقطہ اش  
مثل خال لالہ خان لوشین و دل سب سے حرفش چہ آرا گلیستان ہے سطورش  
رومانے سنبلستان ہے معانی و رسواوش آشکارہ ہے بدانگونه کہ اندر شب ستارہ  
چو لفظ و معنی اش آرم بخاطر ہے ہمان معنی بوضفش بندم آخر ہے بالیقین از استشام  
الفاظ مشکینش مشام عالی طبعان معطر گرد و دواز طیب معانی فیض آگینش دماغ جان

طراوت گیرد و حدیقه خاطر از نغمه نسیم اصطلاحات آن تازه روئی یابد و در وصف دل از شمع  
 استعارات آن رنگ بوی پذیرد و طبیعت نابینا از افاضه انوار مضامین روشن شود و  
 دل که در نومند از استفاده مطالب بهره واقعی اندوزد و رستم زده کلمات الا و انگیزه فکر رسا  
 بهار پیر دانش چمن آرای بنیش و گوهر کان فصاحت و بلاغت و حلال مشکلات فهم و قرا<sup>ت</sup>  
 بر دبار گران سنگ و الا طبیعت عالی فرنگ گویائی بخش زبان سخن سخن آفرین نادرین  
 نگین خاتم جادو طراز و سلطان اقلیم نکته پروازی و مقبول بارگاه قادر قیوم و مدرس اول  
 فارسی دارالعلوم و جناب استاد لانا مولوی حاجی غلام زین العابدین صاحب مرحوم  
 که در فضیلت خوش خلقی و انکسار کاشمش نصف النهار شتار در هر دایره داشتند و  
 و اکثر طلبا ببرکت صحبت و فیض تربیت آن والا حضرت تمتع بشمار برداشتمند و صفت  
 فضا یلش که چه بحر نیست بیکران و افکنده رخت عقل بگرداب حیرت و نور مدح او هر آنچه  
 تصور کند خرد و برتر از آن بیان کمال فضیلت است و چون بمطالعه این خوشه چین خرمین  
 هنروران نکته بین در رسید و نظر بر خوبی مضامین فیض آگین و کثرت طالبین شائقین  
 تخم هموس و آرزوی طبع آن در مزرع دل اراوت منزل خود پاشید و لاجرم با جازت و تصحیح  
 خلعت اصدق حضرت مبرور کالات گنجور اعنی بهار پیر چمن انشا و رونق افزای گلین سخن و لکشا<sup>ت</sup>  
 شاد و سباز حدیقه احسان و مروت و نصارت پرداز و روضه امتنان و فتوت و سرابا تمیز جناب  
 مدرس محمد عبدالعزیز که نشرو انشا را با فکر عالیش چنانکه مشک با بوسه و بوسه را با مشام  
 و نور را با شمع و شمع را با انجمن موافقت است و چنانکه باغ را با شمیم و شمیم را با دماغ و رنگ را

با گل و گل را با گلشن مناسبت در وصف فضل او چه تصرف کند که در مرآت آفتاب چه محتاج  
 صیقل است؟ در مطبع متین خود واقع محله فضل گنج بدنه حیدر آباد دکن جنانما الله تعالی عن الآفات  
 والفتن بتاریخ یازدهم ماه رجب الحرام ۱۲۹۳ هجری بقابل طبع درآورده دیده شایقان را نصرت  
 آموخت نمودم - و چشم نگارگران را بصارت نامحدود افزودم - و نظر بر کمال اغلاق بعض مکاتبات  
 اخیر تحشیه و توضیح ضروریه بمقامات دقیقه مشکله نیز از جناب موصوف لازم و مستحکم انگاشتم +  
 و شاه حسن معنی را تشریف و حله صوری احسن و سخن پنداشتم + هر چند عذرهای می نمودند  
 و میفرمودند که من گزشتہ بادیۀ نادانے و کوچگرد شهرستان بیچرانی را بفجری این بیت  
 مثل من نیست در جهان ثانی + حرف خوانی ز لوح نادانی + چه قابلیت و کدلم قیامت  
 که بحاشیه نویسی این چنین متن متین همت برگمارم - و خود را از جمله نکته  
 شناسان دس فم و فراست در شمارم + اما بپاس خاطر این احقر الانام باوصف  
 عدم تحقیق از مصنف علام و فاضل تمام منظور ساختند و بتشریح و توضیح بعض  
 رقعات پرداختند + تا مطبوع طبایع ناظرین پر تکلیف و مستفیدین این گلستانه  
 نگارین شود + و در استنباط مطالب مضامین فراخ و استطاعت و ادراک محشی  
 مدد معین بود + و مرجع متوقع آنکه ارباب عقل و کبایست و صواب پسند طبع مشکلی پسند آید از ابر و اسلم  
 دارند و الا همت شریف بر عفو سهو تحریف برگمارند بر عنوان مطبع آئینه بیوسف ارمغان است +



تقریظ چکیده قلم فصاحت قم شاعر علی نظیر ناثر عطار و تحریر استیلم  
سخنورے رامالک جناب مرزا قربان علی بیک صاحب المتخلص سالک

قطع

وقت است که در چشم بصیرت آید	وقت است که چون غنچه دلم بکشايد
وقت است که گلستان پیشم آرد	کز دیدن او سودا من انسز آيد

ترهی ببا گلستان سخن که اگر بفرض محال اردی بهشت و فرودین خرمی و تازگی خویش را از خویش زایل نماید  
و برگیزی دی بهوم خیزی بهمن حاصل سازند باغ همه را غرود و چمن همه دمن شود گیاه بصورت  
کاه بر آید و عند لیب نغمه سنج بنوحه گراید بهمانا از شاخسار طراوت آثارش برگگی نریزد و از محسن  
فضا آگینش گردی بر نخیزد و قحی انجمن این فن که اگر قاضی فلک نا هید را از انتشار سور و سرور  
باز دارد و محتسب شهر هنگامها فحشاء طرب بر عالمیان برهم سازد و مغاکا همه از رهیق  
بر خاک افتاده سرشار و مینا اگر دوش شکسته و ساغر را جگر افکار بینی هر آینه از بار نامر اش  
یک پر پروانه کم نگردد و از کیفیت سرستان بی باده مستش هیچ نکاهد آری بر صفحه که نقش  
خراشها خزان بر نگین ادای صورت ارتسام گیرد و الاظفران دریا بید که اینجا سموم را بر  
غنچه های خاطر نگرندگان بهمان اثری است که نسیم را در شگفتانیدن از بار بوده است و برو قیکه  
کیفیت بر شکسته ها بزم به شیوایانی رقم پذیرد از باب مذاق از سبکها و از خون ساغر ها  
شکسته باد با نای که در کشند که در کوثر و تنیم نتوان یافت شمیم عطر افشان این چمن از دل  
بستام میرسد و روشنی این انجمن از بصیرت در بصره آید تماشا کار یا حین معانی اهل نظر را جاودان

ارزانیست و جلوه چراغان روشن بیانی ارباب بصر را همیشه حاصل این گوهریت تابناک  
 که اگر آفتاب را مقابل آن ننهد آشکارا تابد که هر چه بکسب ضیای ماه روزانه ازان می کاهازین گهر  
 بکده می برد و این خزینه ایست که اگر خزان سبزه پرویز و دفاین قارون یکجا فراموش آرند  
 و در برابر آن انبیا کبرتند مثال کوه و تل ظاهر آید اما کور سوادمان ظاهر بین را چه علاج که تار و عن  
 در پراغ نمی کنند و فتیله دران روشن نمی سازند فرقه در روشنی روز و تیرگی شب توانند کرد  
 و تا دود می ازان بر دماغ نمی خورند بوسه بر نمی گیرند گریه خبر از آنند که این نور بے رغن  
 و فتیله چراغ الکی را فروغانه میکنند و کوه نظران بے بصر را چه چاره که با وجود شناسا بودن  
 حوادث فلک نمایی همی نشانند و از پرورش آن هوا در سردارند تا گل و ثمر آرد و ازان  
 بر خورند و گرسنه و آنند که این خیابان بے سعی کدیور و آب ریزه سحاب خرم است فراوان  
 شربابی پیش رس سیدار و بیابند و دیده دل بکشانند تا آنهم را درین انشا تماشا کنند  
 و بمضمون سه فوج فوج است معانی بدلم در پرواز به هجو مرغان او لے اخچه و باغ نعیم  
 خوارسند و در اسند که این هدایت نامه ایست گریان طریق شیوا بیانی را هر سنا  
 و دستور العملی است نا آگمان و فکر کده معانی را کار کشا اعتبارش همه دلکش و مضامینش  
 همه بی غش از اجمالش تفصیل نمود و از تفصیلش اجمال آشکارا کشش را گنجان میتوان شمرد  
 و خاصش را شاخسار سه جبهه آخر می تازه بهار معنی به فرخا زینت زیمده نگار معنی به  
 داد نشان نکته پرور و انصاف گنشان بذل گستره نیکو میداند که سالک هر زده گفتار را  
 خامه خام نگار است و ستودن اینچنین مجموعه و پذیر از لبس و شوار و چگونه نباشد که چکیده

قلم بی رتم جناب موسوی حاجی غلام زین العابدین مرحوم و مغفور است آنکه اگر باغبان  
 عارف سلطان قلم و معنی خوانم رو است و آنکه اگر بنظر آموزگار شین همین آموزگار جانیان دلم  
 بهاست آنکه بمیشال میگویند نمی گویند که مثالش در عالم خیال یافتن و شواست و آنکه بعدیش  
 می سرانندی سرانید که حدیش در جهان و هم و تصور دیدن و دور از کار است اگر سخن را اقلیمی فرض  
 کسند آنرا کار فرما است واجب اگر محافی را ملکی شمرند آنرا کار کیا شمرند لازم اگر این سخن  
 آن صدر آراست لکن این چمن است آن چمن پیر است ظهوری اگر ظهورش حسد بند و چه کند  
 و نظیری اگر بنظرش بر خود نبالد چه سگالد و زوزله زبانه نشود الا به بولفضل و ظهور  
 و جللا به و زوفیض بنیز علم آفاق به و هب و طبری و ابن اسحاق به منکه ستایشگر اویم  
 اگر این شرا نثره شاعر خوانم و صاحب نثر شاعر شیخار و انجم از من با و زندان و از دیگران  
 بگویند نازهر لیلی شور تخمین بر خیزد و از هر زبانی صلی آفرین + راست از کاست بر سو  
 نمودار آید و حق از باطل هر جانب آشکارا تا به آنوقت اگر خود بدیع نگرایند و به شنایش لب نکشاند  
 کافی است که گفته مرا هیچ شمارند و دعوی ما به مرا غلط نه پندارند یار پان مطبوع  
 سفید انا م نام مطبوع طبائع خاص عام و این قطعه تازه کنی را ضمیمه آن کند +

### قطعه تاریخ

کتابی که رنگین بود چون نگارے

چو سلطان اتیلم معنی نکاشت

که می گفت انشاء معنی نثارے

ز سالک شنیدیم تاریخ طبعش

تمام شد

قطعات تاریخ از طبع ادا شاعر جاوید بیان بلبل ہندوستان قوت  
رموز خفی و جلی اعنی جناب محمد سرفراز علی صاحب المتخلص بہ وصفی

شدہ طبع در مطبع نو بصد لطف  
چو این شربے مثل دلچپ و زیبا  
پے سال تاریخ و صفی رقم زد  
عجایب و در بحر انشاے یکتا

### ایضاً منہ

چون کلام پاک زین العابدین  
بحر علم و صاحب صدق و صفا  
طبع گردیدہ براے فیض عام  
از پس مدت برآمد مدعا  
گفتش تاریخ از روی بھار  
نشر رنگین و بیان جان نازا

### ایضاً منہ

آن کتابے کہ نظیرش نبود  
طبع گردید چو از فضل خدا  
و صفی سحر بیان تاریخش  
گفت رقعات عجیب و یکتا

### ایضاً منہ

شکر شد کہ درین مطبع نو  
شدہ مطبوع چو بے مثل کتاب  
عیسوے سال رقم زد و صفی  
چمن فیض و فصاحت شاداب

فطوٰۃ تاریخ از روشن مزاج نجستہ خضایل احمد حسین بایل شاگرد و صفی

درین ایام رخت طبع پوشید  
کلام غیرت فیضی و صایب  
رقم زد کلام بایل سال اتمام  
شدہ مطبوع رقعات عجاوب

قطعہ تاریخ زادہ طبع ذکی کامل محمد احمد اللہ صاحب اصل شاگرد و صفی

گشت چمن مطبوع رقعات برنج غنچہ بخاطر برنگ گل شکفت

عذیب طبع و اصل مجسمہ سال طبع شد این نسخہ سنجیدہ گفت

قطعہ تاریخ از فکر رنگین اخلاق مآثر میر خورشید علی صاحب ناصر شاگرد و صفی

چو زین العابدین نیک سیرت رقم کردہ کتاب منیض آگین

نوشہ ملک ناصر سال طبعش کلام نیاہے رقعات رنگین ۱۲

قطعہ تاریخ از جانب قبلہ گاہ این مالک مطبع متین اعنی جناب

حاجے کرتان محمد قاسم صاحب مدظلہ بجاہ سید المرسلین

مصنف تھے اسکے بڑے صاحب علم نہ تھا ہند میں کوئی انکا مقابل

بظاہر تھے مشغول ندریس لکین نہوتے تھے یاد الہی سے غافل

دیامرگ نے انکے بچہ غم و برنج کہ آفت میں سبکے ہوئے بتلا دل

کلام معیٹے ہوا انکا مطبوع نئی طرز کا لطف ہی جس میں حاصل

لکھا طبع کا سال کرتان نے کیا خوب چھپی دلکش انشائی استاد کامل

من تباہ افکار جلالت بخش و مدیہ شعر و انشا مشفقہ محمد عبد الرحیم صاحب ضیا

خداوند عالی کے فضل و کرم سے جو انشا میں ناوردیہ نسخہ چھپا ہی

لکھی اسکی تاریخ ملک ضیا نے گل گشتان فصاحت نیزا ہے

ایضاً منہ

نرین عباد آن ادیب زمان	کرد تصنیف چون کتاب عجیب
سال طبعش نوشت کلب صنیا	ادب آموز هست نشر ادیب
از نثار و شاعر اعلیٰ و برتر سید عبد اللہ حسین صاحب افسر	
شکر شد مکاتبات مفیض	طبع گشتہ بسع واناے
گفت تاسع طبع آن افسر	طبع گردیدہ بہتر انشاے
از فکر سامی فروغ افزا حشی ششمینش محمد اعظم صاحب یل المتخلصین دانش	
علاقہ دار جناب نواب وقار الامراہ باورد ام اقبالہ وزاد اجلالہ	
ز انضال خلاق الفاظ و معنی	جو مطبوع شد شربے مثل فاضل
سن طبع آن کلب دانش رقم زد	بلا شک بود رشک انشای بیدل
ایضامہ	
طبع شد چون نثر زین العابدین	رشک سلب گو رود لچپ و نیک
کرد انشا نشے فکر سنش	ناجیات بہتر و لچپ و نیک
از افکار گہ نثار شاعر شیرین بیان شکرین گفتار از ہمہ رموز مورخی و	
سخنور و واقف مشفق و مکر می محمد عبد الحی صاحب صنف نمبرہ جناب و اصف	
نثر ہے کہ آبر وے معنی	ہر سطر شدہ ست جو ہے معنی
ہر لفظ گلے است کاید از وے	ہر دم بمشام بو ہے معنی
یکدانہ وری ست بے بہا لیک	این نسخہ بچار سوے معنی

بنگاشته وصف سال طبعش  
هر هفت طراز و سی معنی

ایضا من

انثاست که لاله زار معنی  
بشگفته گله است حرف فرش  
باشد برنج و لغزش  
وصف خوشگویی گفت سالش  
گل کرده از و بهار معنی  
آشفته او هزار معنی  
گلگونه کلمه زار معنی  
کین نثر بود عبار معنی

فرموده صاحب فکر ساناثر یکتا مورخ بے همتا بلبل گلزار ذهن  
و ذکا جناب حاجی حافظ سید محمد علی صاحب المتخلص بنوا

انثای مفیض شد چو مطبوع  
بشنوز نوا نوا تاریخ  
باطر زید لیج و وضع اولی  
انثای نفیس و خوب ولی علی

ایضا من

پریشان بود چون رقعات رنگین  
منوده سعی نر زنده عزیزش  
نوا تاریخ طبعش سراید  
رزین العابدین ذو مکارم  
جمع و طبع آن دلکش رقایم  
بود این طبع مطبوع اعلاظم

ایضا من

مفیض انثا که طبع گشته  
شدم نوا سنج سال فصلی  
بود چو حسن صبیح دلکش  
خطوط عمده فصیح دلکش

## الضامه

بود چو بو بفضائل انیس و فتر  
بیان تارے نفیس و خوشتر

بطالبان این عجیب انشا  
نواسن طبع عیسوی گفت

## الضامه

کجا باشد ازین باغ ارم حوب  
فصاحت باره با گلهاے مرغوب  
گل بے خار آسائست معیوب  
پر و رنگ سمن هم رنگ محبوب  
رزین العابدین فیض اسلوب  
شد این گلزار در آوان محبوب  
برآمد هندوے تاریخ مطلوب

نسب انشا که باغ بے خزان است  
چو گلبن نشر رنگین در بلاغت  
نضارت بخش چشم اهل بینش  
صفائی جو شد از صفوات انشا  
بود میرا پیش مانند رضوان  
مطر از سحاب طبع مطبوع  
مبارک گلشن رنگین مضامین

از کلام فصاحت آمیز صاحب پرستیز جناب محمد عبدالعزیز  
سَلَّمَ اللّٰهُ الْغَفُورُ خَلْفَ لَصَدَقَ مُصَنِّفُ مَبْرُور

گشت تلف اکثر ازان یادگار  
مانده ز اصرار من خاکسار  
طبع شد آن نسخه گوهر نثار  
معین رنگین و فصاحت بهار

قبله گم آنچہ رقم کرده بود  
لیک قیلے که درین چند گاه  
در دکن از بهت کرتان ما  
گفت سنش ببل طبع عزیز



ایضاً منہ

چوتھ طبع از کطف مطبوع کرتان	خطوط طرازیدہ قبلہ گاہے
عزیزم بگفتا و عائیہ سالش	کہ سازیش مطبوع خاصان الہی
انگنہ طبع موزون محمد عبد الملک صاحب فرزند مصنف علیہ الرحمۃ من اللہ التواب	
نشر رنگین قبلہ گاہ من	باخط و لکشا شدہ مطبوع
سال طبعش قسم نمود ملک	نسخہ جانفرا شدہ مطبوع

ایضاً منہ

منشآتیکہ کہ کرد زیب رستم	قبلہ گاہ ہم سیر آمد فصحاء
سال طبعش بگفت طبع ملک	منشآت نفیس روح فہرا
از ببل خوشنوا بی باغستان فصاحت لیاقت گل سربہ ہلرستان ذکاوت	
وقابلت مروت و اہلیت محمود مصطفیٰ صاحب خلف الرشید چنان مستر مغفور	
چو مطبوع گردید انشاے فیض	بطرز بہین و دلاویز و دلچسپ
سروش خود سال طبعش بفرمود	خطوط مستین و دلاویز و دلچسپ

ایضاً منہ

چون مرثیہ گشت طبع	کتاب مستطاب و نشر فایق
سین مطبوع طبعش گفت طبعم	بود انشاے مطبوع خلائق
از فکر صبا و رخ معنی پرور گرامتقدیر حیات سید محمد حسین صاحب	
	افقہ صدر

مغیض انشا چه گشت مطبوع	بلفظ زیبا و معنی خوش
نوشت تاریخ کلک احمد	کلام محمود و نشر و کاش
ایضاً منہ	
گردید مطبوع با طرز دلکش	چون نامجات استاد و یکتا
مغنی طبع سالیش رقم زد	اویس و برتر از جسمه انت
ایضاً منہ	
رقعات بدیع فاضل عصر	ش طبع بطرز نیک مطبوع
فصل سن آن بطبع آمد	انشاء بی فصیح خوب مطبوع
ایضاً منہ	
چو این پر فیض نسخه نثر زیبا	شده مطبوع در آوان مجو
سن آن عیسوی گشته روان بخش	کتاب مستطاب فیض آید
ایضاً منہ	
نقاب از رخ کشید انشای مطبوع	گلنده پر قوس چون روی مجو
بگفت طبع احمد ہندو سن	بیان نادر و انشای بی ہر نو
ایضاً منہ محتوی برین چار گانہ اعنی ہندوی	عیسوی و فضلی و ہجری
رنگ ہر انشا چو از صنعت گرد	طبع پیشہ و اصح ز بہر شایقان
شد ز ہر مصرع سن مقبول طبع	پہلے گمان عیون طبع فانیان

## تصحیح اغلاط

صحیح	غلط	۲	۱	صحیح	غلط	۲	۱
باصواب	باصواب	۱۰۸	۱۰۸	سلطان ناصر	سلطان ناصر	۲	۸
ویکرونی	ویکرونی	۱۱۲	۱۱۲	انتظار	انتظار	۱۶	۱۹
طبیعت	طبیعت	۱۲		می شده	می شده	۳	۲۰
ایضا	ایضا	۱۰۸	۱۲۶	برده اند	پیشش برده اند	۱۳	۲۴
خدانه	خدانه	۲	۱۳۹	نگرود	نگیرد	۱۵	۳۰
تردست	است افزود	۱۰	۱۳۴	امد میان	فاده میان	۲	۳۳
طبیعت	طبیعت	۴	۱۳۸	شمع	شمع	۴	۵۹
یاد	روداد	۱۰۸	۱۴۴	بسیود	بی افزود	۲	۶۹
عقال	عقل	۱۰	۱۴۹	نشیند	می نشیند	۱۲	۶۲
متوسعه	متوسعه	۱	۱۵۱	نیز	نیز و ناصواب	۱۶	۱۰۸

